



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

همراه با مسابقه / 170



چشمهٔ معارف رضوی

گزیدهٔ عیون اخبار الرضا (ع)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چشمه معارف رضوي : گزیده کتاب عیون اخبار الرضا شیخ صدوق

نویسنده:

محمد باقر پورامینی

ناشر چاپی:

معاونت فرهنگی آستان قدس رضوي

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	چشمه معارف رضوی : گزیده کتاب عیون اخبار الرضا شیخ صدوق
۱۵	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۲۰	فهرست
۲۸	مقدمه
۳۱	و اما این کتاب
۳۴	فصل اول: زندگی امام رضا(علیه السلام)
۳۴	اشاره
۳۵	الف. ویژگی های فردی
۳۵	ولادت
۳۵	لقب
۳۶	کُتبه
۳۶	پدر
۳۷	مادر
۳۸	چند تاریخ و رقم
۳۸	ب. امام رضا(علیه السلام) در جایگاه امامت
۳۸	زمینه سازی امام کاظم(علیه السلام) برای امامت فرزند
۴۱	وصیت به امامت
۴۴	امامت حضرت رضا(علیه السلام)
۴۴	رد بر واقفی ها
۴۹	ج. کوچ اجباری امام(علیه السلام) از مدینه به مرو
۴۹	بدرودگفتن جد و خانواده
۵۰	وداع کردن خانه خدا

۵۰	حدیث سلسله الذهب در نیشابور
۵۱	حوادث بین راه
۵۳	د. پدیده ولایت عهدی
۵۳	انگیزه های مأمون در تحمیل ولایت عهدی بر امام رضا(علیه السلام)
۵۷	اسباب پذیرش ولایت عهدی از سوی امام رضا(علیه السلام)
۶۲	نماز عید
۶۴	در مدح آن حضرت
۶۶	ه. جلوه هایی از شخصیت امام رضا(علیه السلام)
۶۶	وصف دانش حضرت
۶۷	وصف عبادت حضرت
۷۴	وصف خلق و خوی حضرت
۷۶	وصف بی رغبتی حضرت به دنیا
۷۶	و. کرامت های امام رضا(علیه السلام)
۷۶	آب نطلبیده
۷۷	دردی که شفا نیافت
۷۷	رؤیای صادق
۷۸	درخواست فراموش شده
۷۹	نامه نانوخته خوانی
۷۹	من همان بصرم
۸۰	سکه مرموز طلا
۸۱	کار دست خداست
۸۱	نشان امامت
۸۲	یادم رفت بیرسم
۸۲	جامه سعديه
۸۳	فرزندانی به دعای امام رضا(علیه السلام)
۸۴	دوشنبه دعای باران

۸۶	بی مقدمه فرمود
۸۷	ز. شهادت امام رضا(علیه السلام)
۸۷	عهد الهی
۸۷	ترور نافرجام
۹۰	شهادت در طوس
۹۰	شهادت مسمومانه
۹۱	خاک سپاری غریبانه
۹۲	فصل دوم: معارف و اندیشه های امام رضا(علیه السلام)
۹۲	اشاره
۹۳	الف. عقاید
۹۳	یک. الهیات
۹۳	توحید چیست؟
۹۴	و جوب شناخت خداوند به یگانگی و یکتایی
۹۵	چیزی همانند او نیست
۹۵	منزه است و شبیه ندارد
۹۹	اسماء و صفات الهی
۱۰۳	اقرار به توحید
۱۰۵	عدل الهی
۱۰۸	تکلیف
۱۰۸	دو. پیامبری و نبوت
۱۰۸	و جوب شناخت رسولان الهی
۱۰۹	معجزه پیامبران
۱۱۰	عصمت پیامبران
۱۱۶	ویژگی های پیامبران
۱۱۷	پیامبران اولوالعزم
۱۱۷	نوح نبی(علیه السلام)

۱۱۸	ابراهیم خلیل(علیه السلام)
۱۲۰	یوسف صدیق(علیه السلام)
۱۲۱	موسی(علیه السلام)
۱۲۲	سلیمان(علیه السلام)
۱۲۳	عیسی(علیه السلام)
۱۲۵	اوصاف پیامبر اکرم(صلی الله علیه و اله)
۱۲۶	دین اسلام
۱۲۷	قرآن کریم
۱۲۹	سه. امامت
۱۲۹	اصل وجود امام
۱۳۱	عصمت امام
۱۳۱	ویژگی های امام
۱۳۳	مقام امامت
۱۴۳	اطاعت از امام
۱۴۵	ولایت اهل بیت(علیهم السلام)
۱۵۰	امامت به نص و تصریح است
۱۵۱	شمار امامان
۱۵۲	فضایل و ولایت علی بن ابی طالب(علیه السلام)
۱۶۳	حسین شهید(علیه السلام)
۱۶۵	مهدی منتظر(عجل الله تعالی فرجه الشریف)
۱۶۸	رجعت
۱۶۹	بعضی شاخصه های دین داری امامان(علیهم السلام)
۱۶۹	ردّ بر غُلّات و مقوّضه
۱۷۲	چهار. معاد
۱۷۲	مرگ، نابودکننده لذت ها
۱۷۳	حالت های قبر و قیامت

۱۷۴	بهشت و جهنم
۱۷۵	ب. احکام
۱۷۵	یک. طهارت
۱۷۵	وضو
۱۷۵	فلسفه وضو
۱۷۷	فلسفه غسل جنابت
۱۷۷	فلسفه غسل عید فطر و عید قربان و جمعه
۱۷۷	غسل های مستحب
۱۷۸	فلسفه غسل میت
۱۷۸	کفن کردن میت
۱۷۹	نماز میت
۱۸۰	خاک سپاری میت
۱۸۰	دو. نماز
۱۸۰	حکمت امر به نماز
۱۸۱	نماز اول وقت
۱۸۱	قسمت اذان
۱۸۴	تکبیره الاحرام
۱۸۴	چرا هر قرائت نماز، با سوره حمد آغاز می شود؟
۱۸۶	تسبیح گفتن در رکوع و سجده
۱۸۶	سجده شکر
۱۸۷	فضیلت نماز جماعت
۱۸۷	نماز شب
۱۸۸	نماز جمعه
۱۸۹	نماز مسافر
۱۸۹	نماز آیات
۱۹۰	نماز با انگشتر عقیق

- سه. زکات ۱۹۰
- فلسفه زکات ۱۹۰
- چهار. روزه ۱۹۲
- فضیلت ماه رمضان ۱۹۲
- فلسفه روزه ۱۹۳
- روز عید فطر ۱۹۴
- روزه های مستحب ۱۹۵
- روزه ماه رجب ۱۹۶
- روزه ماه شعبان ۱۹۶
- پنج. حج خانه خدا ۱۹۷
- فلسفه حج ۱۹۷
- علت احرام ۱۹۸
- لبیک گفتن در حج ۱۹۹
- علت طواف ۱۹۹
- شش. ازدواج ۲۰۱
- فلسفه چندزنی و تک شوهری ۲۰۱
- وجوب مهریه بر مرد ۲۰۱
- حرمت زنا ۲۰۱
- علت تحریم هم جنس بازی ۲۰۲
- نگاه به موی زنان ۲۰۲
- احکام نوزادان ۲۰۳
- هفت. جهاد ۲۰۳
- وجوب جهاد ۲۰۳
- حرمت گریختن از حمله دشمن ۲۰۳
- کفر پس از ایمان ۲۰۴
- هشت. امر به معروف و نهی از منکر ۲۰۴

- ۲۰۵ نه. تولى و تبرى
- ۲۰۵ وجوب دوستى و دشمنى، تنها براى خدا
- ۲۰۵ بيزارى از ستم كنندگان در حق خاندان محمد(صلى الله عليه و اله)
- ۲۰۷ دوستى و همبستگى با پيروان آل محمد(صلى الله عليه و اله)
- ۲۰۷ ده. دادوستدها
- ۲۰۷ فلسفه حرمت ربا
- ۲۰۸ خوردن مال يتيم
- ۲۰۹ يازده. خوردنى ها و نوشيدنى ها
- ۲۰۹ آنچه به نام غير خدا كشته شود
- ۲۱۰ حرمت گوشت خوك
- ۲۱۰ فلسفه تحريم شراب
- ۲۱۱ دوازده. قضاوت
- ۲۱۱ حرمت دزدى
- ۲۱۱ علت قطع كردن دست راست دزد
- ۲۱۲ حرمت غصب
- ۲۱۲ شهادت در زنا
- ۲۱۲ آدم كشى
- ۲۱۳ سيزده. ارث و ميراث
- ۲۱۳ چرا زن نصف مرد ارث مى برد؟
- ۲۱۴ ج. اخلاق
- ۲۱۴ يك. رفتار با خويشتن
- ۲۱۴ رفتار شناسى بخيل و سخي
- ۲۱۴ دنياى بى وفا
- ۲۱۴ مؤمن راستين
- ۲۱۵ سكوت فقيهانه
- ۲۱۵ دوست و دشمن حقيقى

- ۲۱۵ آزم و ایمان
- ۲۱۵ پیشامدهای پندآموز یک پیامبر
- ۲۱۷ خوی ثروت اندوزی
- ۲۱۷ گناهان کبیره، به استناد قرآن
- ۲۲۱ خشم و خوش اخلاقی
- ۲۲۲ پرهیزهای بزرگ
- ۲۲۲ غنا حرام است؟
- ۲۲۳ در نکوهش انسان
- ۲۲۳ دو. رفتار با خانواده
- ۲۲۳ جز در معصیت با خدا
- ۲۲۳ عاق والدین
- ۲۲۴ ارزش های همراه
- ۲۲۴ سه. رفتار با دیگران
- ۲۲۴ دوستی و خویشاوندی
- ۲۲۵ هر چه کنی، به خود کنی
- ۲۲۵ بخشش، بی سرزنش
- ۲۲۵ شکر ناقص
- ۲۲۵ رسم مسلمانی
- ۲۲۶ توکل چیست، تواضع یعنی چه؟
- ۲۲۶ نگاهی که عبادت است
- ۲۲۶ سلام خداناپسندانه
- ۲۲۶ به اهل و ناهلش
- ۲۲۷ حق مهمانی
- ۲۲۷ سزای تحقیر مؤمن
- ۲۲۷ ترساندن ممنوع
- ۲۲۷ عذرش را بپذیر

۲۲۸	فصل سوم: زیارت امام رضا(علیه السلام)
۲۲۸	اشاره
۲۲۹	الف. اجر و پاداش زیارت
۲۲۹	بهشت واجب
۲۲۹	شست و شو در زلال زیارت
۲۲۹	تسلی بخش
۲۳۰	به سان اجر مجاهدان و منافقان
۲۳۰	زیارت با معرفت یعنی چه؟
۲۳۰	ملاقات با خدا در عرش
۲۳۱	مثل زیارت رسول الله(صلی الله علیه و اله)
۲۳۲	سفری خاص مرقد امامان معصوم(علیهم السلام)
۲۳۲	فرصت نجات
۲۳۲	قدمگاه فرشتگان
۲۳۳	هم نشینی با خورشید
۲۳۳	هزاران حج
۲۳۳	امانت پیغمبر(صلی الله علیه و اله)
۲۳۴	تولد دیگر
۲۳۴	عهد امامت
۲۳۵	کشته شفاعت
۲۳۵	ماجرای شعر دعبل
۲۳۹	شفاعت در قیامت
۲۳۹	خاک قدسی طوس
۲۳۹	به شرط معرفت
۲۴۰	کدام را زیارت کنیم؟
۲۴۰	به جای حج مستحب
۲۴۱	بر منبری از نور و امان

- ۲۴۱ زیارت برتر
- ۲۴۱ رهایی از آتش
- ۲۴۲ رنج و رحمت
- ۲۴۲ ب. آداب زیارت
- ۲۴۲ ادب حاجت خواهی
- ۲۴۲ این گونه زیارت کنیم
- ۲۵۴ ج. آثار و بهره های زیارت
- ۲۵۴ دلیل آفتاب
- ۲۵۵ در آرزوی فرزند
- ۲۵۶ مشهد اجابت
- ۲۵۶ کرامتی از زبان دشمن اهل بیت(علیهم السلام)
- ۲۵۷ مکاشفه در نیمه شب
- ۲۵۸ بگو لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
- ۲۶۴ درباره مرکز

چشمه معارف رضوی : گزیده کتاب عیون اخبار الرضا شیخ صدوق

مشخصات کتاب

سرشناسه: ابن بابویه، محمد بن علی، 311 - 381 ق.

Ibn Babawayh al-Qummi, Muhammad ibn Ali

عنوان قراردادی: عیون اخبار الرضا (ع). فارسی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: چشمه معارف رضوی : گزیده کتاب عیون اخبار الرضا شیخ صدوق / [محمد علی ابن بابویه] ؛ تلخیص و ترکیب محمدباقر پورامینی ؛ مترجم محمد مهدی رضایی ؛ ویراستار وحید حامد ؛ به سفارش معاونت تبلیغات اسلامی آستان قدس رضوی.

مشخصات نشر: مشهد: آستان قدس رضوی، معاونت تبلیغات، 1397.

مشخصات ظاهری: 100 ص. مصور (رنگی)؛ 14/5 × 21/5 س م.

شابک: 9-46-6090-622-978

وضعیت فهرست نویسی: فیا

عنوان دیگر: گزیده کتاب عیون اخبار الرضا شیخ صدوق.

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، 153؟ - 203 ق. -- احادیث

موضوع: Ali ibn Musa, Imam VIII -- Hadiths

موضوع: احادیث شیعه -- قرن 4 ق.

موضوع: Hadith (Shiites) -- Texts -- 10th century

شناسه افزوده: پورامینی، محمدباقر، 1347 -

شناسه افزوده: Pouramini, Mohammad Bagher

شناسه افزوده: رضایی، محمد مهدی، 1351 -، مترجم

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی. معاونت تبلیغات اسلامی

رده بندی کنگره: BP129/الف2ع2 1397 904212

رده بندی ديويي: 297/212

شماره کتابشناسی ملی: 5485964

وضعیت رکورد: فیا

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دعای مطالعه

«اللَّهُمَّ أَخْرِجْنِي مِنْ ظُلُمَاتِ الْوَهْمِ وَ أَكْرِمْنِي بِنُورِ الْفَهْمِ اللَّهُمَّ افْتَحْ عَلَيْنَا أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَ انشُرْ عَلَيْنَا خَزَائِنَ عُلُومِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.» (1)

(خدایا، مرا از تاریکی های وهم خارج کن و به نور فهم گرامی ام بدار. خدایا، درهای رحمت را به روی ما بگشا و خزانه های علومت را برایمان باز کن؛ به مهربانی ات، ای مهربان ترین مهربانان!)

ص: 2

1- . عباس قمی، مفاتیح الجنان، دعای مطالعه.

تقديم به ارواح قدسی ائمه معصومین (عليهم السلام)، به ویژه مولا- و مقتدای زمان، حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالى فرجه الشريف)؛ شهدای انقلاب اسلامی و دفاع مقدس؛ مدافعان مظلوم حرم اهل بیت و زائران آستان ملکوتی امام علی بن موسی الرضا (عليهما السلام)!

ص: 3

چشمهٔ حکمت رضوی

گزیدهٔ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)

تلخیص و ترکیب: محمدباقر پور امینی

ص: 4

فهرست

درآمد..... ۱۳

فصل اول

زندگی امام رضا علیه السلام..... ۱۹

الف. ویژگی‌های فردی..... ۲۰

ولادت..... ۲۰

لقب..... ۲۰

کُنبه..... ۲۱

پدر..... ۲۱

مادر..... ۲۲

چند تاریخ و رقم..... ۲۳

ب. امام رضا علیه السلام در جایگاه امامت..... ۲۳

زمینه‌سازی امام کاظم علیه السلام برای امامت فرزند..... ۲۳

وصیت به امامت..... ۲۶

امامت حضرت رضا علیه السلام..... ۲۹

رد برواقفی‌ها..... ۲۹

ج. کوچ اجباری امام علیه السلام از مدینه به مرو..... ۳۴

بدرودگفتن جد و خانواده..... ۳۴

وداع کردن خاندان خدا..... ۳۵

حدیث سلسله‌الذهب در نیشابور..... ۳۵

حوادث بین راه..... ۳۶

د. پدیده ولایت عهدی..... ۳۸

انگیزه‌های مأمون در تحمیل ولایت عهدی بر امام رضا علیه السلام..... ۳۸

اسباب پذیرش ولایت عهدی از سوی امام رضا علیه السلام..... ۴۲

نماز عید..... ۴۷

در مدح آن حضرت..... ۴۹

ه. جلوه‌هایی از شخصیت امام رضا علیه السلام..... ۵۱

وصف دانش حضرت..... ۵۱

وصف عبادت حضرت..... ۵۲

وصف خلق و خوی حضرت..... ۵۹

وصف بی‌رغبتی حضرت به دنیا..... ۶۱

و. کرامت‌های امام رضا علیه السلام..... ۶۱

آب نطلبیده..... ۶۱





۶۲	دردی که شفا نیافت
۶۲	رؤیای صادق
۶۳	درخواست فراموش شده
۶۴	نامه نانوخته خوانی!
۶۴	من همان بشرم
۶۵	سکه مرموز طلا
۶۶	کار دست خداست
۶۶	نشان امامت
۶۷	یادم رفت بپرسم
۶۷	جامه سعدیه
۶۸	فرزندانی به دعای امام رضا <small>علیه السلام</small>
۶۹	دوشنبه دعای باران
۷۱	بی مقدمه فرمود
۷۲	ز. شهادت امام رضا <small>علیه السلام</small>
۷۲	عهد الهی
۷۲	ترور نافرجام
۷۵	شهادت در طوس
۷۵	شهادت مسمومانه
۷۶	خاک سپاری غریبانه

فصل دوم

۷۷	معارف و اندیشه‌های امام رضا <small>علیه السلام</small>
۷۸	الف. عقاید
۷۸	یک. الهیات
۷۸	توحید چیست؟
۷۹	و جوب شناخت خداوند به یگانگی و یکتایی
۸۰	چیزی همانند او نیست
۸۰	منزه است و شبیه ندارد
۸۴	اسماء و صفات الهی
۸۸	اقرار به توحید
۹۰	عدل الهی
۹۳	تکلیف
۹۳	دو. پیامبری و نبوت
۹۳	و جوب شناخت رسولان الهی
۹۴	معجزه پیامبران



۹۵	عصمت پیامبران
۱۰۱	ویژگی های پیامبران
۱۰۲	پیامبران اولوالعزم
۱۰۲	نوح نبی ﷺ
۱۰۳	ابراهیم خلیل ﷺ
۱۰۵	یوسف صدیق ﷺ
۱۰۶	موسی ﷺ
۱۰۷	سلیمان ﷺ
۱۰۸	عیسی ﷺ
۱۱۰	اوصاف پیامبر اکرم ﷺ
۱۱۱	دین اسلام
۱۱۲	قرآن کریم
۱۱۴	سه . امامت
۱۱۴	اصل وجود امام
۱۱۶	عصمت امام
۱۱۶	ویژگی های امام
۱۱۸	مقام امامت
۱۲۸	اطاعت از امام
۱۳۰	ولایت اهل بیت ﷺ
۱۳۵	امامت به نص و تصریح است
۱۳۶	شمار امامان
۱۳۷	فضایل و ولایت علی بن ابی طالب ﷺ
۱۴۸	حسین شهید ﷺ
۱۵۰	مهدی منتظر ﷺ
۱۵۳	رجعت
۱۵۴	بعضی شاخصه های دین داری امامان ﷺ
۱۵۴	ردّ بر غلات و مفوضه
۱۵۷	چهار . معاد
۱۵۷	مرگ، نابودکننده لذت ها
۱۵۸	حالت های قبر و قیامت
۱۵۹	بهشت و جهنم
۱۶۰	ب . احکام
۱۶۰	یک . طهارت
۱۶۰	وضو
۱۶۰	فلسفه وضو



۱۶۲	فلسفه غسل جنابت
۱۶۲	فلسفه غسل عید فطر و عید قربان و جمعه
۱۶۲	غسل‌های مستحب
۱۶۳	فلسفه غسل میت
۱۶۳	کفن کردن میت
۱۶۴	نماز میت
۱۶۵	خاک‌سپاری میت
۱۶۵	دو. نماز
۱۶۵	حکمت امر به نماز
۱۶۶	نماز اول وقت
۱۶۶	اذان
۱۶۹	تکبیرة الاحرام
۱۶۹	چرا هر قرائت نماز، با سوره حمد آغاز می‌شود؟
۱۷۱	تسبیح گفتن در رکوع و سجده
۱۷۱	سجده شکر
۱۷۲	فضیلت نماز جماعت
۱۷۲	نماز شب
۱۷۳	نماز جمعه
۱۷۴	نماز مسافر
۱۷۴	نماز آیات
۱۷۵	نماز با انگشتر عقیق
۱۷۵	سه. زکات
۱۷۵	فلسفه زکات
۱۷۷	چهار. روزه
۱۷۷	فضیلت ماه رمضان
۱۷۸	فلسفه روزه
۱۷۹	روز عید فطر
۱۸۰	روزه‌های مستحب
۱۸۱	روزه ماه رجب
۱۸۱	روزه ماه شعبان
۱۸۲	پنج. حج خانه خدا
۱۸۲	فلسفه حج
۱۸۳	علت احرام
۱۸۴	لیک گفتن در حج
۱۸۴	علت طواف



۱۸۶	شش. ازدواج
۱۸۶	فلسفه چندزنی و تک شوهری
۱۸۶	وجوب مهریه بر مرد
۱۸۶	حرمت زنا
۱۸۷	علت تحریم هم جنس بازی
۱۸۷	نگاه به موی زنان
۱۸۸	احکام نوزادان
۱۸۸	هفت. جهاد
۱۸۸	وجوب جهاد
۱۸۸	حرمت گریختن از حمله دشمن
۱۸۹	کفر پس از ایمان
۱۸۹	هشت. امر به معروف و نهی از منکر
۱۹۰	نه. تولی و تبری
۱۹۰	وجوب دوستی و دشمنی، تنها برای خدا
۱۹۰	بیزاری از ستم کنندگان در حق خاندان محمد <small>ﷺ</small>
۱۹۲	دوستی و همبستگی با پیروان آل محمد <small>ﷺ</small>
۱۹۲	ده. دادوستدها
۱۹۲	فلسفه حرمت ربا
۱۹۳	خوردن مال یتیم
۱۹۴	یازده. خوردنی ها و نوشیدنی ها
۱۹۴	آنچه به نام غیر خدا کشته شود
۱۹۵	حرمت گوشت خوک
۱۹۵	فلسفه تحریم شراب
۱۹۶	دوازده. قضاوت
۱۹۶	حرمت دزدی
۱۹۷	علت قطع کردن دست راست دزد
۱۹۷	حرمت غصب
۱۹۷	شهادت در زنا
۱۹۸	آدم کشی
۱۹۸	سیزده. ارث و میراث
۱۹۸	چرا زن نصف مرد ارث می برد؟
۱۹۹	ج. اخلاق
۱۹۹	یک. رفتار با خویشان
۱۹۹	رفتارشناسی بخیل و سخی
۱۹۹	دنیای بی وفا



۱۹۹ مؤمن راستین
۲۰۰ سکوت فقیهانه
۲۰۰ دوست و دشمن حقیقی
۲۰۰ آزم و ایمان
۲۰۰ پیشامدهای پندآموز یک پیامبر
۲۰۲ خوی ثروت‌اندوزی
۲۰۲ گناهان کبیره، به‌استناد قرآن
۲۰۶ خشم و خوش اخلاقی
۲۰۷ پرهیزهای بزرگ
۲۰۷ غنا حرام است؟
۲۰۸ در نکوهش انسان
۲۰۵ دو. رفتار با خانواده
۲۰۸ جز در معصیت با خدا
۲۰۸ عاق والدین
۲۰۹ ارزش‌های همراه
۲۰۹ سه. رفتار با دیگران
۲۰۹ دوستی و خویشاوندی
۲۱۰ هرچه کنی، به خود کنی
۲۱۰ بخشش، بی‌سرزنش
۲۱۰ شکر ناقص
۲۱۰ رسم مسلمانی
۲۱۱ توکل چیست، تواضع یعنی چه؟
۲۱۱ نگاهی که عبادت است
۲۱۱ سلام خدانایستدانه
۲۱۱ به اهل و ناهلش
۲۱۲ حق مهمانی
۲۱۲ سزای تحقیر مؤمن
۲۱۲ ترساندن ممنوع
۲۱۲ عذرش را بپذیر

فصل سوم

۲۱۳ زیارت امام رضا <small>علیه السلام</small>
۲۱۴ الف. اجرو پاداش زیارت
۲۱۴ بهشت واجب
۲۱۴ شست‌وشو در زلال زیارت





۲۱۴ تسلی بخش
۲۱۵ به سان اجر مجاهدان و منفقان
۲۱۵ زیارت با معرفت یعنی چه؟
۲۱۵ ملاقات با خدا در عرش
۲۱۶ مثل زیارت رسول الله ﷺ
۲۱۷ سفری خاص مرقد امامان معصوم <small>علیهم السلام</small>
۲۱۷ فرصت نجات
۲۱۷ قدمگاه فرشتگان
۲۱۸ هم نشینی با خورشید
۲۱۸ هزاران حج
۲۱۸ امانت پیغمبر ﷺ
۲۱۹ تولدی دیگر
۲۱۹ عهد امامت
۲۲۰ کشته شفاعت ..
۲۲۰ ماجرای شعر دعبل
۲۲۴ شفاعت در قیامت
۲۲۴ خاک قدسی طوس
۲۲۵ به شرط معرفت
۲۲۵ کدام را زیارت کنیم؟
۲۲۵ به جای حج مستحب
۲۲۶ بر منبری از نور و امان
۲۲۶ زیارت برتر
۲۲۶ رهایی از آتش
۲۲۷ رنج و رحمت
۲۲۷ ب. آداب زیارت
۲۲۷ ادب حاجت خواهی
۲۲۷ این گونه زیارت کنیم
۲۳۹ ج. آثار و بهره های زیارت
۲۳۹ دلیل آفتاب
۲۴۰ در آرزوی فرزند
۲۴۱ مشهد اجابت
۲۴۱ کرامتی از زبان دشمن اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۲۴۲ مکاشفه در نیمه شب
۲۴۳ بگو لا اله الا الله
۲۴۵ مسابقه فرهنگی



سخنان و اخبار پیامبر (صلی الله علیه و اله) و اهل بیت (علیهم السلام) نوری است که زندگی را روشنی و گرما می بخشد؛ به گونه ای که توجه به آن، مهربانی به یکدیگر را جاری می سازد و در پرتو عمل بدان، انسان به آگاهی و رشد و سعادت رهنمون می شود. (1)

عالمان بزرگی با شهامت و ابتکار، مجموعه های حدیثی پرشماری را برای انتقال روایات تدوین کرده اند تا مسیر زندگی ما با خط ترسیمی آنان تنظیم شود. در این میان، شیخ صدوق؟ ره؟ از پیشگامان حفظ، تبیین، تفسیر و نشر احادیث شیعه است.

ابوجعفر محمد بن علی قمی، مشهور به «ابن بابویه» و «شیخ صدوق» از مفاخر بزرگ شیعه در سده چهارم هجری قمری است. او در عصر غیبت صغری و به یمن دعای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در خاندانی اهل دانش و فضل دیده به جهان گشود. (2) او به مدت بیست سال در زادگاهش، شهر مقدس قم رشد کرد و بالید و با راهنمایی پدر فرزانه اش، علی بن حسین بابویه قمی بر سکوی دانش نشست. شیخ طوسی؟ ره؟ می نویسد: «محمد بن علی حافظ احادیث، آگاه به فقه و رجال و حدیث شناس بود که در حفظ و کثرت علم، مثل او در میان قمی ها دیده نشد.» (3)

ابن بابویه؟ ره؟ به درخواست بزرگان ری به آن شهر رفت و زمانی را با عزت در آن سامان سپری کرد. او سفر علمی خود را با حضور در مشهد مقدس

ص: 13

1- «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ أَحَادِيثُنَا تُعْطَفُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ فَإِنْ أَخَذْتُمْ بِهَا رَشَدْتُمْ وَ نَجَوْتُمْ» (محمد بن یعقوب کلینی، ج 2، ص 186).

2- محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 502.

3- محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص 442.

ادامه داد و به شهرهایی چون استرآباد، جرجان، نیشابور، سرخس، سمرقند، بلخ، همدان، بغداد، کوفه، مکه و مدینه مسافرت کرد و به فراگیری و نشر احادیث پیامبر (صلی الله علیه و اله) و اهل بیت (علیهم السلام) اهتمام ورزید؛ حتی برخی از آثار خود را در این سفرها تألیف کرد. نجاشی از حضور شکوهمند شیخ صدوق در بغداد چنین یاد می کند: «شیخ و فقیه ما... که وارد بغداد شد و با اینکه کم سن و سال بود، عالمان بزرگ شیعه از او حدیث می شنیدند.»⁽¹⁾

شیخ صدوق؟ ره؟ حدود هفتاد سال عمر کرد و در سال 381 قمری در ری درگذشت و در همان شهر به خاک سپرده شد. زمانی که در آغاز عصر قاجار، در سال 1238 قمری در پی سیلی شدید، قبر او شکافته و پیکر مطهر او سالم آشکار شد، شیعیان ری پیکر ابن بابویه را مجدداً با احترام دفن کردند و مرقدی بر روی مزار او ساختند.

هنر بزرگ شیخ صدوق؟ ره؟ آثار فراوان و ارزنده و ماندگار اوست که شمار آن ها به سیصد اثر می رسد. الخصال، معانی الاخبار، التوحید، علل الشرایع و ثواب الاعمال از آثار شاخص اوست و کتاب من لا یحضره الفقیه از کتب اربعه شیعه را می توان سرآمد آثار مکتوب این بزرگوار به شمار آورد.

عیون اخبار الرضا (علیه السلام) یکی از کتاب های مهم به یادگار مانده از شیخ صدوق؟ ره؟ است. زمانی که صاحب بن عباد دیلمی (م. 385ق)، وزیر شیعه آن دوران، در مدح و ستایش علی بن موسی الرضا (علیه السلام) اشعاری را می سراید و آن را به شیخ صدوق هدیه می دهد، وی نیز کتاب عیون اخبار الرضا (علیه السلام) را به پاس زحمات صاحب بن عباد به او اهدا می کند و چنین می نویسد: «هدیه ای بهتر از این کتاب که از معارف بی کران

ص: 14

امام رضا(علیه السلام) تألیف شده است، نیافتیم تا در پاسخ دو قصیده ابن عباد بفرستیم.»

مقدمه ای وجود ندارد.

عیون اخبار الرضا(علیه السلام) کتابی حدیثی است که درباره زندگی و آثار و روایات امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) و همچنین فضیلت زیارت آن امام همام نوشته شده است. این کتاب در 69 باب تنظیم شده و در موضوعات گوناگون اعتقادی، فقهی، اخلاقی و سیره، روایاتی را با محوریت امام رضا(علیه السلام) ارائه کرده است.

عیون اخبار الرضا(علیه السلام) مانند دیگر آثار شیخ صدوق؟ره؟، از منابع مهم روایی شیعه به شمار می آید و از ارزش و اعتبار خاصی برخوردار است. میرداماد (م.1040ق) حکیم و متکلم برجسته شیعی، با سرودن اشعاری در ستایش این کتاب گران سنگ، آن را مانند خورشید می داند که از نور هدایت می درخشد و آرزوی قلب آدمی را برآورده می کند.⁽¹⁾

گرایش به ترجمه و شرح عیون اخبار الرضا(علیه السلام) از عصر صفوی آغاز شد و در سال 1275 قمری نیز این کتاب در تهران با چاپ سنگی منتشر شد. پس از آن، بارها در شهرهای بیروت و نجف و قم انتشار یافت.⁽²⁾ در دهه های اخیر نیز این کتاب با تحقیق و تصحیح دقیق عرضه شده است. نسخه همراه با ترجمه فارسی آقایان علی اکبر غفاری و حمیدرضا مستفید در سال 1372 شمسی و نسخه تحقیق شده از سوی مؤسسه آل البیت(علیهم السلام) در سال 1431 قمری را می توان از بهترین نمونه های چاپ شده کتاب عیون اخبار الرضا(علیه السلام) دانست.

ص: 15

1- . آقابزرگ طهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج 15، ص 376.

2- . آقابزرگ طهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج 4، ص 99 و 120 و 121 و ج 15، ص 375 و ج 17، ص 240 و ج 23، ص 375 و ج 26، ص 95.

علاقه شیفتگان آستان امام رضا(علیه السلام) به میراث علمی عالم آل محمد(صلی الله علیه و اله) بهانه ای شد برای اینکه چشمه ای از معارف آن حضرت با الهام از عیون اخبار الرضا(علیه السلام) عرضه شود تا تشنگان هدایت برای فراگیری بیشتر معارف، به آن کتاب رهنمون شوند.

مهم ترین ویژگی نوشته پیش رو، تلخیص و ترتیب و ترجمه کتاب عیون اخبار الرضا(علیه السلام) است که اجرای آن بدین شرح صورت گرفت:

1. این کتاب گزیده و منتخب مهم ترین احادیث و گفته های عیون اخبار الرضا(علیه السلام) است که با معیار استفاده برای عموم علاقه مندان و شیفتگان خورشید هشتم(علیه السلام) به گزینی شده است. این تلخیص با محوریت نسخه منتشر شده آقایان علی اکبر غفاری و حمیدرضا مستفید انجام شد.

2. برای رعایت اختصار، سلسله سند روایات حذف شد و در برخی جاها، همچون پرسش و پاسخ ها، به درج نام آخرین راوی بسنده شد.

3. ترتیب متون انتخابی، فراتر از چینش کتاب عیون اخبار الرضا(علیه السلام) انجام شد و این اثر در سه فصل «زندگی» و «معارف» و «زیارت» امام رضا(علیه السلام) تنظیم شد. معارف و اندیشه تنظیمی در فصل دوم نیز در سه رده «عقاید» و «احکام» و «اخلاق» ارائه شد؛ از این رو در این قسمت، نسبت به اصل کتاب عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، برش و جابه جایی های فراوانی صورت گرفته است.

4. این متن گزیده، با قلم شیوا و جذاب حجت الاسلام والمسلمین آقای محمد مهدی رضایی، به فارسی روان ترجمه شد.

گزیده عیون اخبار الرضا(علیه السلام) که «چشمه معارف رضوی» نام گرفت، حاصل تلاش جمعی از دوستداران فرهنگ رضوی است که برای استفاده تقدیم شما می شود. راهنمایی ارزنده آیت الله سید محمد رضا حسینی جلالی، تلاش مترجم فرزانه، سعی ویراستاران محترم جناب آقای وحید حامد و سرکار خانم

سعیده سادات محمودزاده حسینی، همچنین همکاری خادمان آستان امام رئوف (علیه السلام) در مدیریت فرهنگی آستان قدس رضوی، به خصوص برادر ارجمند آقای جواد هاشمی را ارج می نهم.

محمدباقر پورامینی

ص: 17

ولادت

1. غیاث بن اسید: شنیدم گروهی از مردم مدینه می گفتند: «علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در روز پنج شنبه 11 ربیع الاول 153ق، پنج سال پس از وفات امام صادق(علیه السلام) در مدینه زاده شدند.»

لقب

2. احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی: به ابوجعفر، امام جواد(علیه السلام) عرض کردم: «گروهی از مخالفان شما می پندارند این مأمون بود که به خاطر رضایت و خرسندی اش از ولایت عهدی پدر بزرگوارتان، آن حضرت را رضا نامید.»

امام(علیه السلام) فرمودند: «دروغ می گویند و حرف بیجا می زنند، بلکه خدای تعالی وی را به رضا ملقب کرد؛ چراکه ایشان در آسمان مایه خشنودی خداوند و در زمین مایه خرسندی رسول(صلی الله علیه و اله) و پیشوایان پس از خود بودند.»

گفتم: «مگر نه اینکه دیگر پدران نیز مرضی خدا و رسول و امامان بودند؟!» فرمودند: «چنین است.»

گفتم: «پس چرا از این میان تنها به پدر شما رضا گفته می شود؟!» فرمودند: «چون دشمنان مخالف ایشان همچون دوستان موافقشان به ایشان راضی بودند و ولایت عهدی شان را پذیرفته بودند و چنین توافقی برای هیچ یک از پدران و نیاکان ایشان محقق نشده بود؛ از این رو از میان آنان، تنها به ایشان رضا گفته می شود.»

3. سلیمان بن حفص مروزی: موسی بن جعفر (علیه السلام) فرزندشان، علی را رضا صدا می کردند و می فرمودند: «فرزندم، رضا را نزد من بیاورید.» یا «به فرزندم رضا گفتم...» یا «فرزندم رضا به من گفت...» و چون با آن حضرت هم سخن می شدند، ایشان را ابوالحسن خطاب می کردند.

پدر

4. عتّاب بن اسید، از بزرگان مدینه، نقل کرده که گفتند: «پانزده سال پس از خلافت هارون الرشید، سندی بن شاهک به دستور هارون در زندان معروف به دارالمسیب در باب الکوفه که سدره (درخت کُنار) در آن واقع است، به حجت خدا موسی بن جعفر (علیه السلام) زهری خوراند که ایشان به سبب آن زهر به شهادت رسیدند و در روز جمعه 25 رجب 183 ق در 54 سالگی به مقام رضوان و کرامت الهی بار یافتند. مزار شریفشان در سمت غربی مدینه السلام در باب التین در گورستان معروف به مقابر قریش قرار دارد.»

5. سلیمان بن حفص مروزی: هارون الرشید در 179 ق موسی بن جعفر (علیه السلام) را دستگیر کرد و ایشان در 25 رجب 183 ق در زندان هارون در بغداد از دنیا رفتند و در گورستان مقابر قریش به خاک سپرده شدند. مدت امامت ایشان، 35 سال و چند ماه بود. مادر حضرت، کنیزی ام ولد (1) به نام حمیده بود که مادر دو برادر دیگر امام، یعنی اسحاق بن جعفر و محمد بن جعفر نیز بود. امام کاظم (علیه السلام) درباره امامت فرزندشان، علی بن موسی الرضا (علیه السلام) تصریح کرده بودند.

ص: 21

1- . کنیزی که از صاحب خود فرزند بیاورد.

6. محمد بن یحیی صولی: «ابوالحسن رضا، همان علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) هستند. مادرشان کنیزی ام ولد بود که به او تکتُم می گفتند و این نام زمانی بر او نهاده شد که به اختیار امام موسی بن جعفر (علیه السلام) درآمد.»

7. عون بن محمد کندی: از ابوالحسن علی بن میثم، که ندیدم کسی به اندازه او به زندگی و تاریخ و همسران امامان (علیهم السلام) آگاه تر باشد، شنیدم که می گوید: «جناب حمیده مصفا، مادر ابوالحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) که از اشراف و بزرگ زادگان عجم بود، کنیزی اصیل و نیک نژاد به نام تکتُم خریداری کرد. آن کنیز در عقل و دین و حرمت نهادن به مولای خود، حمیده مصفا، جزو بهترین و برترین زنان بود؛ چنان که از روزی که جناب حمیده او را به ملک خود در آورد، وی به احترام و بزرگداشت بانوی خود، هرگز در برابر او نشست و در محضرش پیوسته بر سر پا بود؛ از این رو حمیده خاتون به فرزندش، موسی (علیه السلام) گفت: 'پسرم، تکتُم کنیزی است که بهتر از او ندیده ام و تردید ندارم اگر نسلی داشته باشد، خداوند آن را آشکار خواهد کرد. او را به تو بخشیدم. با او به خیر و نیکی باش!'

وقتی جناب تکتُم، حضرت رضا (علیه السلام) را به دنیا آورد، امام کاظم (علیه السلام) نام تکتُم را طاهره گذاشتند. امام رضا (علیه السلام) بسیار شیر می خوردند و نوزادی درشت اندام بودند؛ از این رو مادرشان دایه ای خواست که به او کمک کند. امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: 'آیا شیر شما کم شده است؟! ' گفت: 'به خدا دروغ نمی گویم. شیرم کم نشده است؛ ولی من نمازها و ذکرهایی دارم که از هنگام تولد این فرزند، ناقص مانده است.'

8. غیاث بن اسید: شنیدم گروهی از مردم مدینه می گفتند: «عمر آن حضرت 49 سال و 6 ماه بود. 29 سال و 2 ماه از عمرشان را با پدرشان، امام موسی بن جعفر (علیه السلام) به سر بردند و پس از آن، روزگار امامشان 20 سال و 4 ماه به طول انجامید. ایشان 29 سال و 2 ماه داشتند که به امامت رسیدند. دوران امامت حضرت، با ادامه حکومت هارون الرشید هم زمان بود. پس از هارون، محمد معروف به امین، فرزند زبیده 3 سال و 25 روز حکومت یافت. آنگاه برکنار و زندانی شد و عمویش ابراهیم بن شکله را 14 روز بر تخت نشانند؛ سپس محمد از زندان آزاد شد و بار دیگر برایش بیعت ستانند و 1 سال و 6 ماه و 23 روز مملکت داری کرد و پس از او برادرش، عبدالله مأمون، به مدت 20 سال و 23 روز بر مسلمانان حاکم شد.»

ب. امام رضا (علیه السلام) در جایگاه امامت

زمینه سازی امام کاظم (علیه السلام) برای امامت فرزند

9. مفضل بن عمر: خدمت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) رسیدم؛ در حالی که ایشان فرزند خود، علی را در دامن نشانده بودند و می بوسیدند و زبانش را می مکیدند. او را بر دوش می گرفتند و به خود می چسبانند و می گفتند: «پدر و مادرم به قربانت! چه خوش بو و خوش خویی و فضل و برتری ات چه آشکار است!»

عرض کردم: «فدایتان شوم، محبتی به این فرزند در دلم افتاده که به هیچ کس دیگر جز خود شما، چنین محبتی ندارم.» فرمودند: «مفضل، او برای من چنان است که من برای پدرم بودم: «ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ»

بَعْضِ وَاللَّهِ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»(1) (فرزندانی که برخی از آنان از نسل برخی دیگرند و خداوند شنوایی داناست.)»

گفتم: «پس از شما، وی منصب امامت دارد؟» فرمودند: «آری، هرکه از او اطاعت کند، راه یابد و هرکس از او فرمان نبرد، کافر شود.»

10. محمد بن سنان: 1 سال پیش از بردن امام کاظم(علیه السلام) به عراق، روزی نزد ایشان رفتم. فرزندشان علی پیش روی ایشان بود؛ در همان حال به من فرمودند: «محمد.»

گفتم: «بفرمایید.» فرمودند: «امسال حادثه ای رخ خواهد داد، به خاطر آن بی تابی نکن.»

پس اندکی سر به زیر افکندند و انگشت بر زمین کشیدند و آنگاه رو به من کردند و فرمودند: «وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»(2) (خداوند ستمگران را گمراه می گذارد و خدا هرچه بخواهد، می کند.)»

عرض کردم: «فدایتان شوم، مسئله چیست؟!» فرمودند: «هرکس در حق این فرزند ستم کند و پس از من امامت او را منکر شود، به کسی ماند که در حق علی بن ابی طالب(علیه السلام) ستم روا داشته و امامت او پس از محمد(صلی الله علیه و اله) را منکر شده است.»

اینجا بود که دانستم امام(علیه السلام) با این سخن از مرگ خود به من خبر داده اند و مرا به امامت فرزندشان، علی رهنمون شده اند. گفتم: «به خدا سوگند، اگر خداوند عمرم را طولانی کند، حق ایشان را ادا خواهم کرد و امامتشان را خواهم پذیرفت و گواهی خواهم داد که ایشان پس از شما، حجت خدا بر مردمان و دعوت کننده به دین خدا هستند.» به من فرمودند:

ص: 24

1- . آل عمران، 34

2- . ابراهیم، 27

«محمد، خداوند به تو عمر دراز خواهد داد و تو مردم را به امامت فرزندم و امامت جانشین وی فرا خواهی خواند.»

پرسیدم: «جانشین ایشان کیست؟» فرمودند: «فرزندش محمد.»

گفتم: «راضی و فرمان بردارم.» فرمودند: «بله، من تو را در کتاب امیرمؤمنان(علیه السلام) چنین یافته بودم. تو در میان شیعیان ما، از درخشش نور در شب دیجور و ظلمانی روشن تر و آشکارتری.»

سپس فرمودند: «محمد، مفضل بن عمر مایهٔ انس و راحت و آرامش من بود و تو مایهٔ انس و آرامش آن دو [یعنی امام رضا و امام جواد(علیهما السلام)] خواهی بود. بر آتش حرام است که به تو گزندی رساند.»

11. منصور بن یونس: روزی خدمت ابوالحسن، موسی بن جعفر(علیه السلام) رسیدم. ایشان به من فرمودند: «منصور، می دانی امروز چه کرده ام؟»

گفتم: «نه.» فرمودند: «فرزندم علی را به وصایت و جانشینی خود برگزیدم و کنیه و امامت پس از خود را به او بخشیدم. نزدش برو و این امر را به او شادباش و تهنیت بگو، و بگو که این کار را به دستور من می کنی.»

پس نزد علی بن موسی الرضا(علیه السلام) رفتم و تبریک گفتم و عرض کردم که پدر بزرگوارشان مرا به این کار فرمان داده است.

12. محمد بن اسماعیل هاشمی: بر ابوالحسن موسی بن جعفر(علیه السلام) وارد شدم؛ در حالی که از بیماری سختی در رنج بودند. عرض کردم: «اگر خدای ناکرده، اتفاقی برای شما رخ دهد، به چه کسی روی کنیم؟» فرمودند: «به فرزندم علی. نوشتهٔ او نوشتهٔ من و خود وصی و جانشینم پس از من است.»

13. داوود بن کثیر: روزی به امام صادق(علیه السلام) گفتم: «به قربان و پیش مرگ شما شوم، اگر پیشامدی کند و برای شما اتفاقی بیفتد، به

چه کسی مراجعه کنیم؟» فرمودند: «به فرزندم موسی.»

همین طور هم شد. به خدا، لحظه ای در امامت موسی بن جعفر (علیه السلام) دودل نبودم تا اینکه سی سال بعد، نزد امام کاظم (علیه السلام) رفتم و گفتم: «فدایتان شوم، اگر برای شما اتفاقی بیفتد، به چه کسی روی کنیم؟» فرمودند: «به فرزندم علی.»

بازم هم چنان شد که می بایست و من، به خدا سوگند، لحظه ای در امامت علی بن موسی (علیه السلام) تردید نکردم.

14. داوود رقی: به ابوالراهیم موسی بن جعفر (علیه السلام) عرض کردم: «به قربانتان شوم، سنی از من گذشته است. به من بگویید امام پس از شما کیست؟»

امام کاظم (علیه السلام) به فرزندشان رضا (علیه السلام) اشاره کردند و فرمودند: «پس از من، این شخص امام و صاحب اختیار شماست.»

15. نصر بن قابوس: به ابوالراهیم موسی بن جعفر (علیه السلام) گفتم: «من از پدر بزرگوارتان پرسیدم که پس از شما چه کسی امام است و ایشان به من خبر دادند که آن امام شما هستید. پس از رحلت امام صادق (علیه السلام) مردم هرکدام به سمت و سویی رفتند؛ اما من و اصحابم به شما معتقد شدیم. اکنون بفرمایید پس از شما، امام و هادی کیست؟» فرمودند: «فرزندم علی.»

وصیت به امامت

16. یزید بن سلیط زیدی: امام موسی بن جعفر (علیه السلام) به من فرمودند: «ای اباعماره، حقیقت را به تو بگویم که من در حالی از خانه ام بیرون آمدم که در ظاهر تمام پسرانم را در وصیت، با علی شریک کردم؛ ولی در نهان، تنها او را وصی و جانشین خود قرار دادم. شبی رسول خدا (صلی الله علیه و اله) را با

امیر مؤمنان (علیه السلام) در خواب دیدم که با خود انگشتر و شمشیر و عصا و کتاب [قرآن] و عمامه ای داشتند. به آن حضرت عرض کردم: 'این ها چیست؟' فرمودند: 'عمامه نشانه سلطنت و حاکمیت خدا، شمشیر نماد عزت و غلبه خدا، کتاب علامت نور خدا، عصا نمودار قوت و صلابت خدا و انگشتری در بردارنده همه این هاست و امامت، به فرزند تو علی می رسد.'

آنگاه رسول خدا (صلی الله علیه و اله) به توصیف او پرداختند و فرمودند: 'فرزندت علی کسی است که به نور خدا می نگرد و به تفهیم الهی می شنود و به حکمت او سخن می گوید، به درستی راه می پیماید و خطا نمی کند و می داند و جهالت نمی ورزد و از حکمت و دانش سرشار است، و چه اندک با او به سر خواهی برد، آن قدر اندک که گویا هیچ گاه به سر نبرده ای. چون از سفر بازگشتی، کار خود را بپرداز و سامان بده و از آنچه خواهی، هیچ اندیشه نکن؛ چراکه از آن ها جدا می شوی و مجاور چیزهای دیگر خواهی شد. فرزندان را گرد آور و خداوند را بر همه آنان گواه بگیر که خداوند برای گواه بودن کافی است.'

ای یزید! من امسال از دنیا خواهم رفت. پسر علی، هم نام علی بن ابی طالب و علی بن حسین (علیهما السلام) است و به او فهم و دانش و پیروزی و ردای هیبت امیر مؤمنان (علیه السلام) عطا شده است. تا 4 سال پس از مرگ هارون، به سخن گفتن مجاز نیست؛ اما وقتی آن 4 سال بگذرد، هر چه خواهی از او بپرس که پاسخت را خواهد گفت، ان شاء الله تعالی.

17. عبدالله بن مرحوم: به قصد مدینه از بصره بیرون رفتم که در میانه راه به ابوالبراهیم موسی بن جعفر (علیه السلام) برخورد کردم. داشتند ایشان را به بصره می بردند. امام (علیه السلام) کسی را دنبال من فرستادند. وقتی خدمت ایشان رسیدم، چند کتاب به من دادند و فرمودند که آن ها را به مدینه برسانم.

گفتم: «فدایتان شوم، کتاب ها را به چه کسی بدهم؟» فرمودند: «به

فرزندم علی که جانشین و عهده دار کار من و بهترین فرزندانم است.»

18. علی بن حکم این سخن را از حیدر بن ایوب نقل می کند: در شهر مدینه در محله قبا جمع بودیم که محل زندگی محمد بن زید بن علی بود. محمد پس از وقت معمول نزد ما آمد. به او گفتیم: «قربانت شویم، علت تأخیر چه بود؟»

گفت: «امروز ابوابراهیم موسی بن جعفر (علیه السلام) هفده تن از سادات از جمله مرا فراخواندند و همگی را بر وصیت و وکالت فرزندشان، علی، در زمان حیات و پس از وفات خویش گواه گرفتند و اینکه فرمان وی، چه به زیان حضرت کاظم (علیه السلام) باشد یا به سود او، در هر صورت مؤثر و نافذ است. حیدر، به خدا سوگند که موسی بن جعفر (علیه السلام) امروز عقد امامت را برای فرزندشان استوار کردند و شیعیان پس از او به ایشان معتقد خواهند شد.»

گفتم: «اما خداوند او را زنده نگه می دارد. این چه حرفی است که می گویی؟!»

گفت: «حیدر، وقتی امام فرزندشان را وصی خود کرده اند، یعنی زمام امامت را به ایشان سپرده اند.»

علی بن حکم گوید که حیدر بن ایوب با شک و تردید در امامت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) از دنیا رفت.

19. عبد الرحمن بن حجاج: ابوالحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) فرزندشان علی را وصی خود قرار دادند و برای او متنی نوشتند و شصت تن از بزرگان مدینه را بر آن گواه گرفتند.

20. حسین بن بشیر: ابوالحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) همچون رسول خدا (صلی الله علیه و اله) که در روز غدیر خم علی (علیه السلام) را به امامت منصوب کردند، فرزندشان علی را در برابر ما به عنوان امام مشخص کردند و فرمودند: «ای

مردم مدینه، [یا فرمودند: ای اهل مسجد] این علی، پس از من وصی من است.»

21. حسین بن علی خزاز: به همراه علی بن ابی حمزه که با خود اموال و کالاهایی داشت، رهسپار مکه شدیم. گفتیم: «این ها چیست؟»

گفت: «از آن عبد صالح (علیه السلام) است که فرموده اند به دست فرزندشان علی (علیه السلام) برسانم. ایشان فرزندشان را جانشین خود قرار داده اند.»

22. حسین بن مختار: از موسی بن جعفر (علیه السلام) که در زندان بودند، نامه هایی برای ما فرستاده می شد که در آن ها نوشته بود: «مقام امامت من به فرزند بزرگم می رسد.»

23. زیاد بن مروان قندی: خدمت موسی بن جعفر (علیه السلام) رسیدم. فرزندشان علی نیز آنجا بودند. امام (علیه السلام) به من فرمودند: «زیاد، این شخص، نوشته اش نوشته من، سخنش سخن من، فرستاده اش فرستاده من است و حق همان است که او می گوید.» ص

امامت حضرت رضا (علیه السلام)

24. عباس نجاشی اسدی: از امام رضا (علیه السلام) پرسیدم: «صاحب مقام امامت شماست؟» فرمودند: «به خدا آری، امامت بر تمام انس و جن [از آن من است].»

رد بر واقعی ها

25. ابومسروق: گروهی از واقعی مذهببان که در میان ایشان افرادی همچون علی بن ابی حمزه بطنانی، محمد بن اسحاق بن عمار، حسین بن مهران و حسن بن ابی سعید مکاری حاضر بودند، خدمت

ص: 29

امام رضا(علیه السلام) رسیدند. علی بن ابی حمزه گفت: «قربانتان شوم، از پدرتان بگویید. حالشان چگونه است؟»

امام(علیه السلام) به او فرمودند: «از دنیا رفته است.»

گفت: «به چه کسی وصیت کرد؟» فرمودند: «به من.»

گفت: «شما چیزی را ادعا می کنید که هیچ یک از پدرانتان، نه علی بن ابی طالب(علیه السلام) و نه جز او، چنین ادعایی نکرده است!» فرمودند: «اما بهترین و والا مرتبه ترین آن ها، یعنی رسول الله(صلی الله علیه و اله) چنین ادعایی کرده اند و چنین سخنی گفته اند.»

گفت: «آیا از این قوم [یعنی بنی عباس] بر جان خود نمی ترسید؟» فرمودند: «اگر بترسم، آنان را بر ضد خود یاری کرده ام. روزی ابولهب به سراغ رسول خدا(صلی الله علیه و اله) رفت و ایشان را تهدید و ارباب کرد. پیامبر(صلی الله علیه و اله) به او فرمودند: 'اگر ذره ای خدشه و آسیب از توبه من برسد، معلوم می شود که من دروغ گویم.' و این نخستین نشانه و معجزه ای بود که رسول الله(صلی الله علیه و اله) آشکار کردند و برای شما واقفی ها نیز این نخستین نشانه صدق من است که اگر از ناحیه هارون کوچک ترین گزندی به من رسید، بدانید که من دروغ زن و کذابم.»

حسین بن مهران گفت: «این در صورتی ما را قانع می کند که ادعای خود را آشکار کنید.» فرمودند: «منظورت چیست؟! می خواهی نزد هارون بروم و به او بگویم که من امامم و تو هیچ کاره ای؟! رسول خدا(صلی الله علیه و اله) نیز در آغاز دعوت خود چنین کاری نکردند و نبوت خود را نخست با خویشان و هواداران و افراد مورد اعتماد خویش در میان نهادند و تنها آنان را به اسلام فراخواندند، نه دیگران را. شما به امامت پدران من باور دارید؛ اما نمی گوید که همین امر مانع می شود علی بن موسی، از سر تقیه، زنده بودن پدرش را

انکار کند. من در گفتن اینکه امام و پیشوای شمایم، تقیه نکردم؛ چگونه در ادعای زنده بودن پدرم، اگر زنده باشد، تقیه می کنم؟!»

26. یونس بن عبد الرحمن: وقتی ابوالحسن، موسی بن جعفر (علیه السلام) از دنیا رفتند، هریک از نمایندگان و کارگزاران وی اموال بسیاری در اختیار داشتند و همین سبب شده بود توقف کنند و درگذشت حضرت را منکر شوند؛ برای مثال نزد زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار دینار و نزد علی بن ابی حمزه بطائی سی هزار دینار بود.

اما من وقتی دیدم قضیه از این قرار است و حق برایم روشن شد و به امامت ابوالحسن رضا (علیه السلام) پی بردم، لب به سخن گشودم و مردم را به سوی آن حضرت راه نمودم. زیاد و علی بن ابی حمزه به من پیغام دادند: «انگیزه ات برای این کار چیست؟ اگر مال و ثروت می خواهی، ما تو را بی نیاز می کنیم.» ده هزار دینار به من وعده دادند و گفتند: «دست بردار!» ولی من نپذیرفتم و گفتم: «ما خود از امام کاظم و امام صادق (علیهما السلام) روایت می کنیم که فرموده اند: 'هرگاه بدعت ها رخ نماید، هر عالم و دانایی باید علم خود را آشکار کند؛ وگرنه نور ایمان از او سلب می شود.' و من هرگز از تلاش و مجاهدت در راه امر الهی امامت، دست برنخواهم داشت.» بدین روی آن دو با من از در خصومت درآمدند و دشمنی خود را به رخ من کشیدند.

27. جعفر بن محمد نوفلی: در قنطرة اریق (1) خدمت امام رضا (علیه السلام) رسیدم. بر ایشان سلام کردم، نشستم و گفتم: «فدایتان شوم، عده ای گمان می کنند که پدرتان زنده است.» فرمودند: «لعنت خدا بر آنان، دروغ می گویند! اگر پدر بزرگوام زنده بودند، ارثشان را تقسیم نمی کردند و زناشان به زنی گرفته نمی شدند؛ لکن به خدا سوگند ایشان طعم مرگ را

ص: 31

چشیدند؛ همچنان که علی بن ابی طالب (علیه السلام) چشیدند.»

گفتم: «می گوئید من چه کنم؟!» فرمودند: «پس از من، فرزندم محمد را دریاب. من از دنیا و روی زمین خواهم رفت و به آن بازخواهم گشت. خجسته باد قبری که در طوس است و دو قبر که در بغداد است.»

عرض کردم: «قربانت شوم، یکی [یعنی قبر موسی بن جعفر (علیه السلام)] را می شناسیم؛ اما آن دیگر کدام است؟» فرمودند: «به زودی آن را خواهی شناخت.»

آنگاه امام (علیه السلام) دو انگشت خود را به هم چسباندند و گفتند: «قبر من و هارون الرشید چنین به همین نزدیک اند.»

28. ابن ابی نجران و صفوان بن یحیی: حسین بن قیاما که از سردمداران واقفیه بود، از ما خواست از امام رضا (علیه السلام) برای او اذن ملاقات بگیریم و ما نیز چنین کردیم. چون با حضرت رضا (علیه السلام) روبه رو شد، پرسید: «شما امام هستید؟!» حضرت فرمودند: «آری.»

گفت: «اما من خدا را گواه می گیرم که شما امام نیستید.»

امام رضا (علیه السلام) مدتی سر به زیر افکندند و انگشت بر زمین زدند و آنگاه رو به حسین بن قیاما کردند و فرمودند: «از کجا می دانی که من امام نیستم?!»

گفت: «چون از امام صادق (علیه السلام) برای ما روایت شده که امام عقیم و بی فرزند نتواند بود؛ در حالی که سنی از شما گذشته و هنوز فرزندی ندارد.»

امام (علیه السلام) لختی بیشتر، سر به زیر افکندند و آنگاه سر بالا آوردند و فرمودند: «و من خداوند را گواه می گیرم که پس از روزها و شب هایی چند، خدا به من پسری عطا خواهد کرد.»

ما از روزی که امام رضا (علیه السلام) این سخن را گفت، ماه شماری می کردیم و

منتظر بودیم تا اینکه در کمتر از یک سال، خداوند ابوجعفر محمدجواد(علیه السلام) را به ایشان عنایت فرمود.

در گذشته، همین حسین بن قیاما روزی در بین طواف بیت الله ایستاده بود و نمی دانست چه باید بکند. امام موسی بن جعفر(علیه السلام) با مشاهده حال او به وی فرمودند: «خدا حیران و سرگشته ات کند، چه شده است؟!» در اثر این نفرین بود که ابن قیاما بر امام کاظم(علیه السلام) توقف کرد و امامت حضرت رضا(علیه السلام) را نپذیرفت.

29. عبدالله بن مغیره: من واقفی مذهب بودم و با همین عقیده به حج رفتم. چون به مکه رسیدم، شک و تردیدی به دلم راه یافت. خودم را به ملتزم(1) چسباندم و عرض کردم: «پروردگارا، تو نیاز و خواسته ام را می دانی؛ پس به نیکوترین عقیده و مذهب راهم بنما!» همان جا به ذهنم رسید که به دیدار علی بن موسی الرضا(علیه السلام) مشرف شوم. پس وارد مدینه شدم و پشت در خانه حضرت ایستادم و به غلام گفتم: «به مولای خود بگو مردی از اهل عراق پشت در است.» لحظه ای بعد، صدای ایشان را شنیدم که فرمودند: «عبدالله مغیره، وارد شو.» و چون نگاهشان به من افتاد، فرمودند: «خداوند دعایت را مستجاب کرد و به دین خود راهت نمود.»

گفتم: «اکنون گواهی می دهم که تو حجت خدا و امین او بر بندگانش هستی.»

ص: 33

1- . دیوار بین حجرالاسود و در کعبه.

30. حسن بن علی بن فضال: علی بن موسی (علیه السلام) را دیدم که برای رفتن به عمره، به قصد وداع با پیامبر (صلی الله علیه و اله) پس از نماز مغرب، از بالای سر به قبر شریف نزدیک شدند و بر پیامبر (صلی الله علیه و اله) سلام دادند و خود را به قبر چسبانده اند. آنگاه از بالای سر بازگشتند و در گوشه ای دیگر کنار قبر به نماز ایستادند؛ سپس شانه چپ خود را به قبر تکیه دادند، نزدیک به ستونی که پایین تر از ستون بالای سر قرار داشت، و شش یا هشت رکعت نماز با نعلینی (1) که به پایشان بود، به جای آوردند. رکوع و سجده شان به اندازه گفتن سه تسبیح یا بیشتر طول کشید. پس از نماز به سجده رفتند و چندان طول دادند که قطره های عرقشان سنگ ریزه ها را تر کرد.

راوی گوید: «بعضی اصحاب امام گفته اند که ایشان صورت خود را بر زمین مسجد نهادند.»

31. مخول سجستانی: وقتی فرستاده خلیفه برای بردن امام رضا (علیه السلام) به خراسان وارد مدینه شد، من در مدینه بودم. امام (علیه السلام) به مسجد رفتند تا با پیامبر (صلی الله علیه و اله) وداع کنند؛ پس پی در پی وداع کردند. در هر بار، به سوی قبر باز می گشتند و صدایشان به گریه و زاری بلند می شد. من نزدیک ایشان رفتم و سلام کردم. سلامم را پاسخ گفتند و چون از بابت سفر خراسان به ایشان تبریک گفتم، فرمودند: «دست بردار! من از جوار جد بزرگوام می روم و در غربت جان می دهم و در کنار هارون به خاک سپرده می شوم.»

من در مسیر سفر، پیگیر حال و همراه امام (علیه السلام) بودم تا روزی که در

ص: 34

1- . نعلین نوعی کفش عربی است و به وقت سجده، مانع رسیدن انگشت شست پا به زمین نیست.

طوس از دنیا رفتند و کنار هارون به خاک سپرده شدند.

32. حسن بن علی و شاء: امام رضا(علیه السلام) به من فرمودند: «وقتی خواستند مرا از مدینه بیرون ببرند، خانواده ام را گرد آوردم و گفتم بر من بگریند؛ به گونه ای که صدای گریه آنان را بشنوم. آنگاه دوازده هزار دینار در میان آنان تقسیم کردم و گفتم که دیگر به جمع آنان باز نخواهم گشت.»

وداع کردن خانه خدا

33. موسی بن سلام: ابوالحسن رضا(علیه السلام) عمره به جای آوردند و چون خانه خدا را بدرود گفتند، به سوی «باب الحناطین» آمدند تا بیرون روند. پس در صحن مسجد پشت کعبه ایستادند و دست به دعا برآوردند و چون متوجه ما شدند، فرمودند: «این بهترین جایی است که می توان از خدا حاجت خواست. نماز در این مکان به قدر شصت سال یا ماه [تردید از راوی است]، از نماز در جاهای دیگر بهتر و بافضیلت تر است.» و چون به باب الحناطین رسیدند، فرمودند: «خداوندا، من از خانه ات بیرون می روم، با این عقیده که جز تو معبودی نیست.»

حدیث سلسله الذهب در نیشابور

34. اسحاق بن راهویه: وقتی ابوالحسن رضا(علیه السلام) به نیشابور رسیدند و خواستند از آنجا به سوی مأمون بیرون روند، راویان و محدثان پیرامون وی گرد آمدند و گفتند: «ای فرزند رسول الله(صلی الله علیه و اله)، از میان ما می روید و ما را به سخنی از سخنان جدتان رسول خدا(صلی الله علیه و اله) مهمان نمی کنید که از آن بهره مند شویم؟!»

امام رضا(علیه السلام) که بر پشت شتر و در کجاوه نشسته بودند، سر بیرون

آوردند و فرمودند: «از پدرم موسی بن جعفر (علیه السلام) شنیدم که فرمودند، از پدرم جعفر بن محمد (علیه السلام) شنیدم که فرمودند، از پدرم محمد بن علی (علیه السلام) شنیدم که فرمودند، از پدرم علی بن حسین (علیه السلام) شنیدم که فرمودند، از پدرم حسین بن علی (علیه السلام) شنیدم که فرمودند، از پدرم امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) شنیدم که فرمودند، از پیامبر (صلی الله علیه و اله) شنیدم که فرمودند، از خدای عزوجل شنیدم که فرمود: 'جمله لاله الا الله قلعه و دژ استوار من است. هرکس به قلعه من وارد شود، از عذاب و کیفرم در امان می ماند.'

چون شتر به حرکت درآمد، امام (علیه السلام) به آواز بلند ما را به شروط آن امنیت الهی یادآور شدند و فرمودند: «و من خود از جمله آن شروط هستم.»

35. علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، از پدرانشان، از علی بن ابی طالب (علیه السلام)، از پیامبر (صلی الله علیه و اله) و از جبرئیل روایت کردند که خدای تعالی می فرماید: «ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) برج و باروی استوار من است. هرکس وارد آن شود، از عذاب من در امان خواهد بود.»

حوادث بین راه

36. غلام عبد صالح موسی بن جعفر (علیه السلام): من و عده ای با امام رضا (علیه السلام) در بیابانی خشک و بی آب راه می پیمودیم. تشنگی شدیدی بر ما و چهارپایان ما چیره شده بود و می ترسیدیم از بی آبی تلف شویم. امام رضا (علیه السلام) محلی را برای ما توصیف کردند و فرمودند که اگر به آنجا برویم، آب خواهیم یافت. ما رفتیم و آنجا آبی یافتیم. هم خود از آن نوشیدیم و هم تمام قافله و چهارپایان سیراب شدند و کاروان به راه خود ادامه داد. امام (علیه السلام) فرمودند که بازگردیم و چشمه آب را جست و جو کنیم؛ ولی ما هرچه گشتیم، جز

پشکل شتر ندیدیم و اثری از چشمه آب نبود.

راوی این حدیث، محمدبن حفص، گوید: «من این ماجرا را برای پیرمردی از فرزندان قنبر که حدود صدویست سال داشت، گفتم و او همانند آن را برایم نقل کرد و گفت: 'من در آن زمان در خدمت امام رضا(علیه السلام) بودم و ایشان به سوی خراسان می رفتند.»

37. عبد السلام بن صالح هروی: چون علی بن موسی الرضا(علیه السلام) به سوی مأمون رهسپار شدند و در میانه راه به قریه الحمراء رسیدند، گفته شد: «یا ابن رسول الله(صلی الله علیه و اله)، ظهر شده است. آیا نماز نمی خوانید؟!»

حضرت فرود آمدند و فرمودند: «آبی برایم بیاورید.»

گفتند: «آبی نمانده است.»

امام(علیه السلام) با دست خود زمین را گود کردند و ناگاه آبی جوشیدن گرفت. ایشان با اصحابش به آن آب وضو ساختند [و نماز به جای آوردند]. اثر آن آب تا به امروز باقی مانده است. پس از ورود به سناباد، به کوهی که از سنگ های آن دیگ سنگی ساخته می شد، تکیه زدند و فرمودند: «خداوندا، این را مایه منفعت قرار بده و به آنچه در آن می نهند و به آنچه از آن می سازند، برکت عطا کن.» به دستور امام رضا(علیه السلام) برای حضرت از سنگ آن کوه دیگ هایی ساختند. ایشان فرمودند: «جز در این دیگ ها، برای من غذا پخته نشود.»

امام رضا(علیه السلام) کم خوراک بودند و غذاهای ساده می خوردند. از آن روز مردم به اهمیت سنگ آن کوه پی بردند و برکت دعای امام(علیه السلام) در آن آشکار شد.

ص: 37

انگیزه های مأمون در تحمیل ولایت عهدی بر امام رضا(علیه السلام)

38. محمد بن عرفه و صالح بن سعید کاتب که هر دو روایات مربوط به زندگی ابوالحسن رضا(علیه السلام) را گزارش کرده اند، گویند: چون کار خلیفه برکنار شده، امین، تمام شد و مأمون به خلافت رسید، وی نامه ای به امام رضا(علیه السلام) نوشت و ایشان را به خراسان فراخواند؛ اما حضرت به بهانه های بسیار از پذیرفتن دعوت مأمون سر باز زدند. مأمون بارها در این باره به امام(علیه السلام) نامه نوشت و اصرار ورزید؛ چنان که ایشان دانستند خلیفه دست بردار نیست. پس حرکت کردند؛ در حالی که فرزندشان، ابوجعفر(علیه السلام) هفت ساله بود. مأمون به امام رضا(علیه السلام) نوشت که سفر خود را از مسیر کوفه و قم قرار ندهد؛ از این رو ایشان را از راه بصره و اهواز و فارس به سوی مرو حرکت دادند. چون به مرو رسیدند، مأمون پیشنهاد کرد که امام(علیه السلام) خلافت و حکومت را بر عهده گیرند. ایشان نپذیرفتند و در این موضوع گفت و گوی فراوان بین آن دو صورت گرفت و ماجرا دو ماه به طول انجامید و در این مدت، امام رضا(علیه السلام) از پذیرفتن پیشنهاد مأمون طفره می رفتند. چون گفت و گوها به درازا کشید، مأمون موضوع ولایت عهدی را پیش نهاد و امام(علیه السلام) پذیرفتند و فرمودند: «البته به چند شرط که مطالبه خواهم کرد.»

مأمون گفت: «هر شرط که خواهی بگذار.»

امام رضا(علیه السلام) چنین نوشتند: «من به این شرط ولایت عهدی را می پذیرم که در امور مملکتی هیچ امر و نهی و قضاوت و داوری نکنم و هیچ یک از احکام و قوانین موجود را تغییر ندهم و مرا از همه این ها معاف بداری.»

مأمون موافقت کرد و مسئله را با این شروط پذیرفت؛ پس تمام استانداران و

قاضیان و سرلشکران و چاکران و بنی عباس را به بیعت با امام رضا(علیه السلام) بر ولایت عهدی فراخواند و همگی حاضر شدند. اموال و جوایز بسیاری فراهم کرد و به سرلشکران عطایای فراوان بخشید و رضایتشان را به دست آورد؛ مگر سه تن از سرلشکران به نام های عیسی جلودی، علی بن ابی عمران و ابویونس که هدایای مأمون را نپذیرفتند و به بیعت با امام(علیه السلام) تن ندادند و مأمون آنان را به زندان افکند. به هر حال بیعت به انجام رسید و مأمون آن را به سراسر سرزمین های اسلامی ابلاغ کرد و درهم ها و دینارها به نام حضرت ضرب شد و بر منبرها به نام ایشان خطبه خواندند و مأمون برای این کار، پول های هنگفتی هزینه کرد.(1)

39. ریان بن صلت: بیشتر مردمی که در بیعت امام رضا(علیه السلام) حضور داشتند، یعنی سران سپاه و مردم عادی و نیز کسانی که کار را نمی پسندیدند، می گفتند: «مسئله ولایت عهدی نتیجه تدبیر فضل بن سهل است.» چون این مطلب به گوش مأمون رسید، نیمه شب مرا خواست و نزد او رفتم. گفت: «ریان، شنیده ام مردم می گویند بیعت رضا به تدبیر فضل بن سهل بوده است!»

گفتم: «ای امیر، مردم چنین می گویند.»

گفت: «وای بر تو، ریان! آیا کسی جرئت می کند نزد خلیفه و خلیفه زاده ای که مردم عادی و سران سپاه فرمان بردار اویند و خلافت و قدرت به دست اوست، بیاید و بگوید که خلافت را به دست خود به دیگری بسپار! آیا این خردمندانه است؟!»

گفتم: «به خدا سوگند، نه. امیر، هیچ کس گستاخی چنین کاری را ندارد.»

ص: 39

1- . دلایل پذیرش ولایت عهدی از جانب امام رضا(علیه السلام) در بخش 43 و 44 شرح داده شده است. - و.

گفت: «نه، هرگز چنین نیست که می گویند! من به تو خواهم گفت که سبب این امر چه بود: برادرم، محمد به من نوشت که نزد او بروم و من خود داری کردم و نرفتم. وی برای علی بن عیسی دستوری نگاشت و به او مأموریت داد که مرا در بند کند و غل و زنجیر بر گردنم نهد. چون این خبر به من رسید، هرثمه بن اعین را به سجستان و کرمان و توابع آن گسیل داشتم. او کار را تباه کرد و شکست خورد و صاحب السریر قیام کرد و به یکی از نواحی خراسان دست یافت. همه این حوادث، در هفته ای بر من وارد شد و من قدرت مقابله با آن ها را نداشتم و مال و ثروتی برایم نمانده بود که بدان قوی و نیرومند شوم؛ همچنین می دیدم که سرلشکران و مردان سپاهم دچار ضعف روحیه و وحشت اند. خواستم به پادشاه کابل بیوندم؛ اما با خود گفتم او مردی کافر است و چه بسا محمد اموالی به او ببخشد و وی مرا تحویل دهد؛ پس راهی بهتر و مناسب تر از این ندیدم که از گناهانم به درگاه خداوند توبه کنم و از او در حل این دشواری ها یاری بجویم و به او پناهنده شوم.» پس به اتاقکی اشاره کرد و ادامه داد: «دستور دادم این اتاق را تمیز کنند و خود شست و شویی کردم و دو جامه سپید پوشیدم و چهار رکعت نماز به جای آوردم و هر مقدار قرآن که در یاد داشتم، خواندم و خدا را صدا کردم و به او پناه بردم و با صدق و خلوص نیت متعهد شدم که اگر خداوند زمام خلافت را به من بسپارد و گرفتاری های دشوار این امر بغرنج را از من بردارد، خلافت را به جایگاه الهی اش بازگردانم و به حق دارش واگذارم؛ پس قلبم قوت یافت و طاهر را به سوی علی بن عیسی فرستادم و همان شد که می بایست. هرثمه بن اعین را نیز به سرکوبی رافع بن اعین گسیل داشتم که بر او پیروز شد و او را بکشت. نیز کسی را نزد صاحب السریر روانه کردم و خواستم که صلح کند. هدایایی برایش فرستادم تا اینکه از مخالفت دست

برداشت. کار من روزبه روز قوت بیشتر می یافت و سرانجام بر سر محمد همان آمد که آمد و خداوند خلافت را یکسره به من وا گذاشت و کار بر عهده من قرار گرفت. وقتی خداوند به آنچه با او عهد کرده بودم، وفا کرد، من نیز خواستم عهد خود با خدا را به انجام رسانم. در این میان کسی جز ابوالحسن رضا را سزاوار خلافت ندیدم، بنابراین آن را به وی وا گذاشتم؛ اما او نپذیرفت، مگر به صورتی که خود می دانی و سبب کار، این بود که گفتم.»

40. محمد بن یحیی فارسی: روزی عبدالله بن مطرف نزد مأمون رفت. علی بن موسی الرضا(علیه السلام) نیز آنجا بودند. مأمون به عبدالله گفت: «نظرت درباره اهل بیت(علیهم السلام) چیست؟»

گفت: «چه می توانم گفت درباره طینت و سرشتی که با آب رسالت و نبوت آمیخته گشته و به آب وحی کاشته و پرورده شده است؟! آیا جز عطر هدایت و بوی خوش تقوا از آن استشمام می شود؟!»

مأمون جعبه ای که در آن مروارید بود، طلب کرد و دهان عبدالله را از آن انباشت.

41. جهم بن بکیر: مأمون پس از بیعت با علی بن موسی الرضا(علیه السلام) منبر رفت و گفت: «مردم! شما امروز با علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب(علیهم السلام) پیمان ولایت عهدی بستید. به خدا سوگند اگر این نام های مقدس را بر گوش انسان کر و لال بخوانند، به اذن خداوند، شفا یابد.»

42. اسحاق بن حماد: مأمون جلسات بحث تشکیل می داد و مخالفان اهل بیت(علیهم السلام) را گرد می آورد و درباره امامت علی بن ابی طالب(علیه السلام) و برتری او بر همه اصحاب سخن می گفت و این کار را برای به دست آوردن دل علی بن موسی الرضا(علیه السلام) و جلب محبت وی انجام می داد؛ اما

حضرت رضا(علیه السلام) به یاران مورد اعتمادشان می فرمودند: «فریب این سخنان مأمون را نخورید. به خدا سوگند، کسی جز او مرا نخواهد کشت؛ ولی من چاره ای جز شکیبایی ندارم تا عمرم به پایان رسد.»

اسباب پذیرش ولایت عهدی از سوی امام رضا(علیه السلام)

43. ریان بن صلت: خدمت امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) رسیدم و گفتم: «یا ابن رسول الله(صلی الله علیه و اله)، مردم می گویند چرا شما از یک سو به دنیا زهد و پارسایی نشان می دهید و از سوی ولایت عهدی را می پذیرید؟!»

فرمودند: «خدا خود می داند که این کار چه اندازه برایم ناخوشایند بود؛ اما وقتی مرا میان پذیرش ولایت عهدی و کشته شدن مخیر کردند، قبول ولایت عهدی را بر قتل خویشتن ترجیح دادم. وای بر ایشان! مگر نمی دانند یوسف(علیه السلام) که پیامبر و فرستاده خدا بود، وقتی ضرورت او را داشت که مسئولیت خزانه های عزیز مصر را بر عهده گیرد، گفت: 'مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که نگهبانی دانایم.'⁽¹⁾

مرا نیز ضرورت و داشت که پس از قرارگرفتن در معرض هلاکت، به اکراه و زور ولایت عهدی را بپذیرم. با اینکه من در پذیرفتن ولایت همچون کسی هستم که آن را نپذیرفته است؛ پس شکایت را تنها به خدا باید برد و یاری کننده، تنها اوست.»

44. ابوالصلت هروی: مأمون به امام رضا(علیه السلام) گفت: «یا ابن رسول الله(صلی الله علیه و اله)، من از دانش و فضل و پارسایی و دوری کردن شما از محرمات و مراتب بندگی شما آگاهم و می بینم که از من به خلافت سزاوارترید.»

امام(علیه السلام) فرمودند: «من به بندگی خدای تعالی مباهات می کنم و با بی رغبتی به دنیا، امید نجات از گزند دنیا را دارم و با دوری کردن از

ص: 42

محرمات فائز شدن به بهره های الهی را می گویم و با فروتنی و تواضع، بلند مرتبگی نزد پروردگار را خواهانم.»

مأمون گفت: «نظرم این است که خود از خلافت کناره بگیرم و این مقام را به شما واگذارم و با شما بیعت کنم.» امام (علیه السلام) به او فرمودند: «اگر این خلافت از آن توست و خداوند برای تو قرارش داده، تو نمی توانی خلعتی که خداوند بر اندامت پوشانده است، از تن به در کنی و بر دیگری بپوشانی؛ اما اگر خلافت حق تو نیست، باز هم نمی توانی چیزی را که در آن حقی نداری، به من واگذاری.»

گفت: «ای فرزند رسول خدا، به ناچار باید این امر را بپذیری.» فرمودند: «به اختیار خود هرگز چنین کاری نخواهم کرد.»

مأمون عباسی تا چندین روز پیاپی اصرار می ورزید و می کوشید امام رضا (علیه السلام) را به پذیرش خلافت راضی کند و سرانجام نتوانست و ناامید شد؛ پس ناگزیر پیشنهاد دیگری طرح کرد و گفت: «اگر خلافت را نمی پذیری و به بیعت من با خود تن نمی دهی، پس ولی عهد من باش تا پس از من، خلافت از آن تو باشد.»

فرمودند: «به خدا سوگند، پدرم از پدران بزرگوارشان، از امیرمؤمنان (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و اله) برای من روایت کرده اند که من پیش از تو مسموم و کشته می شوم و مظلومانه از دنیا می روم و فرشتگان آسمان و زمین بر من می گریند و در سرزمین غربت و در کنار هارون الرشید به خاک سپرده می شوم.»

مأمون گریست و گفت: «یا ابن رسول الله (صلی الله علیه و اله)، با وجود من چه کسی شما را می کشد یا می تواند به شما آسیب برساند؟!» فرمودند: «من اگر بخواهم، می گویم چه کسی مرا خواهد کشت.»

مأمون گفت: «ای فرزند رسول خدا، تو می خواهی با این سخنان در نپذیرفتن ولایت عهدی، کار را بر خود آسان کنی و به این امر نپردازی تا مردم بگویند که به دنیا رغبتی نداری.»

فرمودند: «به خدا سوگند از روزی که پروردگارم مرا آفریده است تا کنون، دروغ نگفته ام و دنیا را به خاطر دنیا ترک نکرده ام و من به خوبی می دانم که مقصود تو چیست.»

گفت: «قصد و نیتم چیست؟» فرمودند: «اگر راست بگوییم، در امانم؟»

گفت: «در امانید.» فرمودند: «می خواهی مردم بگویند این علی بن موسی الرضا نیست که به دنیا بی رغبت شده؛ بلکه دنیاست که به او روی خوش نشان نمی دهد. نمی بینید که چگونه به طمع خلافت، ولایت عهدی را پذیرفته است؟!»

مأمون از این سخنان صریح به خشم آمد و گفت: «تو همیشه به گونه ای که دوست نمی دارم با من برخورد می کنی. گویا از قهر و قدرت من نمی اندیشی! به خدا سوگند، اگر ولایت عهدی را پذیرفتی که هیچ؛ وگرنه تورا به آن وامی دارم و در صورت خودداری، گردنت را می زنم.»

امام رضا(علیه السلام) فرمودند: «خداوند مرا از اینکه به دست خود، خویشان را به هلاکت اندازم، نهی کرده است. اگر قضیه از این قرار است، پس هرچه می خواهی بکن و من می پذیرم؛ به این شرط که نه کسی را بگمارم و نه برکنار کنم و هیچ رسم و قانونی را برنندازم و دورادور، مشیر و راهنمای حاکمیت باشم.»

مأمون به ولایت عهدی امام با این شروط راضی شد و ایشان را با وجود ناخشنودی و بی میلی شان، ولی عهد خود قرار داد.

45. محمدبن عرفه: از امام رضا(علیه السلام) پرسیدم: «یا ابن رسول الله(صلی الله علیه و اله)، چه چیزی

فرمودند: «همان چیزی که جدم، امیرمؤمنان(علیه السلام) را به ورود در شورا ناگزیر ساخت.»

47. عبد السلام بن صالح هروی: به خدا سوگند که امام رضا(علیه السلام) به اختیار و رضایت خویش، ولایت عهدی را نپذیرفتند؛ بلکه به اجبار ایشان را به کوفه بردند و از آنجا، از راه بصره و فارس، روانه مرو کردند.

48. محمدبن اسحاق: وقتی کار بیعت با امام رضا(علیه السلام) به عنوان ولی عهد، انجام گرفت، مردم گرداگرد حضرت جمع شدند و تبریک و شادباش گفتند. امام(علیه السلام) به آنان اشاره کردند که خاموش مانند؛ سپس فرمودند: «... به درستی که مأمون ولایت عهدی خود و حکومت پس از خود را، اگر زنده بمانم، به من واگذارده است؛ پس هرکس پیمانی را که خداوند به محکم کردن آن فرمان داده است، در هم شکنند یا دستاویزی را که خداوند تثبیت و استواری آن را خواسته است، از هم بگسلند، به حریم الهی دست درازی کرده و حرام خداوند را حلال شمرده است؛ زیرا با این کار، حق امام را ضایع کرده و پرده حرمت اسلام را دریده است. گذشتگان نیز، در باب جانشینی پیامبر(صلی الله علیه و اله)، چنین کردند؛ اما وصی ایشان بر همه آن لغزش ها و خطاها صبوری کردند و پس از آن نیز معترض و متعرض خسارت های گذشته نشدند تا مبادا در دین تفرقه پدید آید و ریسمان وحدت مسلمانان سست و متزلزل شود؛ چراکه جاهلیت دور از دسترس نبود و منافقان در کمین فرصتی بودند که غنیمت شمرند و فاجعه ای به بار آورند و اکنون نیز نمی دانم بر سر ما و شما چه خواهد آمد. «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ»⁽¹⁾ (حکم و فرمان جز به دست خداوند نیست که حق را

ص: 45

49. معمر بن خلاد: امام رضا(علیه السلام) به من فرمودند: «روزی مأمون به من گفت: یکی از افراد مورداعتماد خود را معرفی کن تا او را به حکومت یکی از سرزمین‌هایی بگماریم که مردمش ضد ما خراب کاری می‌کنند.»

به او گفتم: «به عهده‌ی که با من داری، وفا کن تا به عهده‌ی که با تو دارم، وفا کنم. من ولایت عهده‌ی را پذیرفتم؛ با این شرط که هیچ امری نکنم، هیچ کس را نگمارم و برکنار نکنم و در پی کاری نفرستم تا روزی که خداوند، پیش از تو، مرگ مرا برساند. به خدا سوگند، خلافت چیزی است که هرگز در پی آن نبوده‌ام و فکرش را نیز نکرده‌ام. من در مدینه بودم و بر چهارپای خود، در کوچه‌هایش رفت و آمد می‌کردم و مردم آن شهر و دیگران از من نیاز می‌طلبیدند و من حاجتشان را می‌دادم و آنان همچون عموهای من شده بودند و نامه‌ها و نوشته‌های من در سرزمین‌های گوناگون، نافذ و پذیرفته بود و تو بر آنچه پروردگارم به من ارزانی داشته بود، چیزی نیفزودی.»

50. ابی‌الموج بن حسین: کسی که خود از امام رضا(علیه السلام) شنیده بود، برایم نقل کرد که ایشان می‌فرمودند: «سپاس خدایی را که آن حقی را که مردم از ما تباه کردند، خود برای ما نگه داشت و آن شخص را که [مردم] بی‌قدر و منزلت کردند، بلندمرتبه کرد. هشتاد سال بر منبرهای کفر دشنام و نفرین شنیدیم و فضایل ما پوشیده داشته شد و اموال بسیاری هزینه شد که بر ما دروغ ببندند؛ اما

خواست خداوند در حق ما جز این نبود که ما را بلندآوازه کند و فضل و برتری ما را نمایان سازد. به خدا سوگند، این ستم‌ها و دشمنی‌ها با ما نبود؛ بلکه با رسول خدا(صلی الله علیه و اله) بود و اینکه ما با آن حضرت قرابت و خویشاوندی داشتیم و سرانجام، کار امامت ما و روایت

ما از پیامبر(صلی الله علیه و اله) به آنجا رسید که باید آن را یکی از بزرگ ترین نشانه های پیامبر(صلی الله علیه و اله) و علائم نبوت او در آینده به شمار آورد.»

نماز عید

51. یاسر خادم: با آمدن عید، مأمون کسی را فرستاد که از امام رضا(علیه السلام) بخواهد سوار بر مرکب، در نماز عید حاضر شود و خطبه بخواند تا دل های مردمان آرام گیرد و همگان فضل و عظمت امام(علیه السلام) را دریابند و چشمشان به این دولت فرخنده روشن شود. امام رضا(علیه السلام) به مأمون پیغام دادند: «تو خود از شروطی که میان من و تو در پذیرش ولایت عهدی گذاشته شد، آگاهی و همه چیز را می دانی.»

مأمون گفت: «قصص من این است که این امر در دل های مردم عادی و لشکریان و چاکران استوار شود و اطمینان قلبی یابند و به فضیلت های خداداد تو معترف شوند.» این اصرار و انکار همچنان ادامه یافت تا اینکه امام(علیه السلام) در پاسخ به پافشاری مأمون، فرمودند: «ای امیر، اگر مرا از این کار معاف بداری، این برای من خوشایندتر است و اگر عذرم را نپذیری، به ناچار همچون رسول خدا(صلی الله علیه و اله) و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب(علیه السلام) برای نماز بیرون خواهم رفت.»

مأمون گفت: «به هر شکل که دوست داری، برو.»

آنگاه به سران سپاه و مردم دستور داد که بامدادان بر در خانه امام رضا(علیه السلام) حاضر شوند. مردم همگی به انتظار ابوالحسن رضا(علیه السلام) از خانه ها به در آمدند و کوچه ها و پشت بام ها آکنده شد از مردان و زنان و بچه ها. سرلشکریان بر در خانه حضرت اجتماع کردند. خورشید که طلوع

کرد، امام رضا(علیه السلام) برخاستند و غسل کردند و عمامه ای سفید از پنبه به سر بستند و یک سوی آن را روی سینه و سر دیگر را به پشت انداختند و دامن لباس و پاچه شلوار خود را بالا زدند و به همه دوستان و اطرافیان خود فرمودند: «کاری را بکنید که من کردم.»

پس عصایی به دست گرفتند و بیرون آمدند؛ در حالی که ما همراهشان بودیم و ایشان پابرهنه بودند و شلوار و دامن لباس خود را بالا زده بودند. در این وقت، ناگاه امام(علیه السلام) سر به آسمان بلند کردند و چهار بار «الله اکبر» گفتند؛ به گونه ای که پنداشتیم هوا و در و دیوارها با او هم صدا شده اند و تکبیر می گویند. مأمون و مردم عادی بیرون خانه، آماده و صف بسته، حاضر بودند و لشکریان مجهز و سلاح در بر، به زیباترین شکل، جلوه ای پرشکوه پدید آورده بودند. وقتی ما با پاهای برهنه و جامه های بالازده از خانه خارج شدیم و امام(علیه السلام) به میان جمعیت آمدند، حضرت نزدیک در مکتی کردند و آنگاه با صدای بلند و رسا خواندند: «الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر که ما را راه نمود، الله اکبر که از گوشت چهارپایان به ما روزی داد، الله اکبر که به طاعت خود ما را آزمود». ما نیز هم نوا با ایشان، صدایمان را به تکبیرها بلند کردیم. ناگاه شهر مرو یکپارچه گریه و فریاد شد و به لرزه درآمد. امام(علیه السلام) سه بار تکبیرهای عید را تکرار کردند. سواران با دیدن وضع ظاهر امام رضا(علیه السلام) خود را از مرکب ها به زیر افکندند و کفش از پا به در آوردند و پابرهنه شدند. مرو یک صدا ضجه و زاری شد و مردم نتوانستند از ناله و شیون خودداری کنند. امام رضا(علیه السلام) هر ده گام که برمی داشتند، می ایستادند و چهار بار «الله اکبر» می گفتند و به نظر ما می آمد که آسمان و زمین و دیوارها با ایشان هم نوا می کنند.

خبر این جریان به مأمون رسید. فضل بن سهل به او گفت: «ای امیر، اگر

رضا با این حالت به مصلی برسد، مردم فریفته او می شوند و از تو بر می گردند. مصلحت آن است که از او بخواهی بازگردد.»

مأمون پیغام فرستاد و از امام رضا(علیه السلام) خواست که بازگردند. امام(علیه السلام) کفش های خود را خواستند، آن ها را به پا کردند و بازگشتند.

در مدح آن حضرت

52. هارون فروی: چون خبر بیعت مأمون با امام رضا(علیه السلام) بر سر ولایت عهدی، به مدینه رسید، [والی مدینه] عبد الجبار بن سعید، در خطبه ای مردم را آگاه کرد و در پایان سخنش گفت: «آیا می دانید چه کسی ولی عهد شماست؟»

گفتند: «نمی دانیم.»

گفت: «او، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب(علیهم السلام) است.

چه پدرانی! هفت شخصیت بی نظیر

و بهترین کسانی که آب باران نوشیده اند»

53. هارون بن عبدالله: پس از بیعت مردم با امام رضا(علیه السلام) به ولایت عهدی، ابراهیم بن عباس و دعبل بن علی خزاعی خدمت حضرت رسیدند. دعبل این شعر را خواند:

«مدارس تبیین و تفسیر قرآن که از تلاوت تهی مانده

و جایگاه وحی الهی که همچون بیابان، خالی از سکنه است»

و ابراهیم بن عباس چنین سرود:

«پس از آن همه مصیبت ها، رنج و اندوه دل را زدوده است

بارگاه و مرقد فرزندان پیامبر خدا محمد(صلی الله علیه و اله)»

امام رضا(علیه السلام) به هریک ده هزار درهم از سکه هایی که به دستور مأمون

به نام حضرت ضرب شده بود، عطا کردند. دعبل با ده هزار درهم خود رهسپار قم شد و هر درهم را با ده درهم مبادله کرد و جمعاً صد هزار درهم به دست آورد؛ اما ابراهیم بن عباس مقداری از هدیه امام (علیه السلام) را بخشید و به خانواده اش داد و مابقی را تا پایان عمر با خود داشت و چون از دنیا رفت، هزینه کفن و دفنش کردند.

54. علی بن محمد نوفلی: وقتی مأمون علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را ولی عهد خود قرار داد، شاعران روانه دربار خلیفه شدند. مأمون چون دید که آنان حضرت رضا (علیه السلام) را مدح می گویند و مصلحت دید او در ولایت عهدی را حق و بجا می شمارند، هدایای هنگفت به آنان بخشید؛ اما ابونواس شاعر نیامد و مدح امام (علیه السلام) را نیز نگفت. بعدها چون به دیدار مأمون رفت، مأمون به او گفت: «ابونواس، تو می دانی که علی بن موسی الرضا (علیه السلام) چه جایگاهی نزد من دارد و من چه اندازه او را گرامی می دارم؛ چرا به موقع او را مدح نکردی؛ در حالی که تو شاعر زمانه خود و یگانه روزگاری؟» ابونواس همان جا این ابیات را سرود:

«به من می گویند تو در میان تمام مردم یگانه ای

در فن بیان و سخنوری، و هوشمند و نکته سنجی

گوهر سخنانت شگفت و تحسین برانگیز است

و شنوندگانش را دُرّ و مروارید در دست می نهد

پس چرا مدح فرزند موسی نکردی

و نگفتی از خصال نیکو که در او جمع است؟!

گفتم: من هرگز به مدح امامی راه نمی توانم برد

که جبرئیل خدمتگزار پدر بزرگوارش بوده است»

مأمون گفت: «آفرین بر تو! نیکو گفتی.»

و به اندازه تمام آنچه به شاعران دیگر پرداخته بود، به ابونواس صله و انعام بخشید و او را بر همه آنان مقدم داشت.

ه. جلوه هایی از شخصیت امام رضا (علیه السلام)

وصف دانش حضرت

55. ابراهیم بن عباس: ندیدم از امام رضا (علیه السلام) چیزی بپرسند و ایشان پاسخ آن را ندانند و ندیدم کسی درباره تاریخ، از آغاز تا روزگار آن حضرت، از ایشان داناتر و آگاه تر باشد. مأمون با هر چیز، امام (علیه السلام) را می آزمود و ایشان پاسخ درست می دادند. تمام سخنان و پاسخ ها و شواهد ایشان برگرفته از قرآن بود. هر سه شبانه روز، یک ختم قرآن می کردند و می فرمودند: «اگر بخواهم، در کمتر از این نیز قرآن را ختم می کنم؛ اما من به هر آیه که می رسم، در آن می اندیشم و اینکه در چه موضوعی و چه وقت نازل شده است؛ از این رو در هر سه روز یک ختم قرآن به جای می آورم.»

از جمله سخنان مشهور امام (علیه السلام) این است: «گناهان کوچک، راه های ارتکاب گناهان بزرگ اند و آن که در اندک از خدا ترسد، در فراوان از او نخواهد ترسید. اگر خداوند مردمان را به وعده بهشت و آتش نترسانده بود، باز هم سزاوار بود او را اطاعت کنند و نافرمانی اش نکنند؛ چراکه در حق ایشان تفضل و احسان بی دریغ کرده و نعمت هایی را به آنان ارزانی داشته است که شایسته اش نبوده اند.»

56. حسن بن جهم: روزی در مجلس مأمون حاضر شدم و علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نیز آنجا بودند... مأمون گفت: «خدا کند پس از شما زنده مانم، ای ابالحسن! به خدا سوگند، دانش صحیح و متقن جز

در میان شما اهل بیت یافت نمی شود و تمام دانش پدرانتان، در وجود شما خلاصه شده است؛ پس خداوند تو را از قبیل اسلام و مسلمانان جزای خیر دهد!»

وصف عبادت حضرت

57. ابراهیم بن عباس: ... امام رضا(علیه السلام) شب ها کم می خوابیدند و بیشتر بیدار بودند و اکثر شب ها را به بیداری صبح می کردند. فراوان روزه می گرفتند و روزه سه روز در هر ماه را از دست نمی دادند و می فرمودند: «این، روزه یک عمر است». بسیار خیررسان و اهل صدقه پنهانی بودند و این کار را بیشتر در شب های یکسرتاریک انجام می دادند. پس هر که می پندارد در فضل و بزرگی کسی مانند ایشان را دیده است، باورش نکن.

58. فضل بن شاذان: شنیدم که امام رضا(علیه السلام) در دعایشان عرضه داشتند: «پاک و منزه است خدایی که به قدرت خود خلق را بیافرید و به حکمت خود، آفریده ها را متقن و استوار ساخت و به دانش خود، هر چیزی را در جایگاه مناسب خویش نهاد. پاک و منزه است آن که از نگاه های دزدانه و آنچه در دل ها نهفته می دارند، خبر دارد و مانند او چیزی نیست و او شنوا و بیناست.»

59. رجاء بن ابی ضحاک: مأمون مرا فرستاد که علی بن موسی الرضا(علیه السلام) را از مدینه به مرو بیاورم و دستور داد ایشان را از راه بصره و اهواز و فارس حرکت دهم و به راه قم نبرم و شب و روز، خود مراقبشان باشم تا روزی که ایشان را تحویل خلیفه دهم. من از مدینه تا مرو پیوسته با حضرت بودم و ندیدم کسی در برابر خداوند از ایشان پرهیزکارتر باشد و به ذکر پروردگار در همه اوقات مشغول تر بوده و از مقام الهی بیمناک تر باشد.

چون سپیده می زد، نماز صبح می خواندند و پس از آن، تا برآمدن خورشید در مصلاهی خود به تسبیح و حمد و «الله اکبر» و «لا اله الا الله» گفتن و صلوات

بر پیامبر (صلی الله علیه و اله) می پرداختند و آنگاه به سجده می رفتند و تا بالا آمدن روز، سر از آن بر نمی داشتند؛ پس به سراغ مردم می رفتند و برای آنان حدیث می خواندند و تا نزدیک ظهر اندریشان می دادند. پس دوباره وضو می گرفتند و به مصلاهی خود باز می گشتند.

با رسیدن ظهر، شش رکعت نماز به جای می آوردند. در رکعت نخست پس از حمد، سوره جحد (کافرون) را تلاوت می کردند و در رکعت دوم پس از حمد، سوره توحید را می خواندند. در چهار رکعت دیگر، حمد و سوره توحید می خواندند و در هر دو رکعت یک سلام می دادند و در رکعت دوم هر دو رکعت، پیش از رکوع و پس از قرائت، قنوت می خواندند؛ سپس اذان می گفتند و دو رکعت دیگر به جای می آوردند؛ بعد اقامه می گفتند و به نماز ظهر می ایستادند و چون سلام می دادند، هر چه می توانستند، ذکرهای «سبحان الله» و «الحمد لله» و «الله اکبر» و «لا اله الا الله» را تکرار می کردند؛ بعد از آن، سجده شکر به جای می آوردند و در سجده، صد بار «شکر الله» می گفتند. باز بر می خاستند و شش رکعت دیگر می خواندند و در هر رکعت پس از حمد، سوره توحید قرائت می کردند و هر دو رکعت را یک سلام می دادند و در رکعت دوم هر دو رکعت، پیش از رکوع و پس از حمد و سوره، قنوت می گرفتند. آنگاه اذان می گفتند و دو رکعت نافله می خواندند و در رکعت دوم قنوت می خواندند و پس از سلام، به نماز عصر می ایستادند و پس از آن، در جای خود می نشستند و هر چه می توانستند، تسبیح و حمد و تکبیر و تهلیل می گفتند؛ آنگاه سجده شکر به جای می آوردند و در آن، صد بار «حمد الله» بر زبان جاری می کردند.

با غروب خورشید، تجدید وضو می کردند و سه رکعت نماز مغرب می خواندند با یک اذان و اقامه. در رکعت دوم پس از قرائت و پیش از

رکوع، قنوت می گرفتند و پس از نماز، در مصلاهی خود می نشستند و هرچه می توانستند، تسبیح و حمد و تکبیر و تهلیل می گفتند و سپس سجده شکر به جای می آوردند و چون سر برمی داشتند، با کسی سخن نمی گفتند تا از چهار رکعت نافله مغرب فارغ می شدند. هر دو رکعت [نافله مغرب] را به یک سلام ختم می کردند و در رکعت دوم هر نماز پس از قرائت و پیش از رکوع، قنوت می گفتند. در رکعت نخست پس از حمد، سوره جحد (کافرون) را می خواندند و در رکعت دوم سوره توحید قرائت می کردند و در رکعت های بعد، سوره حمد و توحید می خواندند و سلام می دادند و هرچه می توانستند، به تعقیبات می پرداختند؛ آنگاه روزه می گشودند و نزدیک به یک سوم شب را استراحت می کردند و سپس نماز عشا را به جای می آوردند، که چهار رکعت بود و در رکعت دوم پس از قرائت و پیش از رکوع قنوت می گرفتند. پس از سلام در مصلاهی خود می ماندند و به ذکر تسبیح و حمد و تکبیر و تهلیل می پرداختند و پس از آن سجده شکر می گزاردند و برمی خاستند و به رختخواب می رفتند.

یک سوم پایانی شب را بیدار می شدند و با ذکر تسبیح و حمد و تکبیر و تهلیل و استغفار برمی خاستند و مسواک می کردند و وضو می ساختند و به نماز شب می ایستادند، که هشت رکعت بود و هر دو رکعت را به یک سلام تمام می کردند. در رکعت اول و دوم، پس از حمد، سی بار سوره توحید می خواندند. نیز چهار رکعت نماز جعفرطیار به جای می آوردند، هر دو رکعت را به یک سلام ختم می کردند و در هر کدام پس از تسبیح و پیش از رکوع قنوت می خواندند و آن را جزو نماز شب قرار می دادند؛ سپس برمی خاستند و دو رکعت دیگر می خواندند، رکعت اول را به یک حمد و سوره ملک [می گذراندند] و رکعت دوم را به یک حمد و سوره انسان؛ آنگاه به دو رکعت نماز «شفع» مشغول می شدند،

در هر رکعت، یک حمد و سه سوره توحید می خواندند و در رکعت دوم پیش از رکوع و پس از قرائت، قنوت می گرفتند و چون نماز را سلام می دادند، برمی خاستند و یک رکعت نماز «وتر» می گزاردند و در آن یک حمد می خواندند و سه سوره توحید و یک سوره فلق و یک سوره ناس و پیش از رکوع و پس از قرائت، قنوت می گرفتند و این دعا را می خواندند: «خداوندا، ما را در زمره آنان که راه نموده ای، هدایت کن و در زمره آنان که عافیت بخشیده ای، عافیت ببخش و در زمره آنان که سرپرستی شان کرده ای، سرپرستی کن و آنچه ما را عطا کرده ای، پربرکت ساز و از گزند مقدرات خویش در امانمان بدار! این تویی که حکم می کنی و هیچ حکم و فرمانی بر تو نیست. آن که تو با او دوستی کنی، خوار نشود و آن که تو با او دشمنی ورزی، عز و عظمت نیابد. فرخنده و والا مرتبه ای، ای پروردگار ما!» آنگاه هفتاد بار «استغفرالله و اسأله التوبه» می گفتند و پس از نماز، هرچه می خواستند برای تعقیبات می نشستند.

نزدیکی های صبح برمی خاستند و دو رکعت نافله صبح به جای می آوردند. در رکعت نخست پس از حمد، سوره جحد (کافرون) تلاوت می کردند و در رکعت دوم، سوره توحید می خواندند. با طلوع فجر، اذان و اقامه می گفتند و دو رکعت نماز صبح برپا می داشتند و آنگاه تا طلوع آفتاب، تعقیبات نماز صبح را می خواندند؛ پس سجده شکر می گزاردند و همچنان در سجده می ماندند تا بالا آمدن خورشید.

امام رضا(علیه السلام) در تمام نمازهای واجب خود، در رکعت اول حمد و سوره قدر قرائت می فرمودند و در رکعت دوم حمد و سوره اخلاص می خواندند؛ مگر نماز صبح و ظهر و عصر روزهای جمعه که حمد و سوره جمعه و منافقون را قرائت می کردند و در نماز عشاء شب جمعه در رکعت نخست پس از حمد، سوره جمعه و در رکعت دوم، سوره اعلی را

می خواندند و در نماز روز دوشنبه و پنج شنبه در رکعت اول، حمد و سوره قدر و در رکعت دوم حمد و سوره غاشیه را قرائت می کردند. نماز مغرب و عشاء و نماز شب و شفع و وتر و صبح را با صدای بلند می خواندند و نماز ظهر و عصر را با صدای آهسته به جا می آوردند و در دو رکعت آخر [به جای حمد و سوره] «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» می گفتند.

و ذکر قنوت ایشان در همه نمازها این بود: «رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم، انک انت الاعز الاجل الاکرم» یعنی: (پروردگار من، بیامرز و رحم کن و از آنچه می دانی در گذر، که این تنها تویی که از هر چیز عزیزتر و پرشکوه تر و گرامی تری.)

اگر در مسافرت، ده روز در جایی می ماندند، روزه می گرفتند. افطار نمی کردند تا با فرارسیدن شب، نخست نماز مغرب را به جا می آوردند و آنگاه روزه می گشودند؛ اما در مسیر سفر، نمازهایشان را دورکعتی می خواندند. همچنین نافله شب، شفع، وتر و نافله صبح را در سفر و حضر ترک نمی کردند؛ اما هیچ یک از نافله های روز را در سفر نمی خواندند. پس از هر نماز قصر و شکسته ای، سی بار ذکر «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» می گفتند و می فرمودند این ذکر، کامل کننده نماز است و ندیدم که در سفر و جز آن، نماز ضحی [از بدعت های عمر] را بخوانند و در سفر روزه نمی گرفتند.

امام (علیه السلام) هر دعای خود را با صلوات بر محمد (صلی الله علیه و اله) و خاندان او (علیهم السلام) آغاز می کردند و در نماز و غیر آن، بسیار صلوات می فرستادند.

شب ها در بستر خواب، پیوسته قرآن می خواندند و هرگاه به آیه ای

می رسیدند که در آن ذکری از بهشت و دوزخ بود، می گریستند و از خداوند بهشت را می طلبیدند و از آتش دوزخ به او پناه می بردند.

در همه نمازهای روز و شبشان، «بسم الله الرحمن الرحيم» را بلند می گفتند.

چون «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را می خواندند، پیش خود می گفتند: «الله احد» (خدا یکی است). و چون سوره را به پایان می بردند، سه بار می گفتند: «كذلك الله ربنا» (چنین است خداوند پروردگار ما).

هرگاه سوره جحد (کافرون) را قرائت می کردند، با خود می گفتند: «يا ايها الكافرون» (ای کافران) و پس از پایان آن، سه بار می فرمودند: «ربي الله و دینی الاسلام» (پروردگارم خداوند و دینم اسلام است).

چون سوره تین را می خواندند، پس از آن می گفتند: «بلی و انا علی ذلک من الشاهدين» (آری چنین است و ما بر آن گواهانیم).

چون سوره قیامت را قرائت می کردند، پس از آن می گفتند: «سبحانک اللهم» (پاک و منزهی تو، خداوند!)

چون آیه «قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمَنْ التَّجَارَةِ» (بگو آنچه نزد خداست، برای شما بسیار بهتر است از لهو و لعب و تجارت) از سوره جمعه را می خواندند، می فرمودند: «للذین اتقوا» (برای آنان که تقوا پیشه کنند). و سپس باقی آیه را می خواندند: «وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (و خدا بهترین روزی دهنده است).

چون از خواندن سوره حمد فراغت می یافتند، می فرمودند: «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (حمد و ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است).

چون سوره اعلی را می خواندند، آهسته می گفتند: «سبحان ربی الاعلی» (پاک و منزّه است پروردگار و الا مرتبه من).

چون در هر سوره به «یا اَیْهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا» می رسیدند، آهسته می گفتند: «لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ»؛ (گوش به فرمان و مهیایم. خداوندا، گوش به فرمان و مهیایم!)

علی بن موسی الرضا(علیه السلام) به هر شهری که وارد می شدند، مردم آنجا به دیدارشان می آمدند و مسائل و مشکلات دینی خود را از ایشان می پرسیدند و حضرت پاسخ آنان را می گفتند و فراوان از پدران بزرگوارشان و از رسول خدا(صلی الله علیه و اله) برای آنان روایت نقل می کردند.

وقتی ایشان را نزد مأمون بردم، مأمون از حال و کردار ایشان در راه پرسید و من تمام آنچه از رفتار و عملکرد شبانه روز و حرکت و اقامتشان دیده بودم، برای مأمون شرح دادم و تعریف کردم؛ سپس به من گفت: «یا ابن ابی ضحاک، این مرد بهترین مردم روی زمین و دانا ترین و بنده ترین آن هاست. آنچه را از وی مشاهده کرده ای، برای هیچ کس بازگو نکن تا فضل و برتری اش جز از زبان من بر کسی معلوم نشود و از خداوند کمک می خواهم که بتوانم او را از میان بردارم و بدی و آزار رسانم.»

60. عبدالسلام بن صالح هروی: من در سرخس به در خانه ای که حضرت رضا(علیه السلام) در آن زندانی بودند، رفتم. ایشان در قید و زنجیر بودند. از زندان بان درخواست ملاقات کردم. گفت: «نمی توانی او را ببینی.»

پرسیدم: «چرا؟» گفت: «چون در شبانه روز هزار رکعت نماز می گزارد و تنها ساعتی در آغاز روز نزدیک ظهر و نزدیک غروب آفتاب، در مصلاهی خود می نشیند و با پروردگارش رازونباز می کند.»

گفتم: «برای من، در همین اوقات، از امام(علیه السلام) اجازه ملاقات بگیر.»

برایم اذن گرفت و من خدمت حضرت رسیدم و دیدم در مصلاهی خود،

به تفکر و تأمل نشسته اند.

گفتم: «یا ابن رسول الله (صلی الله علیه و اله)، این چه مطلبی است که مردم از شما حکایت می کنند؟» فرمودند: «کدام مطلب؟!»

گفتم: «می گویند شما ادعا دارید که مردم، بنده و برده شمایند.» امام رضا (علیه السلام) عرضه داشتند: «خداوند، ای آفریدگار آسمان ها و زمین، ای دانای هر پنهان و آشکار، تو گواهی که من خود هرگز چنین سخنی نگفته ام و از هیچ یک از پدرانم و نیاکانم نشنیده ام که گفته باشند. تو خود به ستم هایی که این مردم در حق ما کرده اند، آگاهی و این تهمت نیز نمونه ای از آن هاست.»

سپس روبه من کردند و فرمودند: «ای عبدالسلام، اگر به گفته اینان، تمام مردم برده ما هستند، ما آن ها را از که خریده ایم؟!»

گفتم: «شما درست می گوید، یا ابن رسول الله (صلی الله علیه و اله).»

فرمودند: «عبدالسلام، آیا تو نیز مانند دیگران ولایت ما را که خداوند واجب کرده است، انکار می کنی؟!»

گفتم: «پناه بر خدا! بلکه من ولایت شما را پذیرایم و به آن معترفم.»

وصف خلق و خوی حضرت

61. یاسر خادم: روش امام رضا (علیه السلام) این بود که هرگاه خلوت می کردند، تمام خادمان و کارگزارانشان، کوچک و بزرگ، را پیرامون خود گرد می آوردند و با آنان هم سخن می شدند و انس می گرفتند و دل خوش می کردند و چون سر سفره می نشستند، هیچ کوچک و بزرگی را از یاد نمی بردند و حتی تیمارکننده اسب ها و حجامتگر را نیز کنار خود بر سر سفره می نشاندند.

62. ابراهیم بن عباس: ندیدم ابوالحسن رضا (علیه السلام) حتی به گفتن

کلمه ای در حق کسی جفا کنند و ندیدم رشته سخن کسی را پیش از تمام شدنش، از هم بگسلند. ایشان اگر می توانستند حاجت کسی را برآورند، درخواست هیچ کس را بی پاسخ نمی گذاشتند. هرگز پای خود را پیش دیگران دراز نمی کردند و در حضور دیگران تکیه نمی دادند و ندیدم کسی از خادمان و بندگانشان را دشنام و ناسزا گویند و ندیدم آب دهان بیندازند و ندیدم به صدای بلند بخندند؛ بلکه خنده شان تبسم و لبخند بود و چون خلوت می شد و سفره حضرت را می انداختند، غلامان و خدمتکاران، حتی دربان و تیمارگر را با خود بر سر سفره می نشاندند.

63. احمدبن محمدبن خالد به نقل از یکی از راویان شیعه: روزی امام رضا(علیه السلام) به قبر یکی از بستگان خود رسیدند و دست خود را روی آن گذاشتند.

64. احمدبن محمدبن ابی نصر بزنطی: امام رضا(علیه السلام) چهارپایی برایم فرستادند که سوار شوم و نزد ایشان روم. رفتم و تا پاسی از شب را خدمت حضرت بودم. چون خواستند برخیزند، به من فرمودند: «فکر نمی کنم بتوانی به مدینه بازگردی.»

گفتم: «قربانتان شوم، آری.» فرمودند: «پس امشب را نزد ما بمان و فردا به لطف و برکت خدا راهی شو.»

گفتم: «همین کار را می کنم.»

پس به کنیز خود فرمودند: «بستر مرا برای وی بگستران و ملحفه مرا که زیر آن می خوابم، رویش بینداز و بالش مرا زیر سرش بگذار.»

با خودم گفتم: «چه کسی مقام و منزلت امشب مرا دارد؟! خداوند جایگاهی نزد او به من بخشیده و افتخاری به من عطا کرده که به هیچ یک از اصحاب و هم کیشان من نداده است. مرکبشان را برایم

فرستادند و من سوار شدم. بستر خواب خود را برای من گستراندند. زیر روانداز ایشان می خوابم و بالششان زیر سر من است. هیچ یک از اصحاب ما را چنین ناز و نعمتی نصیب نشده است.»

من در این خیالات سیر می کردم و امام(علیه السلام) در کنارم نشسته بودند؛ پس به من فرمودند: «احمد، وقتی زیدبن صوحان بیمار بود، امیر مؤمنان(علیه السلام) به عیادتش رفتند. زید این را سبب افتخار خود گرفت و بدان بر مردم فخر و بزرگی می فروخت. تو هرگز به خود نناز و مباهات نکن و در پیشگاه خداوند خاکسار و فروتن باش.»

پس امام(علیه السلام) دست خود را تکیه گاه کردند و برخاستند.

وصف بی رغبتی حضرت به دنیا

65. ابی عبّاد: امام رضا(علیه السلام) در تابستان روی بویا و حصیر می نشستند و در زمستان روی نمد. جامه ایشان از پارچه های زبر و خشن بود؛ مگر وقتی که به میان مردم می رفتند و خود را برای آنان زینت می دادند و لباس آراسته تری می پوشیدند.

و. کرامت های امام رضا(علیه السلام)

آب نطلیده

67. محمد بن عبدالله قمی: نزد امام رضا(علیه السلام) بودم. احساس تشنگی شدید می کردم؛ ولی خوش نداشتم آب بطلبم. امام(علیه السلام) آبی خواستند و از آن چشیدند و به من دادند و فرمودند: «محمد، بنوش. گوارا و خنک است.»

و من نوشیدم.

68. محمد بن فضیل: وارد محلی به نام «بطن مَرّ» شدم. آنجا دردی که به آن عرق مدینی (شبیبه واریس) می گفتند، در پهلوی پای من پدید آمد. به مدینه و خدمت امام رضا (علیه السلام) رفتم.

فرمودند: «می بینم رنجور و دردمند شده ای!»

گفتم: «وقتی به بطن مر رسیدم، عرق مدینی در پهلوی پایم ظاهر شد.»

امام (علیه السلام) به جوش های چرکین زیر بغلم اشاره کردند و چیزی خواندند و آب دهان بر آن افکندند و فرمودند: «دیگر از این ناحیه درد نخواهی داشت.» سپس به جوش های پایم نگریستند و گفتند: «حضرت صادق (علیه السلام) فرموده اند: از شیعیان ما هرکس به دردی گرفتار آید و صبر کند، خداوند مانند پاداش هزار شهید را برایش ثبت می کند.»

با خود گفتم: «به خدا، درد پایم هرگز خوب نخواهد شد.»

هیثم بن ابی مسروق گوید که محمد بن فضیل تا پایان عمر می لنگید.

رؤیای صادق

69. ابی حبیب نباجی: در خواب دیدم رسول خدا (صلی الله علیه و اله) به نباج (1) آمده اند و در مسجدی که حج گزاران همه ساله در آن منزل می کنند، ساکن شده اند. گویا من نزد ایشان رفتم و سلام کردم و در برابر حضرت ایستادم و دیدم طبقی بافته شده از برگ نخل مدینه پیش روی حضرت قرار دارد که در آن خرما صیحانی است. ایشان مشتی از آن خرما برگرفتند و به من دادند. شمردم، هجده عدد بود. این رؤیا را چنین تأویل کردم که فقط هجده سال دیگر زنده خواهم

ص: 62

1- . قریه ای در میانه راه بصره به حجاز.

ماند. پس از بیست روز، در زمینی که عده ای در آن کشت و کار می کردند، نشستیم بودم که ناگاه کسی آمد و به من خبر داد که ابوالحسن رضا(علیه السلام) از مدینه وارد نجاج شده اند و در مسجد منزل کرده اند. دیدم مردم به شتاب به آن سو می روند. من نیز به دیدن امام(علیه السلام) رفتم که در مسجد، همان جا که رسول خدا(صلی الله علیه و اله) را در خواب دیده بودم، نشستیم بودند و همان حصیر زیر پای پیامبر(صلی الله علیه و اله) زیر پای ایشان بود و همان طبق برگ نخل با خرماهای صیحانی پیش رویشان قرار داشت. سلام کردم، جوابم گفتند و مرا پیش خود خواندند و مشتی از آن خرما به من دادند. شمردم، به همان تعداد بود که رسول خدا(صلی الله علیه و اله) در خواب به من داده بودند. گفتم: «یا ابن رسول الله(صلی الله علیه و اله)، بیشتر بدهید.»

فرمودند: «اگر رسول خدا(صلی الله علیه و اله) بیش از این داده بود، می دادم.»

درخواست فراموش شده

70. ریان بن صلت: وقتی خواستم برای رفتن به عراق حضرت رضا(علیه السلام) را بدرود گویم، با خود اندیشیدم که هنگام خداحافظی، یکی از لباس های تن حضرت را از ایشان بطلبم تا کفن من باشد و نیز چند درهم از اموال خاص وی را بخواهم تا با آن برای دخترانم انگشتری تهیه کنم؛ اما چون با امام(علیه السلام) وداع کردم، گریه و ناراحتی فراق ایشان، همه چیز را از خاطر برد. بیرون آمدم. چند قدمی دور نشده بودم که مرا صدا کردند و فرمودند: «ریان بازگرد.» بازگشتم. فرمودند: «دوست نداری یکی از لباس های تن خود را به تو بدهم تا وقتی از دنیا رفتی، در آن کفنت کنند؟! آیا دوست نداری چند درهم به تو بدهم تا با آن برای دخترانت چند انگشتر تهیه کنی؟!»

گفتم: «مولای من، در نظرم بود چنین چیزهایی را از شما درخواست کنم؛ ولی اندوه جدایی از شما مانع شد.»

امام(علیه السلام) پشتی را بلند کردند و از زیر آن پیراهنی بیرون آوردند و به من دادند و نیز از زیر جانماز خود چند درهم برداشتند و به من دادند. شمردم، سی درهم بود.

نامه نانوخته خوانی

71. احمدبن محمد بزنی: من در امامت حضرت رضا(علیه السلام) تردید داشتم. نامه ای به ایشان نوشتم و درخواست دیدار کردم. در نظر داشتم هنگام ملاقات، درباره سه آیه قرآن از ایشان پرسم و این، تصمیم جدی من بود.

چند روز بعد، پاسخ نامه ام آمد که در آن نوشته بود: «خداوند من و تو را عافیت بخشد؛ اما اذن ملاقات که خواسته بودی، این کار دشواری است و اینان راه های ارتباط با من را بسته اند و محدود کرده اند. فعلاً نمی توانی مرا ببینی. اگر خدا بخواهد، بعداً.»

در نامه امام(علیه السلام)، پاسخ پرسش های مربوط به سه آیه قرآن، که به خدا هیچ اشاره ای به آن ها نکرده بودم، نیز آمده بود. من پیوسته از آنچه امام رضا(علیه السلام) در پاسخ نامه ام نوشته بودند، در تعجب به سر می بردم و نمی دانستم در واقع پاسخ همان پرسش های ناگفته و نانوخته من است تا اینکه با اشاره های خود امام(علیه السلام) به این مطلب پی بردم و به مضمون نوشته ها واقف شدم.

من همان بشرم

72. ابن ابی کثیر: چون موسی بن جعفر(علیه السلام) از دنیا رفتند، مردم در امامت

ایشان متوقف ماندند. در همان سال به حج رفتیم و با امام رضا(علیه السلام) روبه رو شدم؛ پس مطلبی را در رابطه با حضرت به ذهن گذشت و با دیده شک و این آیه را خواندم: «أَبْسَدَ رَأً مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ»⁽¹⁾ (آیا از بشری که هم جنس ماست، پیروی کنیم؟! ناگاه علی بن موسی الرضا(علیه السلام) همچون برقی جهنده از کنارم گذشتند و فرمودند: «به خدا، من همان بشری هستم که باید از او پیروی کنی.»

گفتم: «از خداوند و از شما پوزش می طلبم و امید بخشش دارم.» فرمودند: «تو بخشیده شده ای.»

سکه مرموز طلا

73. ابومحمد غفاری: پول هنگفتی بدهکار بودم. پیش خود اندیشیدم کسی جز سرور و مولایم ابوالحسن علی بن موسی الرضا(علیه السلام) نمی تواند در ادای آن یاری ام کند.

صبح که شد، به در خانه امام(علیه السلام) رفتم و اجازه ورود خواستم. اذن دادند و داخل شدم. بی مقدمه به من فرمودند: «می دانم چه می خواهی. ما بدهکاری ات را می پردازیم.»

با رسیدن شب، برای افطار غذا پیش آوردند و ما خوردیم. حضرت فرمودند: «ابامحمد، می مانی یا می روی؟»

گفتم: «سرورم، اگر حاجتم را بدهید، بروم بهتر است.» حضرت از زیر فرش، مستی سکه بیرون آوردند و به من دادند. از اتاق خارج شدم و زیر نور چراغ، سکه ها را نگاه کردم که دینارهای سرخ و زرد بودند. روی نخستین سکه ای که به دستم آمد، نوشته بود: «ابامحمد، سکه ها پنجاه دینار

ص: 65

است. بیست و شش دینار برای پرداخت قرض است و بیست و چهار دینار برای مخارج و هزینه های خانواده.»

فردا صبح، دینارها را زیور و کردم؛ ولی از آن سکه اثری نیافتم و از پنجاه سکه چیزی کاسته نشده بود.

کار دست خداست

74. موسی بن عمر: دو کنیز داشتم که هر دو باردار بودند. نامه ای به امام رضا(علیه السلام) نوشتم و مطلب را به ایشان اطلاع دادم و درخواست کردم دعا کنند و از خداوند بخواهند آن دو حمل را پسر قرار دهد و فرزند پسر به من عنایت فرماید. امام(علیه السلام) به من نوشتند که ان شاء الله دعا خواهند کرد. آنگاه در نامه ای جداگانه به من نوشتند: «بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند به رحمت خود، ما و شما را در دنیا و آخرت به نیکو ترین عافیت محفوظ بدارد. کارها به دست خداست و هرگونه که بخواهد و مصلحت بداند، مقدرات را جاری می کند. تو صاحب یک پسر و یک دختر می شوی، ان شاء الله. در سایه برکت خداوند، پسر را محمد نام کن و نام دختر را فاطمه بگذار.»

پس از چندی، همان طور که امام(علیه السلام) پیش بینی کرده بودند، صاحب یک پسر و یک دختر شدم.

نشان امامت

75. داوود بن رزین: اموالی از موسی بن جعفر(علیه السلام) نزد من بود. امام(علیه السلام) کسی را فرستادند، مبلغی را ستاندند و باقی را نزد من گذاشتند و فرمودند: «پس از من، هرکس آمد و بقیه اموال را خواست، او امام و پیشوای توست.»

پس از رحلت امام کاظم(علیه السلام) فرزندشان علی(علیه السلام) پیغام دادند که مابقی

پول را که فلان و فلان مقدار است، بفرست و من همه را برای آن حضرت فرستادم.

یادم رفت بپرسم

76. احمد بن محمد بزنی: دلم می خواست وقتی خدمت امام رضا(علیه السلام) رسیدم، از ایشان بپرسم که چند سال دارند. سرانجام روزی نزد امام(علیه السلام) رفتم و رویه روی ایشان نشستم. به من خیره شدند و دقیق به چهره ام نگاه کردند و فرمودند: «چند سال از عمرت گذشته است؟»

گفتم: «قربانتان شوم، فلان مقدار.» فرمودند: «من از تو بزرگ ترم و چهل و دو سال عمر کرده ام.»

گفتم: «فدایتان شوم، در ذهنم بود سن و سالتان را بپرسم.» فرمودند: «برایت گفتم.»

جامه سعديه

77. هشام عباسی: خدمت ابوالحسن رضا(علیه السلام) رسیدم؛ در حالی که در نظرم بود از ایشان بخواهم برای سردردی که به آن دچار شده بودم، دعا کنند و از جامه های خود، دو تکه برای احرام به من ببخشند. وقتی وارد شدم، سؤالاتی از آن حضرت پرسیدم و ایشان پاسخ گفتند و خواسته هایم را فراموش کردم. چون برخاستم که بروم و خدا حافظی کنم، فرمودند: «بنشین.»

رویه روی امام(علیه السلام) نشستم. دستشان را روی سرم گذاشتند و دعایی خواندند؛ آنگاه دو قطعه از جامه های مخصوص خود را طلبیدند و آن ها را به من دادند و فرمودند: «در این ها احرام ببند.»

در مکه، هرچه گشتم تا دو جامه سعديه بخرم، آن را که می خواستم

نیافتم. می خواستم یکی برای خودم و دیگری برای فرزندم بخرم. در راه بازگشت، به مدینه رفتم و خدمت علی بن موسی الرضا(علیه السلام) مشرف شدم. هنگام وداع و بازگشت، دو جامه سعیدیه با نقش و نگار خاصی که منظور من بود، طلب کردند و به من دادند.

فرزندانی به دعای امام رضا(علیه السلام)

78. محمد بن اسحاق این ماجرا را از احمد بن عبدالله کرخی نقل می کند: فرزندانم زنده نمی ماندند و ده پانزده تن از آن ها مرده بودند. سالی به حج رفتم و با ابوالحسن رضا(علیه السلام) دیدار کردم. ایشان با لباسی سرخ فام و زیبا به سوی من آمدند. سلام کردم و دستشان را بوسه زدم و چند مسئله پرسیدم و آنگاه از نماندن فرزندانم به ایشان شکوه کردم. حضرت درنگ طولانی کردند، دعایی خواندند و سپس رو به من فرمودند: «امیدوارم بازگردی و همسرت را باردار ببینی و پی در پی صاحب فرزندانی شوی و از آن ها در زندگی ات بهره مند و کامیاب باشی. خدای تعالی هرگاه بخواهد دعایی را به اجابت رساند، می رساند و او بر هر کاری قدیر و تواناست.»

از سفر حج به خانه بازگشتم و دیدم همسرم، که دختردایی ام بود، باردار است. پس برایم پسری آورد که نامش را ابراهیم گذاشتم. بار دیگر باردار شد و پسری دیگر زاد که او را محمد نام نهادم و کنیه اش را ابوالحسن. ابراهیم سی و چند سال زنده بود و محمد بیست و چهار سال عمر کرد. روزی هر دو بیمار و رنجور شدند. من به حج رفتم و چون بازگشتم، هر دو علیل و ناتوان شده بودند. دو ماه پس از بازگشت من از حج، در اول ماه ابراهیم مُرد و در آخر همان ماه، محمد از دنیا رفت.

راوی گوید: خود احمد بن عبدالله پس از دو فرزندش، یک سال و نیم

زندگی کرد و آنگاه درگذشت. پیش از دعای امام رضا(علیه السلام) هیچ یک از بچه های او جز چند ماه زنده نمی ماندند.

دوشنبه دعای باران

79. امام حسن عسکری(علیه السلام)، از پدرشان، از جد بزرگوارشان(علیهم السلام): وقتی مأمون، علی بن موسی الرضا(علیه السلام) را ولی عهد خود کرد، چندی باران نیامد. برخی هواداران مأمون و مخالفان سرسخت امام رضا(علیه السلام) شروع به عقده گشایی کردند و گفتند: «از روزی که علی بن موسی به این سرزمین گام نهاده و ولی عهد ما شده، خداوند باران را از ما دریغ کرده است.»

خبر این سخن چون به مأمون رسید، بر او گران آمد؛ پس به امام رضا(علیه السلام) عرض کرد: «مدتی است باران نیامده. کاش از خدای تعالی بخواهید که بر این مردم باران بباراند!»

امام رضا(علیه السلام) فرمودند: «باشد.»

پرسید: «چه روزی این کار را می کنید؟» (و آن روز، جمعه بود.)

فرمودند: «روز دوشنبه. دیشب رسول خدا(صلی الله علیه و اله) به همراه امیر مؤمنان، علی(علیه السلام) به خوابم آمدند و فرمودند: 'فرزندم، تا روز دوشنبه منتظر باش. پس به صحرا برو و طلب باران کن. بی گمان خداوند مردمان را سیراب خواهد کرد؛ پس آنان را از حقایق زندگی شان آگاه کن که خدای متعال به تو نمایانده است، ولی خود از آن بی اطلاع اند، تا فضل و برتری و جایگاه خاص تو نزد پروردگارت، بیش از پیش بر آنان روشن شود.'»

صبح روز دوشنبه امام رضا(علیه السلام) رو به بیابان نهادند و مردمان نیز بیرون آمدند و همگی نظاره گر بودند که چه می شود. امام(علیه السلام) بر منبر رفتند و پس از حمد و ستایش خداوند عرضه داشتند: «خداوندا، پروردگارا، تو حق ما

اهل بیت را بزرگ داشتی و مردم، همچنان که دستور داده ای، به ما توسل جسته اند و فضل و رحمت را می جویند و چشم توقع به احسان و نعمت دارند؛ پس بارانی سودمند و فراگیر و بی وقفه و بی زیان بر آنان بباران. بارانی بیاران که آغاز آن پس از بازگشت ایشان از این مجمع بزرگ به خانه ها و استراحتگاهشان باشد.»

سوگند به خدایی که محمد(صلی الله علیه و اله) را به حق به پیامبری برانگیخت، که ناگاه با وزش بادهای تیره به هم آمدند و رعدوبرقی به پا خاست. مردم تکانی خوردند، گویا می خواستند از زیر باران به کناری روند. امام رضا(علیه السلام) فرمودند: «مردم، آرام باشید! این ابر برای شما نیست؛ بلکه از آن فلان سرزمین است.» ابرها رفتند و نباریدند. ابری دیگر پدیدار شد، باز هم با رعدوبرق. مردم به جنبش درآمدند. امام(علیه السلام) دوباره فرمودند: «آرام باشید! این ابر برای شما نیست؛ بلکه از آن فلان شهر و دیار است.» این برنامه ادامه یافت تا مرتبه یازدهم که ابرها می آمدند و می غریدند و می رفتند و حضرت مردم را به قرار و آرامش دعوت می کردند و می فرمودند: «این ابر مال شما نیست و در سرزمینی دیگر خواهد بارید.» در مرتبه یازدهم، پاره ابری نمایان شد و امام رضا(علیه السلام) فرمودند: «مردم، این همان ابری است که خداوند برای شما فرستاده است. خدا را بر این زیادت و تفضل سپاس گوید. اکنون برخیزید و به قرارگاه و خانه هایتان روید. این ابر بالای سرتان می ماند و نمی بارد تا به منزلگاه خود برسید؛ آنگاه به مقداری که سزاوار لطف و کرم و جلالت خداوندی است، بر شما خیر و نیکی فرو می بارد.»

امام(علیه السلام) از منبر به زیر آمدند و مردم بازگشتند. ابر همچنان بود و نمی بارید تا همه به خانه هایشان نزدیک شدند؛ ناگاه بارانی سیل آسا

باریدن گرفت و رودها و استخرها و گودال‌ها و صحرا پر آب شد و مردم شروع به تبریک و تهنیت کردند و گفتند: «خجسته باد این کرامت های خدا بر فرزند رسول خدا(صلی الله علیه و اله)!»

آنگاه امام رضا(علیه السلام) به میان جمعیت که بسیار بودند، آمدند و فرمودند: «مردم، درباره نعمت های الهی تقوا پیشه کنید و آن‌ها را با نافرمانی و معصیت از خود نرانید؛ بلکه با اطاعت و شکر عطایای بی منت خداوند، آن‌ها را همیشگی کنید و بدانید که پس از ایمان به خدا و اعتراف به حقوق اولیای او از خاندان رسول خدا، محمد(صلی الله علیه و اله)، محبوب‌ترین وسیله شکر و سپاس برای شما، یاری کردن برادران مؤمن است در آن فعالیت های دنیایی که آنان را به بهشت های پروردگارشان می‌رساند و هرکس چنین کند، از بندگان ویژه خدای تعالی خواهد بود.»

بی مقدمه فرمود

80. معمر بن خلاد: زمانی که فضل بن سهل، ریان بن صلت را به ولایت بعضی شهرهای خراسان فرستاده بود، ریان در مرو به من گفت: «دوست دارم برای من از ابوالحسن(علیه السلام) اجازه ملاقات بگیری تا خدمتشان سلامی عرض کنم. دلم می‌خواهد یکی از جامه های خود و چند درهم از درهم هایی را که به نام ایشان سکه خورده است، به من بدهند.»

روزی نزد امام رضا(علیه السلام) رفتم. ایشان بی مقدمه به من فرمودند: «گویا ریان بن صلت می‌خواهد ما را ببیند و از ما جامه ای و چند درهم به یادگار داشته باشد. می‌تواند بیاید.»

ریان خدمت رسید و سلام داد و حضرت دو لباس و سی درهم از درهم های ضرب شده به نام خود را به او بخشیدند.

عهد الهی

82. امام رضا (علیه السلام): «جز این نیست که همه ما کشته شده و کشته می شویم. به خدا سوگند، من به نیرنگ نامرد حقه بازی با زهر کشته خواهم شد. من از عهدی که از رسول خدا (صلی الله علیه و اله) به من رسیده و ایشان به واسطه جبرئیل از جانب پروردگار عالم دریافت کرده اند، به این مطلب پی برده ام.»

ترور نافرجام

83. هرثمه بن اعین: در خانه مأمون، قصد ملاقات با سرور و مولایم امام رضا (علیه السلام) را داشتیم. آنجا مشهور شده بود که ایشان از دنیا رفته اند؛ در حالی که این سخن درست نبود. وارد خانه شدم که اجازه بگیرم. یکی از خادمان مورد اعتماد مأمون، جوانی بود به نام «صبیح دیلمی» که به راستی مولایم را دوست می داشت؛ پس بیرون آمد و چون مرا دید، گفت: «هرثمه، تو می دانی که من در پنهان و آشکار معتمد مأمون هستم؟»

گفتم: «می دانم.»

گفت: «هرثمه، بدان که مأمون در اوایل شب، من و سی تن از غلامان رازدار خود را به حضور طلبید. بر او وارد شدم؛ در حالی که از بسیاری نور شمع ها و شعله ها، شب همچون روز شده بود و رویه روی امیر، شمشیرهایی برهنه و بران و زهر آگین قرار داشت. یکایک ما را فراخواند و به زبان خود از ما عهد و پیمان گرفت و جز ما کسی آنجا نبود. سپس گفت: 'باید به این عهد وفا کنید و دستورم را انجام دهید و هیچ تخلفی در کار نیاورید.'

ما نیز سوگند وفاداری خوردیم.

مأمون ادامه داد: 'هرکدامتان شمشیری بردارید و خود را به حجره علی بن موسی الرضا برسانید. اگر دیدید که ایستاده یا نشسته یا در خواب است، با او هیچ نگوئید و شمشیرهایتان را بر او فرود آورید و گوشت و خون و موی و استخوان و مغزش را درهم بکوبید؛ آنگاه فرش ها را بر پیکرش وارونه کنید و شمشیرها را به آن ها بسایید و پاک کنید و نزد من بازگردید. در نظر دارم به خاطر این کار و پنهان داشتن آن، به هر یک از شما ده کیسه درهم و ده قطعه زمین زراعی عالی پاداش دهم و تا زنده ام، شما از این عطایا بهره مند خواهید بود.'

ما شمشیرها را به دست گرفتیم و وارد حجره امام شدیم. دیدم ایشان به پهلو خوابیده اند و سرانگشتانشان را حرکت می دهند و سخنی می گویند که نفهمیدیم چیست. غلامان بی درنگ با شمشیر به سوی ایشان هجوم بردند و من شمشیرم را گذاشتم و ایستاده، صحنه را می نگریستم. گویی آن حضرت از شیخون ما خبر داشتند؛ زیرا لباسی بر تشان بود که شمشیر بدان کارگر نمی افتاد. غلامان بدن را لابه لای فرش ها در هم پیچیدند و بیرون رفتند و نزد مأمون بازگشتند. از آنان پرسید: 'چه کردید؟'

گفتند: 'ای امیر، هرچه دستور داده بودید، کردیم.'

گفت: 'از این ماجرا، چیزی با کسی نگوئید.'

با برآمدن صبح، مأمون سربرهنه و با دکمه های گشوده در جایگاه خود قرار گرفت و رحلت امام رضا(علیه السلام) را اعلان کرد و آماده سوگواری شد؛ آنگاه با سروپای برهنه به راه افتاد تا از نزدیک پیکر امام(علیه السلام) را ببیند و من با او بودم. چون وارد حجره شد، صدای همهمه ای به گوشش خورد و بدنش به لرزه افتاد. گفت: 'چه کسی با اوست؟!'

گفتم: 'ما نمی دانیم، ای امیر!'

گفت: 'زود ببینید کیست!'

ما به شتاب داخل رفتیم و با ناباوری دیدیم که حضرت در محراب خود نشسته اند و به نماز و تسبیح مشغول اند.

گفتم: 'ای امیر، در محراب امام، کسی نماز می خواند و تسبیح می گوید.'

مأمون سرگشته و نگران شد و گفت: 'خدایگان لعنت کند! مرا فریب دادید.' (و از میان آن جمع رو به من کرد و گفت: 'صبح، تو چهره او را می شناسی. بین چه کسی در کنار او نماز می خواند.'

من داخل حجره شدم و مأمون بازگشت. به آستانه در که رسیدم، صدای امام(علیه السلام) بود که به من فرمود: 'صبح!'

گفتم: 'بفرمایید، مولای من!' (و به رو در افتادم و بی هوش شدم.)

فرمودند: 'برخیز، رحمت خدا بر تو! «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (1) (می خواهند با دهان خود نور خدا را خاموش کنند؛ در حالی که خداوند کامل کننده نور خویش است؛ اگرچه کافران را ناخوش آید).'

نزد مأمون بازگشتم و دیدم رویش همچون شب تاریک، سیاه شده است. به من گفت: 'صبح، پس از رفتن من، چه دیدی؟'

گفتم: 'امیر، به خدا او در حجره اش نشسته بود و مرا صدا زد و با من سخن گفت.'

مأمون دکمه های لباسش را بست و امر کرد جامه های سلطنتی اش را آوردند. آن ها را پوشید و گفت: 'بگوئید علی بن موسی به علتی از هوش رفته بوده و اکنون بهبود یافته است.'»

هرثمه گوید که من فراوان خدا را شکر و سپاس گفتم و خود را به مولایم امام رضا(علیه السلام) رساندم. نگاه حضرت که به من افتاد، فرمودند: «هرثمه، از این قضیه که صبح برایت تعریف کرد، به هیچ کس چیزی نگو؛ مگر

ص: 74

کسی که خداوند قلبش را به محبت و ولایت ما آزموده باشد.»

گفتم: «فرمان بُردارم، مولای من.»

فرمودند: «هرثمه، حيله و نيرنگ اينان هيچ آسبى به ما نخواهد رساند؛ تا روزى كه وقت رفتن فرا رسد.»

شهادت در طوس

85. غياث بن اسيد: شنيدم كه عده اى از اهل مدينه مى گویند: «... على بن موسى الرضا(عليه السلام) در طوس، در قريه اى به نام سناباد از آبادى هاى نوقان رحلت كردند و در خانه حميد بن قحطبه طابى، در بقعه اى كه هارون در آن مدفون بود، در کنار وى، سمت قبله به خاک سپرده شدند.»

شهادت مسمومانه

86. جماعتى گفته اند: مأمون بر ضد على بن موسى الرضا(عليه السلام) دسيسه و نيرنگ كرد و در بيمارى حضرت، ايشان را مسموم كرد و به شهادت رساند و دستور داد وى را در سناباد طوس در کنار هارون الرشيد به خاک سپارند و اين در ماه صفر 203 ق بود و امام(عليه السلام) 52 سال داشتند و برخى گفته اند 55 سال.

87. حسن بن جهم: چون امام رضا(عليه السلام) از جلسه مأمون برخاستند و بيرون رفتند، دنبال ايشان به راه افتادم. به خانه بازگشتند. خدمت حضرت رسيدم و گفتم: «يا ابن رسول الله(صلى الله عليه و اله)، حمد و سپاس خداوند را كه رأى و پيشنهاد نيكوى امير را متوجه شما كرد و همين باعث شد كه او به تكريم و احترام با شما رفتار كند و سختتان را بپذيرد.»

امام(عليه السلام) فرمودند: «يا ابن جهم، اين اكرام و حرف شنوى مأمون از من، تو را نفريند. زود است كه مرا به زهر جفا از پاى درآورد و بر من ستم روا دارد.»

ص: 75

این را من از عهدی دریافته ام که از پدرانم، از رسول خدا(صلی الله علیه و اله) به من رسیده است. تا زنده ام، این مطلب را پنهان بدار و با کسی در میان نگذار.»

من به هیچ کس از این قضیه چیزی نگفتم تا روزی که امام رضا(علیه السلام) در طوس مسموم شدند و از دنیا رفتند و در خانه حمیدبن قحطبه طایی در بقعه ای که قبر هارون الرشید در آن است، در کنار هارون به خاک سپرده شدند.

88. جعفر بن محمد نوفلی: امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) فرمودند: «اما من این راه را خواهم رفت و بازگشتی در کار نیست. فرخنده و خجسته قبری که در طوس است و دو قبر که در بغداد است.»

عرض کردم: «فدایتان شوم، یکی از دو قبر موجود در بغداد را می شناسیم. دومی کدام است؟»

فرمودند: «به زودی خواهید دانست.» [پس دو انگشت خود را به هم چسبانند و فرمودند:] «قبر من و قبر هارون این گونه به هم نزدیک است.»

خاک سپاری غریبانه

89. امام جعفر بن محمد صادق(علیه السلام): «یکی از فرزندان فرزندم موسی(علیه السلام) که هم نام امیر مؤمنان(علیه السلام) است، به شهر طوس در خراسان می رود و در آنجا به زهر جفا کشته می شود و غریبانه به خاک سپرده می شود.»

90. امام رضا(علیه السلام): «جز این نیست که همه ما کشته شده و کشته می شویم.»

گفتند: «یا ابن رسول الله(صلی الله علیه و اله)، چه کسی شما را می کشد؟»

فرمودند: «بدترین خلق خدا در این عصر مرا به زهر می کشد و در حجره ای تنگ و در سرزمین غربت به خاک می سپارد.»

توحید چیست؟

91. امام رضا(علیه السلام): «اصل و اساس اسلام گواهی دادن به یکتایی خداوند است که جز او معبودی نیست و شریک و انباز ندارد. معبود و یکتا و یگانه و بی همتا و مقصود نیازمندان و برپادارنده هستی و شنوا و بینا و توانا و بی آغاز و قائم به خویشتن و جاویدان است. دانایی است که جهالت نمی ورزد و قدرتمندی است که در مانده و ناتوان نمی شود و توانگری است که تهی دست و نیازمند نمی شود و عدل مطلق است که ستم روا نمی دارد. او آفریننده هر چیزی است و مانند او چیزی نیست. مشابه و رقیب و همتا و هم تراز ندارد و منظور از هر عبادت و دعا و خواهش و خوف و خشیتی، تنها اوست.»

92. عبدالعزیز بن مهتدی: از امام رضا(علیه السلام) درباره توحید پرسیدم که فرمودند: «هرکس سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند و به آن مؤمن شود، بی گمان معنای توحید را فهمیده است.»

گفتم: «چگونه آن سوره را بخواند؟» فرمودند: «همچنان که دیگران می خوانند و در پایان، سه بار بگوید: 'کذلک الله ربی' (این گونه است خدا، پروردگار من).»

93. فتح بن یزید: از ابوالحسن رضا(علیه السلام) درباره کمترین مرتبه شناخت خداوند پرسیدم که فرمودند: «[کمترین مرتبه] اعتراف به این است که جز او معبودی نیست و برای او هیچ مثل و شبیهی وجود ندارد و او ثابت و بی آغاز و موجودی ماناست و چیزی همانند او نیست.»

94. امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام): «... اگر کسی بگوید چرا اعتراف و معرفت به وحدانیت و یگانگی خداوند بر مردمان لازم است، در پاسخ گفته می شود جهت های گوناگون دارد؛ از جمله اینکه اگر این اقرار و شناخت بر آنان لازم نباشد، جایز خواهد بود که برای عالم بیش از یک جهان دار و مدبر تصور کنند و در این صورت نمی توانند آفریدگار حقیقی خود را از دیگران تشخیص دهند؛ زیرا هیچ یک از ایشان نمی داند آفریننده او چه کسی است. شاید کسی جز آفریدگار خود را می پرستد و جز او را فرمان می برد، بنابراین به راستی در نمی یابند که صانع و آفریدگارشان کیست و فرمان هیچ فرمانده و نهی هیچ نهی کننده ای برایشان اثبات نمی شود؛ چون شخص فرمان ده و نهی کننده را، جدای از دیگران، نمی شناسند و برای آنان معلوم و آشکار نیست.

دیگر اینکه اگر وجود دو خدا ممکن باشد، هیچ یک از آن دو در اطاعت و پرستش، سزاوارتر از دیگری نخواهد بود و امکان اطاعت از شریک، به این معناست که خداوند اطاعت نشود و تجویز نافرمانی و پرستش نکردن خداوند در واقع کفر به خدا و کفر به همه کتاب ها و رسولان الهی و اعتباربخشیدن به هر باطل و رهاکردن هر حق و حلال شمردن هر حرام و ارتکاب هر معصیت و دست کشیدن از هر اطاعت و مباح دانستن هر فساد و بی اثر کردن هر حق است.

دیگر اینکه اگر بیش از یک خدا امکان داشته باشد، ابلیس می تواند ادعا کند آن خدای دیگر اوست تا با خدای تعالی در همه امور و احکام برابری و مخالفت کند و بندگان را از پروردگارشان منصرف کرده و به خود متوجه کند و این البته بزرگ ترین کفر و قوی ترین مایه های نفاق را در خود دارد.»

95. امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام): «... اگر کسی بپرسد چرا اعتراف به خداوند و به مانندنداشتن او بر بندگان واجب است، گفته می شود که این جهات گوناگون دارد؛ از جمله اینکه در غیر این حالت نمی توانند با عبادت و بندگی خود، تنها به خدای یکتا متوجه شوند و در عین حال هیچ شبهه ای دربارهٔ پروردگار و آفریننده و روزی دهنده شان در ذهن نداشته باشند.

دیگر اینکه اگر آنان ندانند که خداوند مثل و مانند ندارد، چه بسا باور کنند پروردگار و آفریدگار آنان همین بت هایی است که پدرانشان برای آنان باقی و برپا گذاشته اند و همین خورشید و ماه و آتش ها خدای ایشان اند و این وقتی است که امر بر آنان مشتبه و مردد باشد. در این مسئله تا حدی که اخبار خدایان و امر و نهی آنان به ایشان برسد، اسباب فساد و ترک طاعت و انجام محرمات فراهم است.

دیگر اینکه اگر دانستن این واقعیت که همانندی برای خداوند وجود ندارد، برای آنان بایسته نباشد، ممکن است گمان کنند ویژگی های معمول آفریدگان همچون ناتوانی و نادانی و دگرگونی و زوال و نابودی و دروغ و دشمنی و تعدی، بر خداوند نیز جاری و رواست؛ در حالی که هرکس دارای چنین ویژگی هایی باشد، از نابودی در امان نیست و به عدالتش اعتماد نتوان کرد و گفتار و نوید و تهدید و پاداش و عذابش تحقق نپذیرد و این موجب تباهی خلق و ابطال امر ربوبیت است.»

منزه است و شبیه ندارد

96. و فرمودند: «هرکس خداوند تعالی را به مخلوقاتش همانند کند، مشرک است و هرکس چیزی را که به او نسبت دهد، نباید،

97. و درباره آیه «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ»⁽¹⁾ (در آن روز، چهره‌هایی خرم و شاداب اند و به پروردگارشان می‌نگرند.) فرمایش کردند: «یعنی نورانی و درخشنده اند و در انتظار پاداش پروردگارشان به سر می‌برند.»

98. عبدالسلام بن صالح هروی: به علی بن موسی الرضا (علیه السلام) عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و اله)، درباره این سخن که اهل حدیث روایت کرده اند، چه می‌گویید: «مؤمنان در جایگاه‌های خود در بهشت، پروردگارشان را ملاقت می‌کنند؟»

فرمودند: «ای اباصلت! خدای تعالی پیامبرش، محمد (صلی الله علیه و اله) را بر همه پیامبران و فرشتگان برتری داد و اطاعت از ایشان را اطاعت خود و پیروی از ایشان را پیروی خود و زیارتشان در دنیا و آخرت را زیارت خود به شمار آورد و فرمود: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»⁽²⁾ (هرکه از پیامبر فرمان برد، بی گمان از خدا فرمان برده است.) و فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»⁽³⁾ (بی گمان کسانی که با تو بیعت می‌کنند، در واقع با خداوند بیعت کرده اند و دست عنایت خدا بالای دست‌های آنان است.) نیز پیامبر فرمودند: «هرکس در زمان حیات من یا پس از آن به دیدار من آید، خداوند را دیدار کرده است.»^۴ مرتبه پیامبر (صلی الله علیه و اله) در بهشت بالاترین مراتب است. هرکس آن حضرت را در آن مقام و منزلت در بهشت دیدار کند، خدای تعالی را زیارت کرده است.»

پرسیدم: «ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و اله)، معنای این خبر چیست که روایت

ص: 81

1- . قیامت، 22 و 23

2- . نساء، 80

3- . فتح، 10

کرده اند: 'پاداش لااله الاالله، نگریستن به وجه خداست.'^۱» فرمودند: «ای اباصلت، هرکس برای خداوند وجه و صورتی همچون دیگر صورت ها لحاظ کند، کافر شده است. وجه خداوند، همان پیامبران و رسولان و حجت های اویند که مردمان به واسطه آن ها، به خداوند و دین و شناخت او توجه می یابند. خدای تعالی می فرماید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»⁽¹⁾ (هرکه روی زمین است، نابود است و تنها ذات

باعظمت و شکوهمند پروردگارت باقی می ماند.) و فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»⁽²⁾ (جز ذات خداوند، هر چیزی نابودشدنی است.) پس نگریستن به پیامبران خدا و به رسولان و حجت های او در منازل و مقامات بهشتی آنان در روز قیامت برای مؤمنان پاداش بزرگ به همراه دارد. پیامبر (صلی الله علیه و اله) فرمودند: هرکس با خاندان و عترت من دشمنی کند، روز قیامت نه او مرا می بیند و نه من او را. و فرمودند: در میان شما کسانی هستند که پس از جدا شدن از من، دیگر مرا نخواهند دید. اباصلت، نمی توان گفت که خداوند جا و مکان دارد. او هرگز با دیده ها و اندیشه ها فهم و درک نمی شود.»

99. عبدالعظیم بن مسلم: از امام رضا (علیه السلام) درباره آیه «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»⁽³⁾ (خدا را به فراموشی سپردند و خداوند نیز فراموششان کرد)، پرسیدم. فرمودند: «خدای تعالی فراموش نمی کند و غافل نمی شود. این آفریده از عدم به وجود آمده است که چیزهایی را از یاد می برد و غفلت می کند. نشنیده ای که خدای عزوجل می فرماید: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا»⁽⁴⁾ (پروردگارت فراموش کار نیست)؟! پس معنای آیه این می شود که خداوند با کسانی که

ص: 82

1- . الرحمن، 26 و 27

2- . قصص، 88

3- . توبه، 67

4- . مریم، 64

او و دیدار روز قیامت را فراموش کرده اند، کاری می کند که آنان خود را از یاد ببرند و شخصیت خویش را تباه کنند؛ چنان که در قرآن فرموده است: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (1) (و چون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و او نیز آنان را به خود فراموشی دچار کرد. آنان همان بدکاران نافرمان اند.) و فرمود: «فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» (2) (امروز آنان را از یاد می بریم؛ همچنان که آنان رویه روشن با این روزشان را فراموش کردند)؛ یعنی چون آنان آمادگی دیدار با روز قیامت از دست نهند، ما نیز آنان را وامی گذاریم و به خود رها می کنیم.»

100. ابراهیم بن ابی محمود: از امام رضا(علیه السلام) پرسیدم: «نظرتان چیست درباره حدیثی که مردم از رسول الله(صلی الله علیه و اله) نقل می کنند که فرموده اند: 'خدای تعالی در هر شب جمعه به آسمان دنیا فرود می آید؟'» فرمودند: «نفرین خدا بر آنان که سخنان را از مواضع و معنای درست خود می گردانند و تحریف می کنند. به خدا که رسول الله(صلی الله علیه و اله) چنین سخنی نگفته اند. ایشان جز این نفرموده اند: 'خداوند در یک سوم پایانی هر شب و در آغاز هر شب جمعه فرشته ای را به آسمان دنیا فرو می فرستد و به او فرمان می دهد ندا در دهد که آیا نیاز خواهی نیست تا به او عطا کنم؟ آیا توبه کننده ای نیست تا توبه اش را بپذیرم و آیا آمرزش خواهی نیست تا او را ببخشایم؟ ای طالب خیر و نیکی، پیش آی! و ای طالب شر و بدی، عاجز باش! و فرشته تا سپیده دمان پیاپی ندا می دهد و آنگاه با برآمدن صبح، به جایگاه خویش در ملکوت آسمان بازمی گردد.' این مطلب را پدرم از نیاکان بزرگوارشان تا

ص: 83

1- . حشر، 19

2- . اعراف، 51

اسماء و صفات الهی

101. حسین بن خالد: به امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا(صلی الله علیه و اله)، مردم (اهل سنت) به خاطر روایاتی که از پدران بزرگوارتان در باب جبر و تشبیه نقل شده است، ما را به جبر و تشبیه متهم می کنند.»

امام(علیه السلام) فرمودند: «ای پسر خالد، آیا روایاتی که درباره جبر و تشبیه از پدران من روایت شده، بیشتر است یا روایات منقول از پیامبر(صلی الله علیه و اله)؟!» گفتم: «آنچه در این باب از رسول خدا(صلی الله علیه و اله) روایت کرده اند، بیشتر است.» فرمودند: «در این صورت، آیا آن ها معتقدند رسول خدا(صلی الله علیه و اله) به جبر و تشبیه باور داشته اند؟» گفتم: «آن ها می گویند رسول خدا(صلی الله علیه و اله) چنین اعتقادی نداشته اند و این روایات دروغی است که بر ایشان بسته اند.» فرمودند: «پس درباره پدران من باید همین سخن را بگویند که این روایات به قصد تهمت و اتهام، به

آنان نسبت داده شده است. بی گمان هرکس به شبیه بودن خداوند به مخلوقاتش و به مجبوربودن انسان بر افعالش معتقد باشد، کافر و مشرک است و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم. ای پسر خالد، روایات مربوط به تشبیه و جبر را غالیان که عظمت خدای تعالی را کوچک می شمارند، بر ضد ما جعل کرده اند.»

102. فتح بن یزید جرجانی: شنیدم که ابوالحسن(علیه السلام) در وصف خدای متعال می فرمودند: «وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»(1) (او لطیف و آگاه است.) شنوا و بینا و یکتا و یگانه و مقصود نیازمندان است که نزیایده و زاده نشده است و هیچ کس همتای او نیست. ایجادکننده چیزها و تجسم بخش اجسام

ص: 84

و صورتگر چهره هاست. اگر خداوند چنان باشد که می گویند، آفریدگار از آفریده و ایجادکننده از ایجادشده بازشناخته نمی شود. لکن خداوند ایجادکننده است و فرق است بین او و آنچه تجسم بخشیده و صورتگری کرده و به وجود آورده است؛ چراکه هیچ چیز به او نمی ماند و او به چیزی همانند نیست.»

گفتم: «درست است، فدایتان شوم؛ اما شما گفتید که خدا یکتا و مقصود نیازمندان است و نیز گفتید چیزی شبیه او نیست؛ در حالی که خداوند یکی است و فرد انسان نیز یکی است. آیا این وحدانیت و یکی بودن به هم نمی ماند؟»

فرمودند: «ای فتح، که خداوند تو را ثبات قدم دهد، سخن به ناروا گفتی! آن تشبیه ممنوع، در معانی و حقایق است؛ اما در الفاظ و عناوین، نام ها یکی است که از صاحب نام حکایت می کند؛ بنابراین می توان گفت انسان واحد و یکی است، اما این خبر دادن از یکی بودن پیکر و ظاهر اوست و اینکه دوتا نیست، اما خود انسان به راستی واحد نیست؛ چون اعضا و جوارح او گوناگون و متعدد و رنگ هایش متفاوت و بسیار و بیش از یکی است. انسان مجموعه ای از اجزا و بخش هایی است که یکسان نیستند. خورش غیر از گوشت، گوشتش غیر از خون، رشته های عصبش غیر از رگ ها، مویش غیر از پوست و سیاهی اش غیر از سفیدی است. آفریدگان دیگر نیز این گونه اند، پس انسان به ظاهر و نام واحد است، نه به حقیقت و معنا؛ اما خداوند، واحد و یکتایی است که واحد دیگری جز او نیست و در او هیچ اختلاف و گوناگونی و زیاده و نقصانی راه ندارد؛ ولی انسان موجود ساخته و پرداخته ای است که از اجزای مختلف و مواد متعدد شکل یافته، هرچند که در کل یک چیز است.»

گفتم: «فدایتان شوم، خیالم را آسوده کردید. خداوند شما را آسوده خاطر کند! اما اینکه گفتید خداوند لطیف و آگاه است، این معنا را نیز همچون معنای واحد برایم روشن کنید. البته می دانم که لطف خداوند، با لطف آفریده هایش متفاوت است، چون میان خالق و مخلوق فرق هاست؛ اما دوست دارم شما این معنا را برایم توضیح دهید.»

امام (علیه السلام) فرمودند: «ای فتح، از این رو می گویم خداوند لطیف است که مخلوقاتی دقیق و ظریف دارد و به چیزهای خرد و ظریف و غیرظریف آگاه است. در میان موجودات ظریف و حیوانات ریز همچون پشه و پشه ریزه و کوچک تر از آن ها، نمونه هایی وجود دارد که چشم به سختی آن ها را می بیند؛ بلکه چه بسا نتواند از فرط خردی، نر و ماده و نوزاد و بزرگ آن ها را از یکدیگر بازشناسد. حال وقتی به این موجودات کوچک و در عین حال ظریف می نگریم که چگونه به نحوه خاص آمیزش خود و گریختن از مرگ و گرد آوری آذوقه از قعر دریاها و میانه درختان و گستره دشت ها و بیابان ها پی می برند و زبان یکدیگر را فهم می کنند و بچه ها منظور بزرگ ترشان را می فهمند و پدر و مادرها به بچه ها غذا می رسانند، یا وقتی به رنگ آمیزی آن ها می نگریم، قرمز با زرد، سفید با سبز و دیگر رنگ هایی که چشم ما توان دیدن آن ها را ندارد و نمی بیند و دست ما به آن ها نمی رسد، در می یابیم آفریدگار این مخلوقات ظریف، خود لطیف و دقیق است و در آفرینش آن ها، بی هیچ وسیله و ابزار و آلتی، ظریف کاری ها کرده است. هر سازنده ای از چیزی یک چیز دیگر می سازد؛ اما خداوند خالق و ظریف کار و باعظمت، همه چیز را از هیچ آفریده و ساخته است.»

103. احمد بن محمد بن ابی نصر: عده ای از مردم «ماوراءالنهر» خدمت ابوالحسن (علیه السلام) رسیدند و گفتند: «آمده ایم سه مطلب از شما پرسیم. اگر به

هر سه پاسخ دادید، درمی یابیم که شما عالم و دانائید.»

امام(علیه السلام) فرمودند: «پرسید.» گفتند: «به ما بگویید خداوند کجا و چگونه است و اعتمادش بر چیست؟» فرمودند: «خداوند که چگونگی را ایجاد کرده، خود بدون چگونگی است و چون کجایی را او مشخص کرده، خود بدون کجایی است و تکیه و اعتماد او بر قدرت ذاتی اوست.»

آنان گفتند: «اینک گواهی می دهیم که تو عالم و دانایی.»

104. ابراهیم بن ابی محمد: از ابوالحسن رضا(علیه السلام) درباره آیه «و تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ»⁽¹⁾ (و آنان را در تاریکی هایی که چیزی نمی بینند، رها کند)، پرسیدم که حضرت فرمودند: «خداوند همچون مخلوقاتش به 'رهاکردن' و 'ترک کردن' توصیف نمی شود. ترک کردن خداوند بدین معناست که وقتی می داند آنان از بی ایمانی و گمراهی دست برنمی دارند، یاری و لطف خود را از آنان دریغ می کند و به اختیار خودشان وامی گذارد.»

راوی گوید: «همچنین درباره آیه «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً»⁽²⁾ (خداوند بر دل ها و گوش هایشان مهر نهاده است)، توضیح خواستم که امام(علیه السلام) فرمودند: «ختم و مهر نهادن یعنی روزنه های نفوذ هر خیری را بر دل های کافران بستن، به جزای کفر و بی ایمانی شان، و این همان سخن خدای عزوجل است که فرمود: «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا»⁽³⁾ (بلکه خداوند به کيفر کفرشان، بر دل های آنان مهر نهاده و از این رو جز اندکی ایمان نمی آورند.)»

ص: 87

1- . بقره، 17

2- . بقره، 7

3- . نساء، 155

105. احمد بن سلیمان: شخصی از امام رضا(علیه السلام) که در حال طواف بودند، پرسید: «به من بگوئید که جواد به چه معناست؟»

امام(علیه السلام) فرمودند: «این پرسش تو دو صورت دارد: اگر دربارهٔ بندگان می‌پرسی، باید گفت جواد کسی است که آنچه خداوند بر او واجب کرده، به جای آورد و بخیل بنده ای است که دربارهٔ واجبات الهی بخل بورزد؛ اما اگر منظور تو خداوند است، او همواره جواد است، چه ببخشد و چه منع کند؛ زیرا اگر به بنده اش عطا کند، چیزی را که از آن بنده نیست، به او عطا کرده و اگر دریغ کند، باز هم بنده در آن چیز حقی ندارد.»

اقرار به توحید

106. امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام): اگر کسی پرسد نخستین واجب کدام است، به او گفته می‌شود: «اقرار به خدا و به رسول(صلی الله علیه و اله) و حجت او و آنچه وی از نزد خداوند به ارمغان آورده است.»

حال اگر کسی بگوید چرا بندگان به اقرار به خداوند و به رسول(صلی الله علیه و اله) و حجت او و آنچه وی از نزد خداوند به ارمغان آورده است، مأمور شده اند، گفته می‌شود: «این علت های پرشماری دارد؛ از جمله اینکه هرکس به خداوند اعتراف نکند، از گناهان نمی‌پرهیزد و از انجام کبایر خودداری نمی‌کند و در نیل به خواسته ها و مایه های لذت خویش از فساد و ستم در حق دیگران هیچ ملاحظه نمی‌کند؛ پس هرگاه مردم چنین روشی در پیش گیرند و همه در پی خواهش نفس و امیال خود بی رعایت بندگان خدا، هر عملی انجام دهند، این اسباب تباهی زندگی مردمان و بهانهٔ درگیر شدن آنان با یکدیگر است. مرتکب زنا شوند و اموال به تاراج برند و ریختن خون ها و بهره کشی از زنان را مباح شمارند و بی هیچ حق و گناهی،

یکدیگر را به کشتن دهند و این، ویرانی دنیا و هلاکت مردمان و نابودی کشت و نسل را در پی خواهد داشت.

دیگر اینکه می دانیم خداوند حکیم است. از سویی تنها آن کسی حکیم است و می توان او را حکیم خواند که مردمان را از شرارت و فساد بر حذر بدارد و به خیر و صلاح امر کند و از ستم پیش بگیرد و مانع ناهنجاری ها شود و البته این منع از فساد و امر به اصلاح و نهی از زشتی ها نخواهد بود، مگر پس از اعتراف به خدای متعال و شناخت امر و ناهی؛ پس اگر مردم بدون اعتراف به خداوند و معرفت او، به حال خود رها شوند، نه امر به خیر و صلاح محقق می شود و نه نهی از شرارت و فساد؛ چراکه امر و ناهی وجود ندارد.

دیگر اینکه می بینیم مردم چه بسا با کارهای پنهان و پوشیده از چشم دیگران مرتکب فساد می شوند. حال اگر اعتراف به خداوند و خوف غایبانه از او در قلب انسان ها نباشد، هیچ کس هنگام تنهاشدن با شهوت و اراده خود، رعایت دیگری را نمی کند و از معصیت و حرمت شکنی و انجام گناهان کبیره دست برنمی دارد و هرگاه چنین اعمالی به دور از چشم مردم و بی ملاحظه احدی، امکان تحقق داشته باشد، زمینه ساز انحرافات و درگیری های سخت میان عموم مردم خواهد بود؛ بنابراین سامان و صلاح زندگی انسان ها جز در پرتو اقرار به خداوند علیم و آگاه به انجام نرسد که رازها و نهانی ترین امور را می داند، به خیر و صلاح فرمان می دهد و از بدی و فساد بازمی دارد و هیچ رازی بر او پوشیده نیست و مردمان با علم به این حقیقت، از هرگونه فسادی که آزادانه به آن دسترسی دارند، بپرهیزند و دوری کنند.»

107. کسی از امام رضا(علیه السلام) پرسید: «آیا خداوند بندگان را بر آنچه نمی تواند تکلیف می کند؟» حضرت فرمودند: «او عادل تر از آن است که چنین کند.»

گفت: «آیا مردم هرچه را بخواهند، می توانند انجام دهند؟» فرمودند: «ایشان ناتوان تر از آن اند که چنین عمل کنند.»

108. امام رضا(علیه السلام) به مأمون نوشتند:

«بی گمان خداوند متعال هیچ کس را به بیش از توانایی اش تکلیف نمی کند.

کارهای بندگان آفریده خداست؛ البته آفریده تقدیری است که به اختیار انسان و فراهم بودن زمینه ها و شرایط وابسته است، نه آفریده تکوینی [و بی دخالت و اراده و تصرف آدمی] و خداوند آفریننده هر چیزی است.

ما نه به جبر قائلیم و نه به تقویض.

خداوند بی گناه را به جرم گناهکار بازخواست نمی کند.

خداوند فرزندان را به گناه پدران کیفر نمی کند و هیچ کس بار دیگری را بر دوش نخواهد کشید.

انسان جز حاصل تلاش خود، بهره ای نخواهد داشت.

خداوند مختار است که ببخشاید و به فضل و کرمش رفتار کند و به هر روی او بیداد و ستم روا نمی دارد؛ چراکه از این امور پاک و منزّه است.

خداوند هرگز به فرمان بردن از کسی که می داند مردم را گمراه می کند و می لغزند، دستور نداده و آن را واجب نکرده است.

از میان مردمان، آن بنده ای را برای رسالت خود برگزیده است که می داند به خداوند و عبادت او کافر می شود و شیطان را فرمان می برد.

اسلام غیر از ایمان است. هر مؤمنی مسلمان است؛ ولی هر مسلمانی مؤمن نیست.

دزد به هنگام دزدی مؤمن نیست و زناکار به هنگام زنا ایمان ندارد.

کسانی که سزاوار حدود الهی اند، نه مؤمن اند و نه کافر؛ بلکه تنها مسلمان اند.»

109. ابراهیم بن ابی محمود: از ابوالحسن امام رضا(علیه السلام) پرسیدم: «آیا خداوند بندگان را به گناه و معصیت وامی دارد؟» فرمودند: «نه؛ بلکه آنان را مخیر می کند و مهلتشان می دهد که توبه کنند.»

پرسیدم: «آیا آنان را به آنچه نمی توانند، تکلیف می کند؟» فرمودند: «چگونه چنین کند، در حالی که خود می فرماید: «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ»⁽¹⁾ (پروردگارت اهل ستم کردن به بندگان نیست.)؟! پدرم موسی بن جعفر(علیه السلام) از پدرشان جعفر بن محمد روایت کردند که ایشان فرموده اند: 'هرکس پندارد که خداوند بندگان را به گناه وادار می کند یا آنان را به آنچه طاقت ندارند، مکلف می سازد، از گوشت قربانی اش نخورید، شهادتش را نپذیرید، پشت سرش نماز نخوانید و از زکات، چیزی به او ندهید.»

110. حسن بن علی بن فضال: از ابوالحسن امام رضا(علیه السلام) پرسیدم: «ای فرزند رسول الله(صلی الله علیه و اله)، چرا خداوند مردمان را به گونه های مختلف آفریده و آنان را یک نوع قرار نداده است؟» فرمودند: «برای اینکه در توهم کسی نیاید که خداوند ناتوان است. خداوند از هر صورتی که در ذهن فرد ملحد و انسان خدانشناس نقش ببندد، چیزی را آفریده است و هرکس بگوید آیا خداوند می تواند چیزی را به فلان شکل و صورت بیافریند، پاسخ خود را در میان آفریدگان الهی می یابد و با دقت نظر در انواع گوناگون جانداران پی

ص: 91

111. عبدالسلام بن صالح هروی: به امام رضا(علیه السلام) عرض کردم: «یا ابن رسول الله(صلی الله علیه و اله)، چرا خداوند در زمان نوح نبی(علیه السلام) تمام دنیا را غرق کرد؛ در حالی که در میان مردمان، کودکان و بی گناهان نیز بودند؟» امام(علیه السلام) فرمودند: «در آن میان، کودکی وجود نداشت؛ چون خداوند به مدت چهل سال، مردان و زنان قوم نوح(علیه السلام) را عقیم و نازا کرد و نسلشان را منقطع ساخت؛ پس همگی غرق شدند، در حالی که کودکی در میانشان نبود. هرگز چنین نیست که خداوند بی گناهان را به عذاب خود هلاک کند. آن دسته از قوم نوح(علیه السلام) که آن جناب را تکذیب کردند، غرق شدند و دیگران نیز چون به تکذیب آنان راضی بودند، به هلاکت رسیدند؛ بنابراین هرکس کاری را انجام ندهد، ولی به انجام آن خرسند باشد، همچون کسی است که با آن عمل روبه رو شده و به آن مبادرت کرده است.»

112. امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام): روزی ابوحنیفه راهی خانه امام صادق(علیه السلام) شد و موسی بن جعفر(علیه السلام) در را به روی او گشودند. ابوحنیفه گفت: «ای فرزند رسول خدا(صلی الله علیه و اله)، گناه از چه کسی صادر می شود؟»

امام کاظم(علیه السلام) فرمودند: «از سه حالت بیرون نیست: گناه یا از سوی خدای تعالی است که البته چنین نیست و نمی شود که خداوند کریم بنده اش را به گناه نکرده، عذاب کند؛ یا هم از خدای عزوجل و هم از بنده است که در این صورت نیز باید گفت حاشا که شریک قوی بر شریک ضعیف ستم روا دارد؛ یا تنها از بنده است. آری، گناه از بنده سر می زند. حال اگر خداوند این بنده را عقوبت کند، به خاطر گناه کردن اوست و اگر از او درگذرد، این لطف و کرم و بخشش الهی است.»

113. امام رضا(علیه السلام) به مأمون نوشتند:

«...اگر کسی بگوید چرا خداوند بندگانش را امر و نهی کرده است، گفته می شود که بقای مردمان و خیر و صلاح زندگی ایشان جز با امر و نهی و بازداشتن آنان از فساد و منع کردنشان از دست اندازی به حقوق یکدیگر میسر نمی شود.»

اگر کسی پرسد چرا خداوند مردمان را به عبادت و بندگی خود برانگیخت، گفته می شود تا یاد او را فراموش نکنند و ادبش را فرونگذارند و از امر و نهی اش غافل نشوند که این تأمین کننده صلاح و سامان و حافظ زندگی ایشان است. اگر مردم بدون عبادت و طاعت به حال خود رها می شدند، روزگاری دراز بر آنان می گذشت و دل هایشان سخت می شد.»

دو. پیامبری و نبوت

وجوب شناخت رسولان الهی

114. امام رضا(علیه السلام) به مأمون نوشتند:

«...اگر کسی پرسد چرا مردم باید رسولان را بشناسند و به آنان اعتراف کرده و به اطاعت از ایشان اقرار کنند، گفته می شود که در ساختمان وجود آدمی و نیروهای ظاهری و باطنی او، آن مایه از قوت و توان نهاده نشده است که خود بتواند به کمک آن ها تمام مصالح زندگی خویش را به کمال رساند و از سویی آفریدگار بلندمرتبه، منزله از آن است که به چشم آید و نیز ناتوانی و درماندگی بندگان از ادراک وجود خداوند حقیقتی آشکار است؛ به همین دلیل به ناچار باید فرستاده ای معصوم میان ایشان و خداوند واسطه باشد تا امر و نهی و ادب الهی را به آنان برساند و بر آنچه اسباب جلب منافع و دفع مضرات است، آگاهشان کند.»

حال اگر شناخت چنین رسولی و پیروی از او بر مردمان واجب نباشد، آمدن پیامبران سودی به آنان نمی رساند و نیازی را برآورده نمی کند و امری بیهوده و خالی از سود و مصلحت خواهد بود و این در شأن خداوند حکیمی نیست که هر چیزی را متقن و بی نقص و خلل قرار داده است.»

معجزه پیامبران

115. ابن سکیت از ابوالحسن امام رضا(علیه السلام) پرسید: «چرا خداوند موسی بن عمران(علیه السلام) را با معجزه عصا و ید بیضا و ابزار سحر و عیسی(علیه السلام) را با طب و محمد(صلی الله علیه و اله) را با کلام و سخن به پیامبری برانگیخت؟»

ابوالحسن(علیه السلام) فرمودند: «آن هنگام که خداوند موسی(علیه السلام) را به رسالت برانگیخت، هنر معمول مردم، سحر و جادو بود. موسی(علیه السلام) نیز از سوی خداوند عملی را بر آنان عرضه کرد که بی سابقه بود و نمی توانستند مانندش را بیاورند. با آن، سحر و جادویشان را برمی انداخت و حجت پیامبری خویش را برای آنان اثبات می کرد.

اما خدای تعالی عیسی(علیه السلام) را در زمانه ای مبعوث کرد که بیماری های مزمن فراگیر شده بود و مردم به علاج و درمان نیاز داشتند و او طبابت و درمانی را از جانب خداوند به کار گرفت که در میان آن مردم سابقه نداشت. با آن به اذن خداوند مردگانشان زنده می کرد و نابینایان و مبتلایان پیسی را شفا می بخشید و دلیل پیامبری خویش را اثبات می کرد.

و خداوند بلندمرتبه محمد(صلی الله علیه و اله) را در روزگاری رسالت الهی داد که جریان غالب آن عصر، سخن و سخنوری [و گمان می کنم که فرمودند: و شعر] بود؛ از این رو مواردی از آیات کتاب خدا و مواظ و احکام آن را به ایشان عرضه کرد که سخنان آنان را باطل و بی اثر می کرد و دلیل نبوت حضرت

را استوار می ساخت.»

ابن سکیت گفت: «به خدا سوگند که من در این روزگار، مثل شما را هرگز ندیده ام. حجت امروز مردم، چه چیزی است؟»

فرمودند: «حجت امروز عقل است که آدمی به واسطه آن امام راستین و تأییدشده از سوی خداوند را بشناسد و تصدیق کند و نیز شخص دروغین و نامعتبر نزد خداوند را بشناسد و تکذیب کند.»

گفت: «به خدا که پاسخ درست و متقن همین است.»

عصمت پیامبران

116. وقتی مأمون متکلمان اسلامی، یهودی، نصرانی، مجوسی، صابئی و ادیان دیگر را برای مناظره با علی بن موسی الرضا(علیه السلام) گرد آورد، هرکدام که به مقابله برمی خاست، امام(علیه السلام) با پاسخ قاطع خودشان چنان او را محکوم و ساکت می کردند که گویی سنگ در دهانش انداخته اند تا اینکه علی بن محمد بن جهم برخاست و گفت: «ای فرزند رسول خدا(صلی الله علیه و اله)، آیا شما پیامبران را معصوم می دانید؟» فرمودند: «آری.»

گفت: «در این صورت، با مضمون این آیات چه می کنید:

«وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (1) (آدم پروردگار خود را نافرمانی کرد و لغزید)؛

«وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» (2) (و یونس را به یاد بیاور که خشمناک بیرون رفت و پنداشت که ما بر او سخت نخواهیم گرفت)؛

و درباره یوسف فرمود: «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» (3) (زلیخا قصد یوسف کرد و وی نیز قصد او می کرد اگر...)

ص: 95

1- . طه، 121

2- . انبیاء، 87

3- . یوسف، 24

و درباره داوود فرمود: «و ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ» (1) (و داوود دانست که ما او را آزموده ایم)؛

و درباره پیامبرش محمد (صلی الله علیه و اله) فرمود: «و تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ» (2) (و نزد خود چیزی را پنهان می کنی که خداوند آشکارکننده آن است.)»

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: «وای بر تو ای علی بن جهم! خدا را بپای و زشتی ها را به پیامبران الهی نسبت نده و کتاب خدا را با اندیشه ناقص خود تأویل و تفسیر نکن که خدای تعالی می فرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (3) (تأویل و حقیقت قرآن را جز خداوند و عالمان اصیل نمی دانند.)

اما سخن خداوند که درباره آدم (علیه السلام) فرمود: آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و به بیراهه رفت، توضیحش این است که خدا آدم (علیه السلام) را آفرید تا حجت او در زمین و جانشین او در سرزمین هایش باشد. آدم (علیه السلام) را برای بهشت نیافرید و معصیت آدم (علیه السلام) در بهشت بود، نه در زمین و آن عصمت که برای آدم (علیه السلام) لازم بود، عصمت در زمین بود تا مقدرات احکام الهی به کمال برسد. چون آدم (علیه السلام) به زمین هبوط کرد و حجت و خلیفه پروردگار خود شد، طبق این آیه به او عصمت داده شد: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (4) (خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و عمران را برگزید و بر جهانیان برتری داد.)؛

اما آن سخن خداوند که فرمود: «و یونس را به خاطر بیاور که خشمناک بیرون رفت و پنداشت که ما بر او سخت نمی گیریم.» ظن و پندار

ص: 96

1- . ص، 24

2- . احزاب، 37

3- . آل عمران، 7

4- . آل عمران، 33

در این آیه به معنای یقین کردن است؛ یعنی یونس (علیه السلام) یقین داشت که خداوند در رزق و روزی بر او تنگ نمی‌گیرد. آیا این آیه را نشنیده‌ای: «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ...» (1) (و اما هرگاه خداوند انسان را بیازماید و روزی اش را بر او تنگ گیرد... .) اگر یقین یونس (علیه السلام) این بود که خداوند ناتوان است و به او دست نمی‌یابد، بی‌گمان کافر شده بود.

اما سخن خداوند درباره یوسف (علیه السلام) که فرمود: 'زلیخا قصد یوسف کرد و وی قصد او می‌کرد اگر... ' به این معناست که آن زن قصد گناه (زنا) کرد و یوسف (علیه السلام) در صورت اجبار به گناه، به خاطر اهمیت قضیه، قصد کشتن او داشت؛ ولی خداوند گناه قتل و زنا را از او برداشت، آنجا که فرمود: «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» (2) (این چنین بدی و گناه [یعنی قتل و زنا] را از او دور کردیم.)

اما داوود (علیه السلام)، هواداران شما درباره او چه می‌گویند؟» علی بن جهم گفت: «می‌گویند روزی داوود در محراب سرگرم عبادت بود که ابلیس به صورت زیباترین پرنده در برابرش نمایان شد. داوود نمازش را ناتمام رها کرد و برخاست تا پرنده را بگیرد. پرنده بیرون پرید و روی پشت بام خانه نشست. داوود به دنبال پرنده به پشت بام رفت. پرنده خود را در حیاط خانه اوریا بن حنان انداخت. داوود داخل حیاط را نگریست و ناگاه چشمش به همسر اوریا افتاد که مشغول شست و شو و آب تیی بود و شیفته او شد. اوریا یکی از سربازان بود و داوود او را به جنگ فرستاده بود. داوود به فرمانده لشکر نوشت که اوریا را پیشاپیش تابوت و در تیررس مستقیم دشمن قرار دهد. اوریا پیشاپیش تابوت با مشرکان جنگید و بر

ص: 97

1- . فجر، 16

2- . یوسف، 24

آنان پیروز شد. داوود از این داستان رنجید و برای بار دوم به فرمانده نوشت که اوریا را پیشاپیش تابوت به جنگ بفرستد. فرمانده چنین کرد و اوریا کشته شد. آنگاه داوود با همسر اوریا هم بستر شد.»

امام رضا(علیه السلام) با شنیدن این سخنان، با دست بر پیشانی خود زدند و فرمودند: «انا لله وانا اليه راجعون! بدین ترتیب یکی از پیامبران الهی را به سستی و کاهلی در نماز متهم می کنید که نماز خود را به خاطر پرنده ای نیمه تمام رها کرده است، و به او نسبت زنا و قتل می دهید!»

علی بن جهم گفت: «ای فرزند رسول الله(صلی الله علیه و اله)، پس خطای داوود(علیه السلام) چه بود؟»

فرمودند: «وای بر تو! داوود گمان می کرد خداوند موجودی عالم تر از وی نیافریده است. «وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ... فَأَحْكُمَ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطُ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً وَلِي نَعَجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نَعَاجِهِ...»⁽¹⁾ (آیا حکایت آن [دو فرشته به صورت] خصم به تو رسیده است که از بالای غرفه عبادتگاه [داوود بی اجازه] بر او وارد شدند؟ گفتند که ما دو مدعی هستیم که یکی بر دیگری ستم کرده است. میان ما به درستی داوری کن و بیداد نکن و ما را به راه راست رهنمون باش. این شخص برادر من است که 99 میش دارد و من 1 میش. او می گوید آن را نیز به من واگذار و در سخن بر من چیرگی دارد. داوود(علیه السلام) گفت: بی گمان او با خواستن میش تو بر

ص: 98

توستم کرده است...).

او از مدعی، بی‌تنبه و دلیل بر ادعایش نطلبید و آنگاه به سراغ مدعی علیه نرفت و به او نگفت که چه می‌گوید. این خطای راه و رسم داوری داوود(علیه السلام) بود؛ نه آن گناه که شما معتقدید. آیا نشنیده‌ای که خدای تعالی می‌فرماید: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ» (1) (ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی نکن.)؟»

ابن جهم پرسید: «پس قصه داوود با اوریا چه بوده است؟»

امام(علیه السلام) فرمودند: «در دوران داوود(علیه السلام) رسم چنین بود که هرگاه زنی شوهرش می‌مرد یا کشته می‌شد، هرگز پس از او ازدواج نمی‌کرد. داوود(علیه السلام) نخستین کسی بود که خداوند برای او مباح کرد با زنی که شوهرش مرده یا کشته شده است، ازدواج کند. چون اوریا کشته شد، داوود(علیه السلام) پس از پایان عده همسرش، با او ازدواج کرد و این همان چیزی بود که درباره اوریا، بر مردم دشوار و ناپذیرفته آمد.

اما حضرت محمد(صلی الله علیه و اله) و سخن خداوند متعال درباره او که فرمود: 'در دل خویش چیزی را پنهان می‌کنی که خدا آشکارکننده آن است و از مردم می‌ترسی و خداوند به ترسیدن سزاوارتر است'، مطلب این بود که خداوند پیامبر(صلی الله علیه و اله) را بر نام همسران دنیایی و آخرتی اش آگاه کرد و به پیامبر فرمود که آنان ام المؤمنین هستند و نام یکی از ایشان زینب دختر حجهش است. زینب در آن زمان همسر زید بن حارثه بود. پیامبر(صلی الله علیه و اله) نام وی را در

ص: 99

دل پنهان می داشتند که مبدا منافقان بگویند که او زن شوهردار را همسر خود و یکی از ام المؤمنین می داند. حضرت از این سخن و واکنش منافقان بیمناک بودند؛ از این رو خداوند فرمود: 'از مردم می ترسی؛ در حالی که خداوند به ترسیدن سزاوارتر است؛ یعنی در دل خود، از این گفته بیم داری.'

خداوند عهده دار تزویج هیچ مرد و زنی از بندگان خود نبوده است؛ جز حوا(علیها السلام) که او را به همسری آدم(علیه السلام) درآورد و جز زینب که او را همسر رسول خدا(صلی الله علیه و اله) قرار داد، آنجا که فرمود: «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا» (1) (چون زید کام خویش از او بگرفت، او را به همسری تو درآوردیم.) و نیز فاطمه(علیها السلام) را که به همسری علی(علیه السلام) درآورد.»

پس علی بن جهم گریست و گفت: «یا ابن رسول الله(صلی الله علیه و اله)، من توبه می کنم که پس از این درباره پیامبران خدا سخنی جز آنچه شما گفتید، بر زبان برانم.»

117. عبدالسلام بن صالح هروی: به امام رضا(علیه السلام) عرض کردم: «به من بگوئید درختی که آدم و حوا(علیهما السلام) از آن خوردند، چه بود؟ مردم در این باره اختلاف دارند. گروهی روایت می کنند که گندم، برخی روایت می کنند که انگور و بعضی دیگر روایت می کنند که درخت حسادت بوده است.»

امام(علیه السلام) فرمودند: «همه این اقوال درست است.»

گفتم: «معنای این وجوه با این اختلاف، چه می تواند باشد؟»

فرمودند: «ای ابوالصلت، یک درخت بهشتی، بار و میوه های گوناگون دارد. بوته گندم حامل انگور نیز هست. درخت بهشتی مانند درخت دنیایی نیست. آنگاه که خداوند آدم را گرامی داشت و فرشتگان را به سجده بر او واداشت و وارد بهشتش کرد، وی با خود گفت که آیا خداوند

ص: 100

بشری برتر و بهتر از من آفریده است؟! خداوند دانست که آدم پیش خود چه می اندیشد. پس او را صدا کرد و فرمود: 'ای آدم! سرت را بالا بگیر و به پایه عرش بنگر.' آدم سر بلند کرد و به پایه عرش نگاهی افکند و دید بر آن نوشته شده است: 'معبودی جز خداوند یکتا نیست و محمد(صلی الله علیه و اله)، رسول خداست و علی بن ابی طالب(علیه السلام)، امیر مؤمنان است و همسرش فاطمه(علیها السلام)، سرور زنان جهان است و حسن و حسین(علیهما السلام) سرآمد جوانان بهشتی اند.' آدم(علیه السلام) گفت: 'پروردگارا! این ها کیست اند؟!'

خدای عزوجل فرمود: 'این ها از نسل تو اند. از تو و از همه مردمان بهترند و اگر این چند تن نبودند، تو را نمی آفریدم و بهشت و آتش و آسمان و زمین را خلق نمی کردم. مبادا به ایشان به چشم حسادت بنگری که تو را از جوار رحمت خود بیرون می رانم؛ اما آدم(علیه السلام) به آن وجودهای مقدس حسودانه نگریست و مقام و منزلتشان را آرزو کرد. پس شیطان بر او چیره شد؛ چندان که از درختی که از آن منع شده بود، خورد. نیز بر حوا(علیها السلام) که به فاطمه(علیها السلام) به چشم حسادت نگریسته بود، چیره شد و او نیز همچون آدم(علیه السلام) از آن درخت تناول کرد. آنجا بود که خداوند هر دو را از بهشت بیرون راند و از جوار رحمت خود به زمین هبوط داد.»

ویژگی های پیامبران

118. امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام): «اما اینکه خدای تعالی می فرماید: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (1) (خداوند هرگز برای کافران راهی نگشاده است.) یعنی حجت و دلیل قاطعی بر ضد مؤمنان در دست کافران قرار نداده است. آری، خداوند خود بیان کرده است که کافران

ص: 101

چگونه به ناحق پیامبران را می کشتند و باین همه درست است که گفته شود خداوند از طریق آوردن حجت و دلیل روشن بر حقانیت رسولان، هیچ راهی برای کافران نگذاشته است که پیامبرکشی خود را توجیه و تصحیح کنند.»

پیامبران اولوالعزم

119. و فرمودند: «به بعضی پیامبران اولوالعزم گفته می شود؛ چون آنان دین و شریعت خاص داشتند، بدین ترتیب که پس از جناب نوح(علیه السلام) تا زمان حضرت ابراهیم(علیه السلام)، هر پیامبری به آیین و روش نوح(علیه السلام) عمل می کرد و پیرو کتاب او بود و هر پیامبری در زمان ابراهیم(علیه السلام) و پس از آن، شریعت و روش او را داشت و آموزه های کتاب او را دنبال می کرد و این تا زمان موسی(علیه السلام) بود. در عصر

موسی(علیه السلام) و پس از آن، هر پیامبری دنباله رو شریعت و آیین وی و پیرو تعالیم کتاب او بود تا روزگار عیسی(علیه السلام). در دوران زندگی عیسی(علیه السلام) و پس از آن تا عصر پیامبر خاتم(صلی الله علیه و اله)، همه پیامبران بر روش عیسی(علیه السلام) و شریعت و تبعیت از کتاب او حرکت می کردند. این پنج پیامبر اولوالعزم اند و افضل پیامبران و رسولان به شمار می آیند. آیین محمد(صلی الله علیه و اله) تا روز قیامت برنخواهد افتاد و پس از ایشان تا قیامت پیامبری نخواهد بود؛ پس هرکه پس از ایشان ادعای پیامبری کند یا بعد از قرآن کتابی بیاورد، خونس مباح است و هرکس این ادعا را از کسی بشنود، باید او را بکشد.»

نوح نبی(علیه السلام)

120. و فرمودند: «پدرم از پدرشان امام صادق(علیه السلام) روایت

کردند که خدای تعالی به جناب نوح(علیه السلام) فرمود: «يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ»⁽¹⁾(ای نوح، این فرزند از خاندان تو نیست)؛ چراکه او با پدرش، نوح(علیه السلام) مخالف بود. خداوند با این سخن، پیروان نوح(علیه السلام) را جزو اهل بیت او به شمار آورده است.»

راوی گوید که امام رضا(علیه السلام) از من پرسیدند: «مردم این آیه را که درباره پسر نوح(علیه السلام) است، چگونه می خوانند؟»

گفتم: «به دو صورت: 'او عملی ناشایست است' و 'او عمل ناشایست انجام داده است'.»

فرمودند: «دروغ می گویند. او به راستی فرزند نوح بود؛ اما خداوند به خاطر مخالفت فرزند با آیین پدرش نوح(علیه السلام)، او را از خاندان وی ندانست و نفی کرد.»

ابراهیم خلیل(علیه السلام)

121. امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) فرمودند: شنیدم که پدرم از پدرشان روایت می کردند: «خداوند تنها به این دلیل ابراهیم(علیه السلام) را رفیق شفیع خود گرفت که او دست هیچ نیازمندی را رد نمی کرد و جز از خدای متعال چیزی نمی خواست.»

122. امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) فرمودند که خدای تعالی به ابراهیم(علیه السلام) دستور داد به جای فرزندش، اسماعیل، قوچی را که برایش فرستاده بود، ذبح کند. ابراهیم آرزو کرد که ای کاش اسماعیل را به دست خود سر می برید و به کشتن قوچ به جای او مأمور نمی شد تا در قلب خود درد و رنج پدری را احساس می کرد که عزیزترین فرزندش را به دست خود ذبح کرده

ص: 103

است و بدین وسیله سزاوار بالاترین مرتبهٔ پاداش صبر بر مصائب می شد. پس خداوند به او وحی فرستاد: «ای ابراهیم! محبوب ترین مردم نزد تو کیست؟» گفت: «پروردگارا! هنوز کسی را نیافریده ای که از حیبت، محمد(صلی الله علیه و اله) نزد من محبوب تر باشد.»

خداوند به او وحی کرد: «ای ابراهیم! او را بیشتر دوست می داری یا خودت را؟»

گفت: «بلکه او را بیش از خودم دوست می دارم.»

فرمود: «فرزند او نزد تو محبوب تر است یا فرزند خودت؟»

گفت: «فرزند او.»

فرمود: «ذبح شدن فرزند او به ظلم و ستم دشمنانش، بیشتر قلب تو را به درد می آورد یا اینکه فرزندت را در راه اطاعت من به دست خود ذبح کنی؟»

گفت: «پروردگارا! ذبح شدن او به دست دشمنانش، برای من دردناک تر است.»

فرمود: «ای ابراهیم! گروهی که می پندارند از امت محمد(صلی الله علیه و اله) هستند، فرزندش حسین(علیه السلام) را به ظلم و دشمنی، همچون قوچ می کشند و ذبح می کنند و با این کارشان، سزاوار خشم و غضب من می شوند.»

پس ابراهیم بی تابی کرد و قلبش به درد آمد و شروع به گریستن کرد و خداوند به او وحی فرستاد: «ای ابراهیم! با این بی تابی و جزع که بر حسین و کشته شدن او کردی، ناراحتی و اندوهت بر اسماعیل را، در صورتی که او را به دست خود ذبح می کردی، پذیرا شدم و والا ترین مراتب پاداش بر مصائب را بر تو لازم کردم.»

این همان سخن خدای تعالی است که فرمود: «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ

یوسف صدیق (علیه السلام)

123. امام رضا(علیه السلام) فرمودند: در میان بنی اسرائیل داوری و قانون این گونه بود که اگر کسی دزدی می کرد و دزدی اش اثبات می شد، او را به بردگی می گرفتند. یوسف(علیه السلام) در کودکی نزد عمه اش بود و وی او را دوست می داشت. اسحاق(علیه السلام) کمربندی داشت که آن را بر تن فرزندش یعقوب(علیه السلام) پوشانده بود و بعدها به دست دختر اسحاق(علیه السلام) (عمه یوسف(علیه السلام)) افتاد. یعقوب(علیه السلام) از خواهرش خواست که یوسف(علیه السلام) را نزد او بفرستد. عمه یوسف(علیه السلام) غصه دار شد و به برادرش گفت: «بگذار باشد تا خودم راهی اش کنم.» و پیش از آنکه یوسف(علیه السلام) را بفرستد، کمر بند یعقوب(علیه السلام) را زیر لباس های او به کمرش بست. چون یوسف(علیه السلام) خدمت پدر رسید، عمه اش آمد و گفت که کمر بند دزدیده شده است. پس به جست و جو پرداخت و آن را بسته به کمر یوسف(علیه السلام) یافت؛ از این رو وقتی یوسف(علیه السلام) پیمانۀ شاهی را در خورجین برادرش پنهان کرد، برادران گفتند: «اگر دزدی کرده، پیش از این برادرش نیز دزدی کرده است.» یوسف(علیه السلام) به آنان گفت: «کیفر آن که پیمانۀ در خورجین او یافت شده است، چیست؟» گفتند: «خودش جزای آن دزدی است.» و این همان رسمی بود که در میانشان جریان داشت. «فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ»(2) (یوسف پیش از بار برادرش، به

ص: 105

1- . صفات، 107

2- . یوسف، 76

بازرسی بارهای آنان پرداخت و آنگاه پیمانہ را از بار برادرش، بنیامین بیرون کشید. به همین علت، برادران یوسف گفتند: «اگر دزدی کرده، پیش از این برادرش نیز دزدی کرده است.» منظورشان دزدی ساختگی کمر بند بود. «فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ» (1) (یوسف این سخنان را در دل خود پنهان داشت و برای آنان آشکار نکرد.)

موسی (علیه السلام)

124. ابراهیم بن محمد همدانی: از ابوالحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) پرسیدم: «چرا خداوند فرعون را غرق کرد؛ در حالی که او به وی ایمان آورد و به توحیدش اقرار کرد؟»

فرمودند: «چون با دیدن عذاب، ایمان آورد و ایمان به وقت مشاهده عذاب پذیرفته نیست. این، حکم خدای تعالی درباره گذشتگان و آیندگان است که فرمود: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدِيثَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ» (2) (چون عذاب ما را دیدند، گفتند: به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به آنچه شریک خدا می پنداشتیم، کافریم؛ ولی آنگاه که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر ایمانشان برای آنان سودی نداشت.) و در جای دیگر فرمود: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا» (3) (و روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت پدید آید، کسی که پیش از این ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود کسب نکرده است، ایمانش سودی نمی بخشد.) همچنین فرعون به هنگام

ص: 106

1- . یوسف، 77

2- . غافر، 84 و 85

3- . انعام، 158

غرق شدن گفت: «حَتَّى إِذَا أُدْرِكُهُ الْعَرْقُ قَالِ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (1) (ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن که فرزندان اسرائیل به او گرویده اند، نیست و من از تسلیم شدگانم.) پس به او گفته شد: «الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً» (2) (اکنون؟! در حالی که پیش از این نافرمانی می کردی و از نابکاران بودی؛ پس امروز پیکر زره پوش تو را بر بلندی می افکنیم تا برای کسانی که از پی تو می آیند، آیت و عبرتی باشد.)

با اینکه فرعون از سر تا قدم مسلح بود و زره آهنین بر تن داشت، خداوند او را پس از هلاکت، بر بلندی انداخت تا برای آیندگان نشانه و عبرتی باشد. پس می نگرند که با همه سنگینی آهن و زره، بر بلندی قرار گرفته است؛ حال آنکه طبیعت هر چیز سنگین، فرورفتن در آب است، نه بالا آمدن و این خود نشانه و آیتی بود.

علت دیگر که خداوند فرعون را غرق کرد، این بود که او به هنگام فرورفتن در آب، از موسی (علیه السلام) کمک خواست و به خدای تعالی پناه نبرد. خداوند به موسی (علیه السلام) وحی کرد: 'ای موسی، به فریاد فرعون نرس؛ چون تو او را نیافریده ای. اگر از من یاری می خواست، نجاتش می دادم.'

سلیمان (علیه السلام)

126. و به نقل از پدر بزرگوارشان، از جدشان امام صادق (علیه السلام) درباره آیه «فَتَبَسَّمْ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا» (3) (سلیمان از سخن

ص: 107

1- . یونس، 90

2- . یونس، 91 و 92

3- . نمل، 19

آن مورچه لب به خنده گشود، فرمودند: «وقتی مورچه گفت: «يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سَلِيمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (1) (ای مورچگان! به خانه هاتان داخل شوید؛ مبادا سلیمان و سپاهیانش نادانسته شما را پایمال کنند)، امواج هوا این صدا را به گوش سلیمان (علیه السلام) رساند. در آن حال سلیمان (علیه السلام) در هوا راه می پیمود و باد او را می برد؛ پس ایستاد و مورچه را خواست. چون او را آوردند، سلیمان (علیه السلام) گفت که ای مورچه، آیا نمی دانی من پیامبر خدایم و در حق کسی ستم نمی کنم؟! مورچه گفت: 'می دانم.' سلیمان (علیه السلام) گفت: 'پس چرا آن ها را از ظلم من به هراس افکندی و گفתי به لانه هاتان بروید؟! ' گفت: 'ترسیدم زیب و زینت و تجملات تو را بینند و فریفته شوند و از یاد خدا دور بمانند... ای سلیمان، آیا می دانی چرا از میان این همه موجودات این ملک، تنها باد مُسَخَّر تو شده است؟! ' سلیمان (علیه السلام) گفت: 'نمی دانم.' مورچه گفت: 'قصد خداوند این بوده است که به تو بفهماند اگر تمام مملکت مثل این باد به اختیار تو گذاشته شود، همچون باد نیز نابود می شود و از دستت می رود.'

اینجا بود که سلیمان (علیه السلام) از شنیدن سخن مور به خنده افتاد.

عیسی (علیه السلام)

127. صفوان بن یحیی: ابوقره دوست جاثلیق از من خواست که او را خدمت امام رضا (علیه السلام) ببرم. از امام (علیه السلام) اجازه خواستم. ایشان فرمودند: «او را نزد من بیاور.» وقتی ابوقره بر امام رضا (علیه السلام) وارد شد، فرش زیر پای حضرت را بوسه زد و گفت: «این رسم دین ماست که با بزرگان عصر خود

ص: 108

چنین رفتار می کنیم. خدا شما را به سلامت دارد. نظرتان چیست درباره گروهی که ادعایی را مطرح می کند و گروه دیگری که به عدالت متصف است و آن ادعا را تصدیق می کند؟» فرمودند: «ادعایشان ثابت و حق است.»

گفت: «حال اگر گروهی ادعایی داشته باشند و جز خودشان تصدیق کننده ای نیابند، چه باید بکنند؟» فرمودند: «ادعایشان باطل است.»

گفت: «اکنون ما مدعی هستیم که عیسی روح خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکند و مسلمانان در این ادعا با ما موافق و هم داستان اند؛ اما مسلمانان ادعا دارند که محمد پیامبر است و ما با آن ها در این امر مخالفیم و آنچه ما دو گروه بر آن متفقیم بهتر است از آنچه در آن اختلاف داریم.» امام (علیه السلام) پرسیدند: «نامت چیست؟»

گفت: «یوحنا.» فرمودند: «یوحنا، ما به عیسی بن مریم (علیهما السلام)، روح الله و آن کلمه خدایی ایمان داریم که به محمد (صلی الله علیه و اله) مؤمن بوده است و به آمدن او بشارت داده و اعتراف کرده که بنده و پرورده خداوند است. حال اگر عیسی ای که تو می گویی، روح الله و کلمه خداست و همان عیسایی نیست که به محمد (صلی الله علیه و اله) ایمان آورده و بشارت داده و به عبودیت و پروردگاری خداوند اعتراف کرده است، ما از او بیزاریم. پس نقطه اجتماع و اتفاق ما کجاست؟»

ابوقره برخاست و به صفوان بن یحیی گفت: «برخیز که از این جلسه طرفی نیستیم و سودی عایدمان نشد.»

128. علی بن حسن بن علی بن فضال به نقل از پدرش: از امام رضا (علیه السلام) پرسیدم: «چرا به هواداران عیسی (علیه السلام)، حواریون می گفتند؟»

فرمودند: «به عقیده مردم، به این دلیل به آن‌ها حواریون گفته می‌شد که رخت شور بودند و چرک و آلودگی لباس‌ها را می‌شستند و پاکیزه می‌کردند. این نام از خبز حورا(1) گرفته شده است؛ اما علت این نام‌گذاری نزد ما آن است که آنان هم خود پاک و خالص بودند و هم با موعظه و تذکر، دیگران را از چرک گناه و معصیت پاک می‌کردند.»

گفتم: «چرا به نصارا، نصرانی می‌گویند؟» فرمودند: «چون اهل شهری به نام ناصره از شهرهای شام بودند که مریم و عیسی (علیهما السلام) پیش از بازگشت از مصر، در آن فرود آمدند و منزل کردند.»

اوصاف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله)

129. امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به مأمون نوشتند: «... و حقیقت ناب اسلام آن است که گواهی دهی محمد (صلی الله علیه و اله) بنده و فرستاده و رسول و امین و برگزیده و منتخب خداوند از میان آفریدگان است و سرآمد رسولان و خاتم پیامبران و برترین هستی‌هاست. پیامبری پس از او نیست و دین و آیینش تغییرناپذیر است و هرآنچه محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و اله) [از سوی خداوند برای بشر] آورده، جملگی حقی است روشن و روشنگر و تصدیق‌کننده وی و تمام رسولان و پیامبران و حجت‌های الهی.»

130. حسن بن علی بن فضال: از ابوالحسن (علیه السلام) پرسیدم: «چرا به پیامبر (صلی الله علیه و اله) ابوالقاسم می‌گفتند؟» فرمودند: «چون فرزندی به نام قاسم داشت، چنین کنیه ای یافت.»

گفتم: «آیا مرا لایق دانستن بیشتر در این باره می‌بینید؟» فرمودند: «آری، می‌دانی که رسول خدا (صلی الله علیه و اله) فرمود: 'من و علی پدران این امتیم؟'

ص: 110

1- . نانی که از آرد خالص و نرم و الک شده خمیر کنند و بپزند.

گفتم: «می دانم.» فرمودند: «می دانی که رسول خدا(صلی الله علیه و اله) پدر همه امت است که علی(علیه السلام) نیز از جمله آن هاست؟»

گفتم: «آری.» فرمودند: «این را نیز می دانی که علی(علیه السلام) تقسیم کننده بهشت و آتش است؟»

گفتم: «می دانم.» فرمودند: «به پیامبر(صلی الله علیه و اله) ابوالقاسم می گویند؛ چون پدر کسی است که بهشت و آتش را تقسیم می کند.»

عرض کردم: «معنای این سخن که گفتید، چیست؟» فرمودند: «شفقت و مهربانی پیامبر(صلی الله علیه و اله) در حق امتش، همچون دل سوزی پدران بر فرزندان است و برترین شخص در میان امت، علی(علیه السلام) است. در مرتبه بعد محبت علی(علیه السلام) بر مردمان همچون مهر و محبت پیامبر(صلی الله علیه و اله) است. او وصی و جانشین رسول الله(صلی الله علیه و اله) و پیشوای پس از اوست؛ از این رو فرمودند که من و علی پدران این امتیم. روزی پیامبر(صلی الله علیه و اله) بر منبر رفتند و فرمودند: هرکس قرضی یا عیالی بر جای گذارد، بر عهده من است که قرضش را بپردازم و بازماندگان

بی سرپرستش را سروسامان دهم و هرکس اموالی باقی گذارد، مالش از آن وارثان است. بدین ترتیب پیامبر(صلی الله علیه و اله) بر امور مؤمنان، از پدران و مادران و خودشان سزاوارتر است و پس از آن حضرت، آنچه برای رسول خدا(صلی الله علیه و اله) جایز بوده، در حق امیر مؤمنان(علیه السلام) نیز جاری و جایز است.

دین اسلام

131. امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) فرمودند: «... حمد و ستایش خداوند را که برای دین اسلام قانون و برنامه ای نهاد و آن را بر همه ادیان برتری و بزرگی و شرافت و مکرمت بخشید و آن را دینی استوار قرار داد که غیر خود را بر نمی تابد،

و آن را راه راستی تعیین کرد که هرکس در آن پای نهد، گمراه نشود و هرکس از آن روی بگرداند، راه نیابد و در آن، نور و برهان و شفا و بیان به ودیعت نهاد. آنگاه اسلام را به وسیله یکی از فرشتگان برگزیده اش به سوی بنده ای گسیل داشت که در میان امت های پیشین و روزگاران گذشته به رسالت انتخاب کرده بود، تا نوبت به رسالت محمد مصطفی (صلی الله علیه و اله) رسید و خداوند با آمدن او، سلسله پیامبران را به پایان رساند و او را دنباله رسولان مقرر کرد و به پیامبری اش برانگیخت تا مایه رحمت جهانیان و نویدبخش مؤمنان تصدیق کننده و بیم دهنده منکران تکذیبگر باشد و بدین وسیله حجت او بر همگان رسا و کامل شود تا هرکس به نابودی افتد، با وجود حجت و دلیل افتد و هرکس حیات و زندگی یابد نیز با وجود حجت و دلیل یابد. بی گمان خداوند شنوا و داناست.»

قرآن کریم

132. و فرمودند: «و حقیقت ناب اسلام آن است که به کتاب راست و عزیز خداوند باور یابی، به کتابی ایمان بیاوری که «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (1) (باطل از هیچ سو به آن راه ندارد و فرودآمده از جانب خداوند حکیم و ستوده است) و تصدیق کنی که قرآن در بردارنده دیگر کتاب ها و مسلط بر آن هاست و از آغاز تا پایانش حق است. به آیات محکم و متشابه و خاص و عام و وعده ها و تهدیدها و ناسخ و منسوخ و قصه ها و گزارش هایش باور یابی و معتقد باشی هیچ یک از بندگان را توان آوردن همچون آن نیست.»

133. روزی امام رضا (علیه السلام) از قرآن یاد کردند و درباره دلایل و آیات و

ص: 112

شگفتی های نظم و ترتیب آن به عظمت سخن گفتند و فرمودند: «قرآن ریسمان محکم خداوند و رشته ناگسستی و روش بی مانند او برای رسیدن به بهشت و نجات دهنده از آتش است. با گذشت زمان کهنه و مندرس نمی شود و بر زبان های گوناگون، سست و ناهموار نمی آید؛ زیرا قرآن برای دوره ای خاص فرود نیامده، بلکه روشنی تمام برهان ها و حجت بر همه انسان هاست: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»⁽¹⁾ (باطل از هیچ سو بدان راه ندارد و نازل شده از جانب خداوند حکیم و ستوده است).

134. و به نقل از پدر بزرگوارشان، موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمودند: مردی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: «علت چیست که قرآن هرچه دامنۀ تعالیمش گسترده تر می شود و بیشتر آن را می خوانند، جز بر تازگی و طراوتش نمی افزایشد؟» حضرت فرمودند: «چون خداوند آن را برای زمان و مردم خاصی نازل نکرده است؛ از این رو تا قیامت، در هر زمانی نوست و نزد هر جماعتی تازه و باطراوت است.»

135. و فرمودند: «هرکس آیات متشابه قرآن را به آیات محکم آن بازگرداند، به راه راست هدایت شده است.»

136. و فرمودند: «شنیدم که پدرم از پدرشان چنین روایت می کردند: 'نخستین سوره ای که نازل شد، سوره علق بود و آخرین سوره، سوره نصر بود.'»

137. ریان بن صلت: به امام رضا (علیه السلام) عرض کردم: «یا ابن رسول الله (صلی الله علیه و اله)، درباره قرآن چه نظری دارید؟» فرمودند: «کلام خداست. از مرزها و حدود آن درنگذیرید و هدایت را در غیر آن جست و جو نکنید که گمراه می شوید.»

ص: 113

138. و به نقل از نیاکان پاک سرشتشان، از رسول خدا(صلی الله علیه و اله) نقل کردند که ایشان فرمودند: «قرآن را با صدای خوش بخوانید؛ چراکه صوت نیکو بر حسن و زیبایی قرآن می افزاید [آنگاه این آیه را خواندند: «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ»(1) (و خداوند هر چه بخواهد، در آفرینش می افزاید.)

سه. امامت

اصل وجود امام

139. حسن بن علی و شاء: به امام رضا(علیه السلام) گفتم: «آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟» فرمودند: «نه.»

گفتم: «ما چنین روایت می کنیم که زمین بدون امام باقی نماند؛ مگر اینکه خداوند بر بندگانش غضب کند.» فرمودند: «باقی نمی ماند؛ وگرنه اهلش را فرو خواهد برد.»

140. سلیمان بن جعفر حمیری: از امام رضا(علیه السلام) پرسیدم: «آیا زمین هیچ گاه از وجود حجت الهی تهی می ماند؟» فرمودند: «اگر زمین لحظه ای از حجت تهی شود، اهلش را در خود فرو می برد.»

141. امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) از پدران گرامی شان، از علی بن ابی طالب(علیه السلام)، از رسول خدا(صلی الله علیه و اله) نقل کردند که ایشان فرمودند: «هرکس بمیرد و امامی از فرزندان من نداشته باشد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است و درباره آنچه در جاهلیت و اسلام کرده است، بازخواست می شود.»

ص: 114

142. امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) فرمودند: «... اگر کسی پرسد چرا ممکن نیست در یک زمان، دو امام یا بیشتر روی زمین وجود داشته باشد، گفته می شود که این امر چند علت دارد: یکی اینکه یک نفر، کار و مدیریتش یکسان است و اختلاف ندارد؛ اما دو تن کارها و مدیریت های مختلف و ناسازگار با یکدیگر دارند. این است که ما هرگز ندیده ایم دو تن در خواست و اراده، هیچ اختلاف و ناهمگونی نداشته باشند. اگر دو تن امام باشند و آنگاه در خواست و اراده و تدبیر امور با یکدیگر اختلاف کنند و اطاعت هر دو نیز واجب باشد، نسبت این اطاعت به هر دو یکسان است و اطاعت یکی بر اطاعت از دیگری ترجیح ندارد و این موجب درگیری و نزاع مردمان و فساد امور می شود و چون هرکس از یکی از ایشان فرمان ببرد، به ناچار دیگری را نافرمانی کرده، [و بدین شکل] همه اهل زمین به گونه ای نافرمان و گناهکار خواهند بود و با وجود این، راهی به اطاعت و ایمان نخواهند یافت و این گرفتاری نیز از جانب آفریدگار است که با امرکردن آنان به پیروی از دو امام ناسازگار در فعل و تدبیر، باب اختلاف و نزاع و فساد را گشوده است.

دوم اینکه اگر دو امام وجود داشته باشد، هریک از دو طرف دعوا می تواند به هر امامی که خود مایل بود، مراجعه کند و دیگری را نیز به حضور نزد آن امام فراخواند، اما هیچ کدام در پذیرفتن فراخوان دیگری، اولویت ندارد؛ در نتیجه حقوق و احکام و حدود، باطل و بی اثر می شود.

سوم اینکه در صورت وجود دو امام، هیچ یک در صدور فرمان و داوری و امر و نهی کردن، سزاوارتر از دیگری نخواهد بود و چون چنین است، هر دو باید با هم شروع به سخن کنند و یکی حق ندارد از دیگری به گفتن کلامی پیش افتد؛ چراکه هر دو در مقام امامت یکسان اند و میان آنان ترجیحی نیست. هرگاه روا باشد یکی سکوت کند، سکوت دیگری نیز جایز است و

چون هر دو سکوت کنند، حقوق و احکام باطل شود و حدود معطل ماند و مردم چنان شوند که گویا هیچ امام و پیشوایی ندارند.»

143. امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) فرمودند: «ما در دنیا پیشوایانیم و روی زمین، فرمان روایان.»

عصمت امام

144. و به نقل از پدرانشان، از علی(علیه السلام)، از پیامبر(صلی الله علیه و اله) نقل کردند که ایشان فرمودند: «بی گمان علی و فرزندان او(علیهم السلام) بهترین بندگان خدا و برگزیده اویند و آنان هستند که از هر گناه و خطا معصوم اند.»

ویژگی های امام

145. امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) فرمودند: «امام نشانه ها و ویژگی هایی دارد. از همه مردم داناتر، حکیم تر، باتقواتر، بردبارتر، دلیرتر، باسخاوت تر و عابدتر است... بوی او خوش تر از رایحه مشک است. از همه مردم به خود آنان سزاوارتر و از پدران و مادران بر آنان مهربان تر و مشفق تر است. از همه بیشتر در برابر خداوند فروتنی پیشه می کند و به فرمان او سر می نهد و از نهبی اش می پرهیزد. دعایش مستجاب است، چندان که اگر دعا کند که صخره ای به دو نیم شود، می شود. سلاح و شمشیر رسول خدا(صلی الله علیه و اله) ذوالفقار نزد اوست. نزد او نوشته ای است که نام شیعیان اهل بیت(علیهم السلام) تا قیامت در آن آمده است و نوشته ای دارد که نام دشمنان ایشان تا قیامت در آن ذکر شده است؛ 'جامعه' نیز نزد اوست و آن نوشته ای است به طول هفتاد ذراع، شامل تمام آنچه بنی آدم به آن نیازمندند؛ همچنین جفر اکبر و جفر اصغر که از پوست بز و پوست قوچ است و همه علوم و معارف حتی مجازات یک

خراش و زدن یک یا نیم یا ثلث تازیانه در آن ثبت شده است و مصحف فاطمه زهرا (علیها السلام) نیز نزد اوست.»

146. در روایتی دیگر فرمودند: «امام تأییدشده به روح القدس است. بین او و خداوند ستونی از نور وجود دارد که اعمال بندگان را در آن می بیند و به هرچه نیاز داشته باشد، به وسیله ای بر آن آگاه می شود. خداوند گاه آن عمود نور را می گستراند و [امام آنچه را باید] می داند و گاه آن عمود به هم می آید و [آنچه را لازم نیست] نمی داند.»

147. و فرمودند: «... اگر کسی پرسد که چرا امام نباید از غیرجنس، یعنی از غیرخاندان رسول الله (صلی الله علیه و اله) باشد، گفته می شود که این چند علت دارد: یکی اینکه چون اطاعت امام واجب است، به ناچار باید دلیل و نشانه ای او را به مردم بشناساند و از دیگران متمایز کند و این نشانه، همان خویشی و قرابت مشهور و وصیت آشکار است که با آن از غیر خود شناخته شده و به طور مشخص و کامل معرفی می شود.»

دوم آنکه اگر امام از غیرجنس و غیرخاندان رسول خدا (صلی الله علیه و اله) باشد، لازم می آید کسی که پیامبر نیست، بر پیامبران برتری یابد، چون در این صورت فرزندان رسول (صلی الله علیه و اله) پیرو فرزندان دشمنان او همچون ابوجهل و ابن ابی معیط خواهند شد؛ زیرا به گمان ایشان جایز است که امامت از خاندان پیامبر (صلی الله علیه و اله) به فرزندان دشمنان آنان، اگر ایمان داشته باشند، منتقل شود. نتیجه این می شود که فرزندان رسول (صلی الله علیه و اله) تابع و فرمان بردار، و فرزندان دشمنان خدا و رسول (صلی الله علیه و اله) متبوع و فرمان روا باشند؛ در حالی که رسول الله (صلی الله علیه و اله) به این امر و فضیلت، سزاوارتر و حق دارتر است.

سوم آنکه هرگاه مردم به رسالت پیامبر (صلی الله علیه و اله) اذعان کنند و به طاعت فرمان او سر نهند، هیچ کس بر خود سخت و سنگین نمی بیند که تابع

فرزندان او باشد و اطاعت ذریه او کند و این بر دل مردمان گران و نامقبول نمی آید؛ اما اگر امامت در غیر فرزندان رسول (صلی الله علیه و اله) باشد، هرکس خود را نسبت به دیگری در امامت شایسته تر می بیند و دچار نخوت و خودبزرگ بینی می شود و دیگر کسی زیر بار اطاعت از دیگری که کمتر از اوست، نخواهد رفت و این خود انگیزه ای برای فساد و دورویی و اختلاف است.»

148. ابوالصلت هروی: امام رضا (علیه السلام) با هرکسی با زبان خاص خودش سخن می گفتند. ایشان در سخن گفتن به زبان های گوناگون، شیواترین [بیان را داشتند] و داناترین انسان ها بودند. روزی به ایشان عرض کردم: «ای فرزند رسول الله (صلی الله علیه و اله)، من از آشنایی شما به این زبان های گوناگون در شگفتم.»

امام (علیه السلام) فرمودند: «ای ابوالصلت، من حجت خدا بر مردمانم و این گونه نیست که خداوند کسی را حجت بر مردمی قرار دهد که زبان ایشان را نمی داند. آیا این سخن امیر مؤمنان (علیه السلام) به تو نرسیده است که فرمودند: 'فصل الخطاب به ما داده شده است؟' آیا فصل الخطاب چیزی جز آشنایی به زبان های گوناگون است؟»

مقام امامت

149. عبدالعزیز بن مسلم: در زمان حیات علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در مرو بودیم. در آغاز ورود به شهر در روز جمعه در مسجد جامع گرد هم آمدیم. مردم درباره امامت و اختلاف بسیار در آن بحث و گفت و گو می کردند. من خدمت سرور و مولایم، امام رضا (علیه السلام) رسیدم و به اطلاع حضرت رساندم که مردم در چه موضوعی بحث و نزاع می کنند. امام (علیه السلام) لبخندی زدند و فرمودند: «ای عبدالعزیز، مردم نادان اند و به نیرنگ از دین خود بیراه

شده اند. خدای تعالی جان پیامبرش را موقعی ستاند که دین اسلام را برای او کامل کرده بود و قرآن را که در آن تفسیر و بیان هر چیزی است، فرو فرستاده بود و حلال و حرام و حدود و احکام و تمام نیازمندی ها را به طور کامل مشخص کرده و فرموده بود: «مَا قَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»⁽¹⁾ (ما در این کتاب از هیچ امری فروگذار نکرده ایم). و در حجه الوداع که در پایان عمر پیامبر (صلی الله علیه و اله) بود، این آیه را نازل کرد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»⁽²⁾ (امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما به پایان رساندم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم). مسئله امامت تمام کننده و کمال بخش دین است. رسول خدا (صلی الله علیه و اله) پیش از رحلت خود، آموزه های دین را برای مردم تشریح کردند و راه را به آنان نشان دادند و در طریق حق به راهشان انداختند و علی (علیه السلام) را به عنوان راهنما و امام بر ایشان گماردند و هرچه را امت به آن نیازمند بودند، بیان فرمودند؛ پس هرکس گمان کند خداوند دینش را کامل نکرده است، در حقیقت کتاب خدا را انکار کرده و کافر است. آیا مردم قدر و ارزش امامت و موقعیت آن را در میان امت می دانند تا روا باشد که در این زمینه به اختیار و انتخاب دست زنند؟!

امامت گران ارج تر، باشکوه تر، بلندمرتبه تر، استوارتر و عمیق تر از آن است که مردم با عقل خود به آن دست یابند یا با اندیشه خود آن را به دست آوردند و به اختیار خویش امامی برگزینند.

بی گمان امامت مرتبه ای است که خداوند پس از نبوت و دوستی خالصانه آن را به ابراهیم خلیل (علیه السلام) مختص کرد. منزلت سوم و فضیلتی

ص: 119

1- . انعام، 38

2- . مائده، 3

عظیم بود که به واسطه آن ابراهیم (علیه السلام) را شرافت بخشید و نامش را بلند و پابرجا کرد و فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (1) (من تو را امام مردم قرار دادم). ابراهیم (علیه السلام) با شادمانی عرض کرد: «قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (2) (و از نسل من نیز امامی خواهد بود؟ و خداوند متعال فرمود: عهد من به ستمکاران نمی رسد.) این آیه امامت هر ستمگری را تا روز قیامت باطل اعلام کرد و بدین ترتیب امامت در وجود انسان های پاک و مخلص ادامه یافت. خداوند نسل ابراهیم (علیه السلام) از پاکان و خالصان قرار داد و بدین شکل او را گرامی داشت و فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (3) (و اسحاق و یعقوب را همچون نعمتی افزون به او بخشیدیم و همگان را شایستگان مقرر داشتیم و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند و انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و دادن زکات را به ایشان وحی کردیم و آن ها پرستنده ما بودند.) امامت به همین روال در نسل او باقی ماند و یکی پس از دیگری و نسلی در پی نسلی، آن را به ارث بردند تا اینکه این میراث به رسول خدا (صلی الله علیه و اله) رسید. خدای

تعالی فرمود: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (4) (سزاوارترین مردم در انتساب به ابراهیم کسانی بودند که از وی و از این پیامبر پیروی کردند و نیز کسانی بودند که ایمان آوردند و خداوند ولی و هم بسته مؤمنان است.)

ص: 120

1- . بقره، 124

2- . بقره، 124

3- . انبیاء، 72 و 73

4- . آل عمران، 67

پس امامت خاص پیامبر خاتم(صلی الله علیه و اله) شد و او به امر خدای تعالی و به گونه ای که خداوند واجب فرموده بود، آن را بر عهده علی(علیه السلام) نهاد و این امر در نسل خالص و پاک و برگزیده آن حضرت قرار گرفت که خداوند به آنان دانش و ایمان عطا کرده بود، و در این باره فرمود: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (1) (و کسانی که دانش و ایمان یافته اند، گویند: هر آینه شما طبق کتاب خدا، تا روز رستاخیز درنگ کردید و اکنون روز رستاخیز است؛ ولی شما نمی دانستید.) پس امامت تا روز رستاخیز در نسل و فرزندان علی(علیه السلام) باقی خواهد بود؛ چراکه پس از محمد(صلی الله علیه و اله) پیامبری نخواهد آمد. حال چگونه این نادان ها می خواهند انتخاب کنند؟!

امامت مقام بلند پیامبران و میراث جانشینان است؛

امامت نمایندگی از خداوند و جانشینی پیامبر(صلی الله علیه و اله) و مقام امیر مؤمنان(علیه السلام) و میراث حسن و حسین(علیهما السلام) است؛

امامت ملاک و میزان دین، نظام دنیا و آخرت مسلمانان، صلاح و سامان این جهان و اسباب عزت مؤمنان است؛

امامت اساس بالنده اسلام و شاخه رفیع و بلندبالای آن است؛

به واسطه امام است که نماز و زکات و روزه و حج و جهاد به کمال خود می رسد و فیء(2) و صدقات می افزاید و حدود و احکام جریان می یابد و مرزها حفظ و حراست می شود؛

امام حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می داند و حدود الهی را جاری کرده و از دین خدا دفاع می کند و با حکمت و پند نیکو و دلیل روشن،

ص: 121

1- . روم، 56

2- . غنایمی که بدون جنگ و خون ریزی به دست آید.

مردمان را به راه پروردگارش فرا می خواند؛

امام برای جهان، همچون خورشید درخشان است. خورشیدی است در افق، به دور از دسترس دست ها و دیده ها؛

امام ماه تابان و چراغ رخشان و نور نمایان و ستاره راهنما در دل تاریکی ها و صحراهای خشک و موج خیز دریاهاست؛

امام آب خوش گوار در تشنگی ها و نشان هدایت و مایه نجات از هلاکت است؛

امام آتشی بر بلندای بیابان ها و گرمایی برای ازسرماگریختگان و دلیل در مهلکه هاست و هرکس از او جدا شود، نابود است؛

امام ابر پر باران و باران سرریز و خورشید تابنده و زمین دامن گستر و چشمه جوشان و برکه و بوستان است؛

امام امین همراه و پدر مهربان و برادر مشفق و پناه مردمان در حوادث و مصیبت هاست؛

امام امانت دار خدا در زمین، حجت خدا بر بندگان، خلیفه خدا در سرزمین ها، دعوت کننده به سوی خدا و مدافع حرم خداست؛

امام از گناهان پاک، از عیب و نقص ها مبرا، مختص شده به علم و دانش، نشان دار به حکم و بردباری، نظام بخش دین، عزت مسلمانان، خشمگین بر منافقان و نابودکننده کافران است؛

امام یگانه عصر خود است. هیچ کس به مقام او نزدیک نشود و هیچ عالمی با او برابری نکند و هیچ کس به جای او ننشیند و هیچ مثل و مانندی ندارد. همه فضایل و ارزش ها از آن اوست، بی آنکه بجوید و در پی کسب آن ها باشد؛ بلکه این اختصاص، از جانب خداوند فضیلت بخش بخشاینده است؛

ص: 122

حال کیست که به شناخت حقیقی امام دست یابد و بتواند او را گزینش کند؟!

نه، هرگز، هرگز! در توصیف شأنی از شئون و فضیلتی از فضایل امام، خردها بیراهه روند و اندیشه‌ها سرگردان شوند و عقول به حیرت آیند و چشم‌ها ضعیف و ناتوان شوند و بزرگان احساس کوچکی کنند و حکیمان متحیر مانند و بردباران کم آورند و سخنوران در تنگنا قرار گیرند و خردمندان نادانی کنند و شاعران بی زبان شوند و ادیبان سخن نتوانند گفت و خوش سخنان به عجز آیند و همگی به ناتوانی و کوتاهی خود اعتراف کنند.

چگونه می‌توان امام را توصیف کرد و حقیقت امر او را در بیان آورد یا جلوه‌ای از امامت او را دریافت یا کسی را پیدا کرد که جانشین او شود و همچون او نیازهای انسانی را برآورد؟! نه، چگونه و کی چنین چیزی ممکن است؛ در حالی که نسبت او و توصیف وصف کنندگان همچون نسبت ستاره‌سپیل و دست کوتاه مردمان است؛ پس انتخاب مردم کجا و امامت کجا و عقل‌ها کجا و درک این مقام کجا! و کجا می‌توان کسی همچون امام را یافت؟!

آیا می‌پندارند که امامت در غیرخاندان رسول (صلی الله علیه و اله) یافت می‌شود؟ به خدا سوگند، به خودشان دروغ می‌گویند و باطل، آنان را به آرزوی محال انداخته است. بی‌گمان بر پرتگاهی سخت بی‌بنیاد گام نهاده‌اند که پاهایشان از آن فرو خواهد لغزید. می‌خواهند با خرده‌های حیران و تعطیل و ناقص و اندیشه‌های گمراه خود، امام را گزینش و منصوب کنند؛ ولی جز دوری از حقیقت، چیزی دستگیرشان نمی‌شود: «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»⁽¹⁾ (خدایشان بکشد! چگونه از حق رویگردان می‌شوند؟!) در صدد

ص: 123

کاری بس دشوار برآمدند و سخن ناصواب گفتند و به گمراهی عمیق دچار شدند و به حیرت افتادند که با آگاهی، امام را رها کردند: «وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ» (1) (و شیطان اعمالشان را در نظرشان آراست و از راه خدا بازشان داشت؛ با اینکه بصیر و بینا بودند.) آنان از انتخاب خدا و رسولش، به انتخاب خود روی آوردند؛ در حالی که قرآن با صدای بلند به آنان خطاب می کند: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (2) (و پروردگارت هرچه خواهد، می آفریند و برمی گزیند. آنان را انتخابی نیست. منزّه است خداوند و از آنچه شریک او قرار می دهند، برتر است)، نیز می فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مَدْمُونَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (3) (و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و رسولش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد.) و می فرماید: «مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَّا تَخَيَّرُونَ أَمْ لَكُمْ آيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْإِيمَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَّا تَحْكُمُونَ سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ» (4) (شما را چه شده است؟! چگونه داوری می کنید؟! یا کتابی دارید که از آن فرامی گیرید و هرچه را انتخاب کنید، برای شما در آن هست؟! یا شما بر عهده ما تا روز قیامت عهدهایی استوار دارید که هرچه حکم کنید، برای شما خواهد بود؟! از آنان بپرس کدامشان چنین امری را ضمانت می کند؟! یا معبودانی دارند که شریک خدا می پندارند؟!)

ص: 124

1- . عنكبوت، 38

2- . قصص، 68

3- . احزاب، 36

4- . قلم، 36 تا 41

پس اگر راست می گویند، شریکان خود را بیاورند.) و می فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (1) (آیا در قرآن نیک نمی اندیشند یا بر دل هایشان قفل ها نهاده شده است؟!) یا خداوند بر دل هایشان مهر نهاده و دیگر نمی فهمند یا «قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسَدَّ مَعَهُمْ وَاَسَدَّ مَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ» (2) (گفتند: شنیدیم؛ در حالی که نمی شنیدند. همانا بدترین جنبنندگان نزد خداوند، ناشنویان و گنگ هایی هستند که نمی اندیشند و اگر خداوند در آنان خیری می شناخت، شنوایشان می کرد و اگر آنان را شنوا می کرد، باز هم پشت می کردند و رویگردان بودند.) و گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم؛ بلکه این امامت «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (3) (بخشش خداوند است که به هرکس بخواهد، می بخشد و خدا دارای بخشش بزرگ است.)

پس چگونه می توانند امام را انتخاب کنند؛ در حالی که امام دانایی است که جهالت نمی ورزد و فرمان روایی است که تندی و بدرفتاری نمی کند؛ معدن قداست و پاکی و عبادت و بی رغبتی به دنیا و دانش و بندگی است و دعای پیامبر (صلی الله علیه و اله) تنها در حق او بوده است؛ او از نسل زنی پاک و بی عیب به دنیا آمده است و در نسل او هیچ ننگ و نقصی نیست و هیچ انسان شریفی به پای او نرسد؛ نسب از قریش، پشت و پناه از هاشم، خویشی از خاندان رسول (صلی الله علیه و اله) و خرسندی از خدای تعالی دارد؛ شریف ترین بزرگ زادگان و از نسل عبدمناف است؛ علم و دانشش فزاینده، بردباری اش

ص: 125

1- . محمد، 24

2- . انفال، 21 تا 23

3- . حدید، 21

به کمال، پیشوایی اش متعهدانه و پرتوان، دانا به سیاست، اطاعتش واجب، برپادارنده امر الهی، خیرخواه بندگان خدا و نگهبان دین خداست.

پیامبران و امامان را خداوند توفیق و کامیابی می دهد و از علم و حکمت اندوخته خود چیزهایی به آن ها می بخشد که به دیگران نداده است؛ در نتیجه علم آنان بر همه علم های اهل زمانه برتری و تفوق دارد. خداوند می فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (1) (آیا آن که به حق رهنمون می شود، سزاوارتر است که پیروی اش کنند یا آن که راه نمی یابد، مگر اینکه هدایت شود؟! چه بر سرتان آمده است؟! چگونه داوری می کنید؟! و می فرماید: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (2) (هرکس را حکمت دهند، خیر فراوان به او داده شده است.)، نیز درباره طالوت (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (3) (خداوند او را بر شما برتری داده و بر دانش و نیروی بدنی او افزوده است و خداوند پادشاهی خود را به هرکه خواهد، ببخشد و خداوند نعمت گستره داناست.) و به پیامبرش می فرماید: «وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» (4) (و فضل و بخشش خداوند، همواره در حق تو بزرگ بوده است.) و درباره امامان از خاندان و عترت و فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و اله) می فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُمْ

ص: 126

1- . یونس، 35

2- . بقره، 269

3- . بقره، 247

4- . نساء، 113

مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا»(1) (بلکه نسبت به مردم، در آنچه خداوند از فضل خود به آنان عطا کرده است، رشک می برند. به یقین ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و ایشان را فرمان روایی بزرگ بخشیدیم. برخی از آنان به آن ایمان آوردند و عده ای از ایشان از آن روی برگرداندند و دوزخ پرآتش برای آنان بس است.)

هرگاه خداوند بنده ای را برای اداره امور مردمان برگزیند، به او شرح صدر و توانایی کامل آن کار را عنایت می کند و در قلبش چشمه های حکمت جاری می کند و دانش را تمام و کمال به او الهام می فرماید. از آن پس او از هیچ پاسخی در نمی ماند و در کار خود از مسیر راستی و درستی منحرف نمی شود و او معصوم و مؤید و توفیق یافته و در طریق حق محکم و پابرجا و از خطاها و لغزش ها و فروافتادن ها در امان است. خداوند تنها امام را این گونه قرار داده است تا حجت او بر بندگان و گواه بر مردمان باشد: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»(2) (و این فضل خداست که به هرکس بخواهد، می بخشد و خداوند را افزون بخشی بزرگ است.) حال آیا بر چنین فضل و بخششی قدرت دارند که امام را برگزینند؟! آیا منتخب آنان این صفات را داراست که بر دیگران مقدمش بدانند؟! به خانه خدا سوگند که از حق تجاوز کرده اند و کتاب خدا را پشت سرافکنده اند. گویا هیچ نمی دانند؛ در حالی که در کتاب خدا هر شفا و هدایتی وجود دارد و آنان رهاش کرده اند و تابع خواهش های نفس خود شده اند؛ لذا خداوند آنان را سرزنش کرده، بر آنان خشم گرفته و نابودشان کرده است. می فرماید: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ

ص: 127

1- . نساء، 54 و 55

2- . حدید، 21

اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (1) (و کیست گمراه تر از آن که بی رهنمودی از خداوند خواهش نفس خود را پیروی می کند؟! بی شک خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.) و می فرماید: «فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» (2) (پس نگوئید که بر آنان باد! و خداوند کردارهایشان را تباه کرد.) و می فرماید: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا» (3) (این نزد خداوند و مؤمنان، سخت دشمنی برانگیز است. این گونه خداوند بر قلب هر متکبر و زورگویی مهر می نهد.)»

150. امام رضا(علیه السلام): «در روایات ما متشابه و محکمی همچون متشابه و محکم قرآن وجود دارد. پس متشابه روایات را به محکمش برگردانید و متشابه را جدا از محکومات دنبال نکنید که گمراه می شوید.»

اطاعت از امام

151. امام رضا(علیه السلام) این آیه را تلاوت کردند: «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ» (4) (جهنمیان و بهشتیان برابر نیستند و بهشتیان همان رستگاران اند.) و سپس از قول پدران بزرگوارشان، از علی بن ابی طالب(علیه السلام) و ایشان از رسول خدا(صلی الله علیه و اله) در تفسیر این آیه فرمودند: «بهشتیان کسانی هستند که مرا اطاعت کنند و پس از من، تسلیم فرمان علی بن ابی طالب(علیه السلام) باشند و به ولایتش اقرار کنند و جهنمیان کسانی اند که به ولایت ابراز نفرت و ناخشنودی کنند و

ص: 128

1- . قصص، 50

2- . محمد، 8

3- . غافر، 35

4- . حشر، 20

152. و به همان نقل، از رسول خدا(صلی الله علیه و اله): «امامان از نسل حسین اند؛ هرکه از آنان پیروی کند، پیروی خدا کرده است و هرکه از فرمانشان سرپیچد، خدا را نافرمانی کرده است. دستاویز محکم الهی و واسطه درگاه خداوند، فقط آن هایند.»

153. امام(علیه السلام) فرمودند: «... اگر کسی بپرسد چرا خداوند، اولوالامر قرار داد و به اطاعت از آن ها امر فرمود، گفته می شود که به علل متعدد: اول. همین که مردم حدی از حدود را تشخیص دهند و دستور یابند که برای پیشگیری از فساد، از آن حد درنگزدند، برای ثبوت و تحقق آن حد کافی نیست و اجرای آن جز با نصب انسان امینی صورت نمی گیرد که مردم را از تعدی و قانون شکنی و ورود به ممنوعات جلوگیری باشد؛ زیرا اگر چنین نباشد، هیچ کس لذت و منفعت خود را به خاطر فسادی که برای دیگران در بر دارد، فروگذار نمی کند؛ پس خداوند برای آنان سرپرست و قیم قرار داد که از فسادشان بازدارد و حدود و احکام را در میان آن ها برقرار کند.

دوم. ما هیچ گروه و ملتی را سراغ نداریم که بدون داشتن سرپرست و رئیس در امور ضروری دین و دنیا، باقی مانده و به زندگی اجتماعی خود ادامه داده باشد؛ پس در آیین حکمت خداوند حکیم هرگز روا نباشد که مردمان را از آنچه می داند ضروری زندگی آنان و مایه قوام و سامان یافتن امور ایشان است، محروم گذارد؛ پس با وجود اولی الامر است که مسلمانان با دشمنان خویش می ستیزند و غنایم و اموال عمومی را قسمت می کنند

و او جمعیت و جماعت آنان را برپا می دارد و دست ستم کاران را از ستم دیدگان نشان کوتاه می کند.

سوم. اگر خداوند امام و سرپرستی امین و نگهبان و مورداعتماد بر مردمان نگمارد، دین و آیین مندرس می شود و از بین می رود، سنت ها و احکام تغییر می یابد و بدعت گذاران بر آن می افزایند و بی خدایان از آن می کاهند و دین حق را بر مسلمانان مشتبه می سازند؛ زیرا ما می بینیم که آدمیان موجوداتی کوتاه نظر و نیازمند و نارسیده به کمال اند و افزون بر این، دچار اختلاف و خواسته های گوناگون و روش های ناهماهنگ اند. حال اگر خداوند سرپرست و محافظ آیین پیامبر (صلی الله علیه و اله) بر آنان نگمارد، همچنان که گفتیم، امور را به تباهی می کشاند و شرایع و سنت ها و احکام و اساس ایمان دگرگون می شود و نتیجه آن نابودی تمام انسان هاست.»

ولایت اهل بیت (علیهم السلام)

154. ابوالحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) از پدران نشان، از علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ایشان از رسول خدا (صلی الله علیه و اله) روایت فرمودند: «هرکس می خواهد بر کشتی نجات برآید و به دستاویز ناگسستی خدا درآویزد و به ریسمان مستحکم الهی چنگ زند، باید پس از من با علی (علیه السلام) دوستی ورزد و از دشمنانش بیزاری جوید و به امامان هدایتگر که از نسل من اند، اقتدا کند. آنان پس از من، خلفا و جانشینان من و حجت های خدا بر مردم و پیشوایان امت من و راهبران پرهیزکاران به بهشت اند. حزب آنان حزب من و حزب من، حزب خداست و حزب دشمنان آنان، حزب شیطان است.»

155. و به همان نقل، از رسول خدا (صلی الله علیه و اله): «من و این شخص [یعنی علی (علیه السلام)] در روز قیامت همچون این دو انگشت [دو انگشت مبارکش را

به هم چسباندند] کنار هم خواهیم بود و پیروان ما نیز با ما هستند و هرکه مظلوم ما را یاری کند نیز با ماست.»

156. پیامبر(صلی الله علیه و اله) فرمودند: «هرکس می خواهد به دستاویز محکم خدا چنگ زند، باید به رشتۀ محبت علی و خاندان من(علیهم السلام) درآویزد.»

157. رسول خدا(صلی الله علیه و اله) به علی(علیه السلام) فرمودند: «هرکه تو را دوست بدارد، در قیامت با پیامبران و در مرتبۀ آنان خواهد بود و هرکس با بغض و دشمنی تو بمیرد، مهم نیست که یهودی بمیرد یا نصرانی.»

158. همچنین فرمودند: «علی، تو و دو فرزند من، بندگان برگزیده و محبوب خدایید.»

159. و نیز فرمودند: «هرکس ما اهل بیت را دوست بدارد، خداوند در قیامت او را در امنیت کامل به محشر می آورد.»

160. و فرمودند: «در قیامت، گرداگرد عرش، منبرهایی برای شیعیان من و شیعیان اهل بیت من که در ولایت ما خالص باشند، گذاشته می شود و خدای متعال به آنان می فرماید: 'بندگان من، زودزود نزد من آید تا لطف و کرامت خود را بر شما بگسترانم؛ چراکه در دنیا، آزار و اذیت بسیار دیده اید.'»

161. ابراهیم بن عباس صولی: روزی رویه روی علی بن موسی الرضا(علیه السلام) نشسته بودیم که به من فرمودند: «در این دنیا نعمت حقیقی وجود ندارد.»

یکی از فقیهان که در آن جلسه حاضر بود، به امام(علیه السلام) گفت: «خداوند می فرماید: «ثُمَّ لَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»⁽¹⁾ (در آن روز حتماً دربارهٔ نعمت‌ها از شما بازخواست می شود.) آیا این نعمت، همان آب سرد و گواراست؟»

امام رضا(علیه السلام) با صدای بلند فرمودند: «شما آیه را این گونه معنا می کنید

ص: 131

و در آن احتمالات گوناگون می دهید. بعضی می گویند که آن نعمت آب گواراست، برخی دیگر غذای لذیذ می دانند و دیگرانی خواب خوش و راحت می گویند؛ در حالی که به روایت پدرم وقتی در تفسیر همین آیه این احتمالات و سخنان نزد امام صادق (علیه السلام) بیان شد، حضرت به خشم آمدند و فرمودند: 'خداوند هرگز از افزونی و فضلی که به بندگان عطا کرده است، نخواهد پرسید و با آن بر ایشان منت نخواهد گذاشت. 'منت نهادن به احسان و نیکی، در میان مردم کار زشت و ناپسندی است؛ چه رسد که بخواهند چیزی را که مخلوق بدان راضی نیست، به آفریدگار متعال نسبت دهند. بی گمان منظور از آن نعمت، دوستی و ولایت ما خاندان است که خداوند پس از توحید و نبوت، درباره آن از بندگان بازخواست می کند؛ زیرا بنده اگر حق این محبت و ولایت را به جای آورده باشد، این امر او را به نعمت های بی زوال بهشت خواهد رساند. این مطلب را پدرم از اجداد طاهری نشان، از امیرمؤمنان (علیه السلام) برایم روایت کردند که رسول خدا (صلی الله علیه و اله) فرمودند: 'ای علی، نخستین مسئله ای که پس از مرگ آدمی از او می پرسند، گواهی دادن است به اینکه معبودی جز خداوند یکتا نیست و محمد رسول خداست و تو به واسطه حقی که از جانب خداوند و من برایت معین شده است، ولی و سرپرست مؤمنانی. هرکس به این معنا اعتراف کند و باور آورد، به گستره نعمت های جاودان الهی درآید.'»

162. امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام): «و حمد و ستایش خداوند را که موارث پیامبران را برای خاندان رسولش باقی گذاشت و علم و حکمت را نزد آنان به ودیعت نهاد و آنان را کانون امامت و رهبری پس از پیامبر (صلی الله علیه و اله) قرار داد و دوستی شان را واجب کرد و جایگاهی والا به آنان عطا کرد و پیامبرش را فرمود که دوستی و مودت آنان را از امتش بخواهد: «قُلْ لَا

أَسَدُ الْكُفْمِ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (1) (بگو: من بر رسالت خود پاداشی جز مودت به اهل بیتم از شما نمی خواهم.) و توصیفشان کرد که پلیدی و ناپاکی را از آنان می زداید و به حقیقت پاک و پاکیزه شان می کند: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (2) (جز این نیست که خداوند می خواهد هر پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را به شایستگی پاک کند.)

163. عبدالسلام بن صالح هروی: از ابوالحسن علی بن موسی الرضا(علیه السلام) شنیدم که فرمودند: «رحمت خدا بر کسی که امر ما را زنده کند.»

گفتم: «چگونه زنده کند؟» فرمودند: «دانش ها و معارف ما را بیاموزد و به مردمان بیاموزاند؛ چراکه مردم اگر زیبایی های سخن ما را دریابند، از ما پیروی می کنند.»

گفتم: «ای فرزند رسول خدا(صلی الله علیه و اله)، از امام صادق(علیه السلام) برای ما روایت شده است که هرکس علمی بیاموزد تا به آن با سفیهان بحث و مجادله کند و به عالمان فخر و بزرگی بفروشد و جلب توجه مردم کند، سرانجامش آتش است.» فرمودند: «جدم راست گفته اند. آیا می دانی سفیهان چه کسانی اند؟»

گفتم: «نه.» فرمودند: «آنان مخالفان داستان پرداز مایند. آیا می دانی عالمان چه کسانی اند؟»

گفتم: «نه.» فرمودند: «دانشوران آل محمد(صلی الله علیه و اله) که خداوند اطاعت و دوستی شان را واجب کرده است. آیا می دانی منظور از 'جلب توجه مردم' در روایت حضرت صادق(علیه السلام) چیست؟»

ص: 133

1- . شورا، 23

2- . احزاب، 33

گفتم: «نه.» فرمودند: «به خدا سوگند منظور ادعای بیجای امامت است و هرکس چنین ادعایی کند، در جهنم خواهد بود.»

164. از امام رضا(علیه السلام) درباره این دو سخن رسول خدا(صلی الله علیه و اله) سؤال شد: «اصحاب من همچون ستارگان اند و به هرکدام که اقتدا کنید، رهیاب می شوید» و «اصحابم را به من واگذارید». ایشان پاسخ دادند: «این سخنان درست است؛ اما منظور اصحابی است که پس از رسول خدا(صلی الله علیه و اله) تغییر نکردند و در دین، تغییری پدید نیاوردند.»

پرسیده شد: «از کجا بدانیم تغییر کرده اند و دین را تغییر داده اند؟» فرمودند: «از آنجا که خود روایت کرده اند پیامبر(صلی الله علیه و اله) فرموده اند: در روز قیامت بعضی از اصحاب من از حوض کوثر رانده می شوند؛ چنان که شتران غریب و ناآشنا را از آبشخور می رانند. در آن روز من صدا می زنم که پروردگارا! اصحابم، اصحابم! و خداوند به من می گوید که نمی دانی پس از تو، چه کارها کردند. پس آنان را می گیرند و به جانب چپ می برند و من می گویم که دور باشند از رحمت خدا و نابود باشند!» [امام(علیه السلام) به آن شخص فرمودند: به نظر تو، این نفرین رسول خدا(صلی الله علیه و اله) در حق کسی است که تغییر نکرده و در دین، تغییری پدید نیاورده است؟!]

165. و فرمودند: «ما خاندانی هستیم که رسول خدا(صلی الله علیه و اله) رعایت حقمان را واجب کرده است؛ پس هرکس از سوی رسول الله(صلی الله علیه و اله) صاحب حقی شود و مثل آن را در حق دیگران ادا نکند، هیچ حقی نخواهد داشت.»

166. و فرمودند: «ما هرگاه کسی را ببینیم، حقیقت ایمان و حقیقت نفاق را در چهره او تشخیص می دهیم.»

167. و فرمودند: «درودفرستادن بر محمد(صلی الله علیه و اله) و خاندان او، در

پیشگاه خداوند برابر با تسبیح و تهلیل و تکبیر گفتن (1) است.»

168. و فرمودند: «هرکس نمی تواند کفاره گناهانش را، چنان که باید، پردازد، پس فراوان بر محمد(صلی الله علیه و اله) و خاندان او درود و صلوات بفرستد که این کار گناهان را ریشه کن می کند.»

169. امام رضا(علیه السلام) به مأمون عباسی نوشتند: «صلوات و درود بر رسول خدا(صلی الله علیه و اله) در هر مکان و هنگام عطسه و ذبح حیوانات و مانند آن، لازم و شایسته است.»

امامت به نص و تصریح است

170. ابوالحسن علی بن موسی الرضا(علیه السلام) به نقل از پدران بزرگوارشان، از امیرمومنان(علیه السلام) و ایشان از رسول خدا(صلی الله علیه و اله) روایت فرمودند: «جبریل به من خبر داد که خدای تعالی فرموده است: 'علی بن ابی طالب حجت من بر بندگان و ملزم کننده آنان به دین من است. از صلب او پیشوایانی را به وجود می آورم که امر مرا اقامه می کنند و به راه من فرامی خوانند. به واسطه آن هاست که حوادث و گرفتاری ها را از مردان و زنان دور می کنم و رحمت خود را فرومی فرستم.'»

171. به نقل از پدرانشان، و ایشان از فاطمه زهرا(علیها السلام) فرمودند: «پیامبر، که سلام و درود بر او باد، درباره علی(علیه السلام) فرمودند: 'هرکه من ولی و سرپرست اویم، علی نیز ولی و سرپرست اوست و هرکس من امام و پیشوای اویم، علی پیشوای اوست.'»

ص: 135

172. امام رضا(علیه السلام) به مأمون عباسی نوشتند: «حقیقت ناب اسلام آن است که بدانی... پس از پیامبر(صلی الله علیه و اله) دلیل راه و حجت بر مؤمنان و زمام دار امور مسلمانان و سخن گوی قرآن و دانای به احکام آن، برادر آن حضرت و جانشین و وصی و سرپرست خاندانش علی بن ابی طالب(علیه السلام) امیر مؤمنان و سردسته سپیدرویان و برترین اوصیا و میراث دار علم پیامبران و رسولان است که نسبت او با پیامبر(صلی الله علیه و اله) نسبت هارون به موسی است، و پس از او حسن و حسین(علیهما السلام) سرآمد جوانان بهشتی اند، و آنگاه علی بن حسین، زین العابدین و سپس محمدبن علی، شکافنده علم پیامبران و پس از او جعفر بن محمد صادق، میراث دار علم اوصیا و آنگاه موسی بن جعفر کاظم و سپس علی بن موسی الرضا و پس از او محمدبن علی و آنگاه علی بن محمد و سپس حسن بن علی و در پایان، حجت قائم منتظر، که دروهای خدا بر همه آنان باد. گواهی می دهم که ایشان وصی و پیشوایان دین اند و زمین در هیچ عصر و زمانه ای از وجود حجت خداوند بر خلق تهی نخواهد بود و آنان دستاویز محکم خدا و امامان هدایتگر و حجت بر مردم دنیاند تا روزی که خداوند زمین و هرچه بر روی آن است، به میراث برد و هستی به پروردگار خویش بازگردد. هرکس با ایشان از در ناسازگاری درآید، گمراه و گمراه کننده و تارک حق و هدایت است. آنان تبیین کنندگان معارف قرآن و سخن گویان رسول خداوند و هرکس بمیرد و ایشان را نشناسد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.»

173. امام رضا (علیه السلام) فرموده اند که اجداد طاهری نشان، از امیر مؤمنان (علیه السلام) و ایشان از رسول خدا (صلی الله علیه و اله) نقل کرده اند: «من و علی، از یک نور آفریده شده ایم.»

174. و فرمودند: رسول خدا (صلی الله علیه و اله) درباره آیه «وَقَفَّوهُمْ إِنْهُمْ مَسَّ تُولُون» (1) (و آنان را بازدارید که باید پاسخ گو باشند)، فرموده اند: «از ولایت علی (علیه السلام) از آنان می پرسند.»

175. و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) به امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمودند: «تو از منی و من از توام.»

176. و رسول الله (صلی الله علیه و اله) خطاب به حضرت علی (علیه السلام) فرمایش کردند: «ای علی، تو بهترین انسانی و جز کافر در حقانیت تو تردید نکنند.»

177. و همچنین فرمودند: «هرکس من مولا و سرپرست اویم، علی مولای اوست. خداوندا، دوست دارانش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار. کمک کارانش را کمک برسان و یاری دهندگانش را یاری کن و مایوس کنندگانش را ناامید فرما و دشمنانش را در مانده ساز و او و فرزندانش را بسنده باش و فرجام کارشان را به خیر کن و در عطایای خود به آنان برکت قرار ده و به روح القدس مؤید و کامیابشان بدار و به هر جای زمین که روند، حفظشان کن و امامت را در آنان مقرر فرما و پیروانشان را جزای نیکو بده و نافرمانانشان را هلاک کن که تو نزدیک و اجابت کننده ای.»

178. و فرمودند: «علی نخستین کسی بود که مرا اطاعت کرد و پس از آمدن قیامت، اول کسی است که با من مصافحه می کند.»

179. و فرمایش کردند: «علی، تو تعهد و مسئولیت مرا به انجام

ص: 137

می‌رسانی و تو خلیفه و جانشین من در میان امت منی.»

180. و فرمودند: «قیامت برپا نشود تا اینکه قیام‌کننده به حق که از ما خاندان است، مأموریت خود را آغاز کند و این هنگامی است که خدای تعالی به او اذن قیام دهد. هرکس پیروی اش کند، نجات یابد و هرکس از فرمانش سر بیچد، هلاک شود. خدا را، خدا را، ای بندگان خدا! او را دریابید و به سویش روید، اگرچه بر یخ و برف؛ زیرا او خلیفه الله و جانشین من است.»

181. رسول خدا (صلی الله علیه و اله) دست علی (علیه السلام) را در دست گرفتند و فرمودند: «هرکس این شخص را دوست نمی‌دارد و می‌پندارد که مرا دوست دارد، دروغ می‌گوید.»

182. و فرمایش کردند: «علی جان، تو از درخت و اصلی که من از آن خلق شده‌ام، آفریده شده‌ای. من ریشه آن درختم و تو تنه آن و حسن و حسین، شاخه‌های آن اند و دوستداران ما برگ‌های آن درخت اند؛ هرکس به جزئی از این درخت درآویزد، خداوند به بهشتش می‌برد.»

183. و فرمودند: «فاطمه را به همسری علی درنیاوردم؛ مگر هنگامی که خداوند مرا به این ازدواج فرمان داد.»

184. امام رضا (علیه السلام) به نقل از پدران بزرگوارشان از علی (علیه السلام) روایت کرده‌اند: «رسول خدا (صلی الله علیه و اله) به من فرمودند: 'ای علی، مردانی از قریش مرا در مسئله ازدواج فاطمه سرزنش می‌کنند و می‌گویند که ما فاطمه را از تو خواستگاری کردیم؛ ولی ندادی و او را همسری علی درآوردی. من به آنان گفتم: به خدا سوگند من مانع نشدم و ازدواج او به اختیار من نبود؛ بلکه خدای تعالی شما را مانع شد و او را به همسری داد؛ پس جبریل نزد من فرود آمد و گفت ای محمد،

خدای متعال می فرماید: اگر علی را نیافریده بودم، برای دخترت فاطمه در روی زمین از آدم تا به آخر هم شأن و همسری وجود نداشت. «

185. ابوالصلت هروی: روزی مأمون به امام رضا(علیه السلام) گفت: «ای ابوالحسن، به من بفرما که چگونه و به چه معنا جدتان امیر مؤمنان(علیه السلام) تقسیم بهشت و آتش هستند که من زیاد در این باره اندیشیده ام.»

امام(علیه السلام) به او فرمودند: «ای امیر، آیا از پدرت، از نیاکانت، از عبدالله بن عباس برایت نقل نکرده اند که گفت: شنیدم رسول خدا(صلی الله علیه و اله) می فرمایند که دوستی علی ایمان و دشمنی با او کفر است؟»

مأمون گفت: «آری، نقل کرده اند.» فرمودند: «اگر بهشت و آتش بر اساس دوستی و دشمنی او تقسیم می شود، پس وی قسمت کننده بهشت و دوزخ است.»

گفت: «پس از تو خداوند مرا عمر ندهد، ای ابوالحسن! گواهی می دهم که تو میراث دار علم رسول خدایی.»

وقتی امام رضا(علیه السلام) به خانه خود بازگشتند، نزد ایشان رفتم و گفتم: «یا ابن رسول الله(صلی الله علیه و اله)، چه خوب پاسخ مأمون را دادید!»

فرمودند: «ای ابوالصلت، من به همان طریق که آن را حجت می دانست، با او سخن گفتم. شنیدم که پدرم از پدرانشان، از جدم امیر مؤمنان(علیه السلام) روایت می کردند که رسول خدا(صلی الله علیه و اله) فرمودند: «ای علی، در روز قیامت، تقسیم کننده بهشت و آتش تویی. به آتش می گویی: این شخص از من، آن شخص از تو.»

186. به گوش امام رضا(علیه السلام) رسید که یکی از اصحابشان می گوید: «نفرین خدا بر کسانی که با امیر مؤمنان(علیه السلام) جنگیدند.» پس به او فرمودند: «بگو [نفرین بر آن هایی که جنگیدند] مگر آنان که توبه کردند و

به اصلاح خود پرداختند. گناه کسی که از فرمان علی (علیه السلام) سرپیچی کند و توبه نکند، بزرگ تر است از گناه آن که علیه او جنگیده و توبه کرده است.»

187. حسن بن علی بن فضال: از ابوالحسن رضا (علیه السلام) پرسیدم: «چرا مردم با اینکه به فضل و برتری و پیشینه علی (علیه السلام) در اسلام و جایگاه او نزد رسول الله (صلی الله علیه و اله) آگاه بودند، از او رویگردان شدند و به دیگران روی کردند؟»

فرمودند: «علت اینکه با وجود معرفتشان به فضل و عظمت امیرمؤمنان (علیه السلام) از او روی برتافتند و به غیر او گرویدند، این بود که آن حضرت بسیاری از پدران و نیاکان و برادران و عموها و دایی ها و نزدیکان آنان را که با خدا و رسولش مصادّه و دشمنی داشتند، کشته بود و از این رو در دل هایشان با وی حقد و کینه می ورزیدند و نمی خواستند بر آنان حاکم باشد، اما به دیگران چنین احساسی نداشتند؛ چون آن دیگران همچون علی (علیه السلام) در میدان جهاد در رکاب پیامبر (صلی الله علیه و اله) نقش آفرینی نکرده بودند. بدین سبب مردم از او روی برگرداندند و به دیگران متوجه شدند.»

188. هیشم بن عبدالله رمانی: از علی بن موسی الرضا (علیه السلام) سؤال کردم: «برایم بگویند که چرا علی بن ابی طالب (علیه السلام) تا بیست و پنج سال پس از رسول الله (صلی الله علیه و اله) به شمشیر دست نبردند و با دشمنانشان نجنگیدند و آنگاه در ایام حکومتشان با آنان پیکار کردند؟»

امام (علیه السلام) فرمودند: «ایشان از رسول خدا (صلی الله علیه و اله) الگو گرفتند که در سیزده سال مکه، پس از نبوتشان، و نوزده ماه در مدینه، پس از هجرت، با مشرکان جهاد نکردند؛ چون یاران و هوادارانشان اندک بودند. علی (علیه السلام) نیز به خاطر شمار اندک یاران، با دشمنانشان به جهاد پرداختند؛ پس همچنان

که با جهاد نکردن رسول خدا (صلی الله علیه و اله) در مدت سیزده سال و نوزده ماه، نبوت آن حضرت باطل نشد، امامت علی (علیه السلام) نیز با ترک جهاد بیست و پنج ساله باطل نمی شود؛ چون علت مانع جهاد برای هر دو بزرگوار یکسان بوده است.»

189. جعفر بن عیینه: امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) فرمودند: «علی (علیه السلام) پس از هجرت از مکه تا روزی که خداوند جان شریفشان را ستاند، حتی یکی شب در مکه به سر نبردند.»

به امام (علیه السلام) عرض کردم: «چرا؟» فرمودند: «نمی خواستند شب را در شهری بمانند که از آن هجرت کرده بودند؛ از این رو نماز عصر را در مکه می خواندند و بیرون می رفتند و شب را در جای دیگر می گذراندند.»

190. حسن بن علی بن فضال: از ابوالحسن رضا (علیه السلام) سؤال کردم: «چرا امیر مؤمنان (علیه السلام) پس از رسیدن به حکومت، فدک را باز پس نگرفتند؟»

فرمودند: «این ویژگی ما اهل بیت است که وقتی خداوند ما را به ولایت و حاکمیت می رساند، جز خود او، کسی حق ما را از ظالمان و ستم کاران نمی گیرد. ما سرپرست مؤمنان هستیم، به سود آنان داوری می کنیم و حق آنان را از بیدادگران می ستانیم، نه حق خود را.»

191. امام جواد (علیه السلام) از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) از پدران بزرگوارشان، از حسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) روایت فرموده اند که نزد رسول خدا (صلی الله علیه و اله) رفتم، در حالی که ابی بن کعب خدمت حضرت بود. پیامبر (صلی الله علیه و اله) با دیدن من فرمودند: «خوش آمدی ای اباعبدالله، ای زینت بخش آسمان ها و زمین!»

ابی بن کعب گفت: «ای رسول خدا (صلی الله علیه و اله)، چگونه جز شما کسی می تواند زینت بخش آسمان ها و زمین باشد؟!»

فرمودند: «ای ای، به خدایی که به حق مرا به پیامبری برانگیخت سوگند که مقام حسین بن علی در آسمان‌ها با عظمت تر از جلوه شخصیت او در زمین است و بر سمت راست عرش خداوند درباره او نوشته شده است که چراغ هدایت و کشتی نجات و پیشوای قوی و خستگی ناپذیر و نماد عزت و افتخار و علم و ذخیره الهی است. خداوند در صلب او نطفه ای پاک و پربرکت و ناب قرار داده است. دعاهایی به او تعلیم شده که هرکس آن‌ها را بخواند، خداوند وی را با آن حضرت محشور می‌کند و امام در آخرت شفیع او خواهد بود و خداوند اندوهش را می‌زداید و قرضش را به واسطه آن ادا می‌کند و کارش را آسان می‌کند و راهش می‌نمایاند و او را در برابر دشمنانش نیرو می‌بخشد و پرده حرمتش را نمی‌درد.»

ابی بن کعب گفت: «ای رسول خدا (صلی الله علیه و اله)، آن دعاها کدام است؟» فرمودند: «پس از نماز در حالی که نشسته ای، می‌گویی: 'خداوندا، از تو می‌خواهم به حق کلمات و به جلوه های شکوهمند عرش و به ساکنان آسمان هایت و به پیامبران و رسولانت پاسخم را بدهی که سختی و گره در کارم افتاده است. از تو می‌طلبم که بر محمد و خاندان محمد درود نثار کنی و برای من در کارهایم گشایش و آسانی پدید آوری.' بی‌گمان خداوند کارت را آسان می‌کند و به تو شرح صدر و تحمل می‌دهد و به هنگام مردن، گواهی به وحدانیت خود را به تو می‌فهماند و تلقین می‌کند.»

ابی گفت: «ای رسول خدا (صلی الله علیه و اله)، آن نطفه که در صلب حبیب من حسین (علیه السلام) قرار دارد، چیست؟» پیامبر (صلی الله علیه و اله) فرمودند: «حکایت این نطفه،

حکایت ماه است. نطفه‌ روشنگری و بیان حقایق است. هرکه از او پیروی کند، به رشد و تعالی برسد و هرکس از او منحرف شود، گمراه است.»

ابی گفت: «نامش چیست و دعایش کدام است؟» رسول خدا(صلی الله علیه و اله) فرمودند: «نام مبارکش علی است و دعایش این است: 'ای جاودانه، ای حق ثابت، ای زنده، ای پاینده، ای غم گسار، ای اندوه زدا، ای برانگیزاننده رسولان و ای وعده هایت همه راست! هرکس این دعا را بخواند، خداوند با علی بن حسین(علیه السلام) محشورش کند و آن حضرت راهنمای او به بهشت خواهد بود.»

ابی گفت: «ای رسول خدا(صلی الله علیه و اله)، آیا ایشان وصی و جانشین دارد؟» فرمودند: «آری، و میراث های آسمان ها و زمین از آن اوست.»

پرسید: «میراث های آسمان ها و زمین یعنی چه؟» فرمودند: «یعنی داوری کردن به حق، حکومت بر اساس دین، بیان حقیقت احکام و پرده برداشتن از حوادث آینده.»

سؤال کرد: «نام ایشان چیست؟» فرمودند: «نامش محمد است و فرشتگان در آسمان ها با او انس و الفت دارند و دعایش این است: 'خداوندا، اگر از من راضی و خشنودی و دوستم می داری، مرا پیامرز و نیز تمام برادران و شیعیانم را که از من پیروی کنند. نطفه ای را که در صلب من است، ناب و خالص کن.' خداوند نیز در صلب او نطفه ای پاک و پربرکت و خالص قرار دهد. جبرئیل به من ندا داد که خدای عزوجل این نطفه را پاک و عطر آگین کرده و نامش را جعفر نهاده و رهنما و هدایت یافته

خرسند و پسندیده قرارش داده است. پروردگارش را می خواند و در دعایش می گوید: 'ای که نزدیکی، بدون غفلت و بی سهل انگاری، ای مهربان ترین مهربانان! برای شیعیانم سپری از آتش قرار بده و از آنان خرسند باش و گناهانشان را بیامرز و امورشان را آسان بفرما و قرض هایشان را پرداز و عیب هایشان بپوشان و گناهان کبیره ای که تنها خود می دانی، از آنان ببخش! ای که از جور و جفای ستم کاران نمی هراسد و چرت و خواب او را نمی گیرد، هر غم و اندوه مرا برطرف کن.' هرکس این دعا را بخواند، خداوند او را با رویی گشاده و نورانی به همراه جعفر بن محمد محشور می کند و به بهشت می برد.

ای ای، خداوند متعال در این وجود مقدس نطفه ای پاک و پرخیر و ناب قرار داده و رحمت بر آن نازل کرده و نامش را نزد خود، موسی نهاده است.»

ابی گفت: «ای رسول الله (صلی الله علیه و اله)، گویا ایشان پی در پی اوصاف یکدیگر را می نمایانند و به دنیا می آیند و از یکدیگر ارث می برند و یکدیگر را توصیف می کنند.» فرمودند: «این جبرئیل بود که از جانب پروردگار هستی ها، آنان را برای من توصیف کرد.»

پرسید: «آیا موسی بن جعفر (علیه السلام) غیر از دعای پدرانشان، دعایی خاص خود دارند؟» فرمودند: «در دعایش عرضه می دارد: يَا خَالِقَ الْخَلْقِ وَيَا بَاسِطَ الرِّزْقِ وَيَا فَالِقَ الْحَبِّ وَيَا بَارِئَ النَّسَمِ وَمُحْيِيَ الْمَوْتِ وَمُمِيتَ الْأَحْيَاءِ وَدَائِمَ الثَّبَاتِ وَمُخْرِجَ النَّبَاتِ افْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ (ای آفریدگار خلق،

ای گستراننده روزها، ای شکافنده دانه ها و هسته ها، ای زندگی بخش، ای زنده کننده مردگان، ای میراننده زنده ها، ای همیشه پابرجا و ای رویاننده هر گیاه! در حق من آن کن که سزاوار توست. هرکه این دعا را بخواند، خداوند هر نیازش را برمی آورد و در قیامت او را با موسی بن جعفر محشور می کند. خداوند در صلب وی نطفه ای پربرکت و ناب و خرسند و پسندیده قرار داده و نامش را نزد خود علی نهاده است. وی در میان بندگان از لحاظ علم و حکمت، مایه خشنودی خداوند است و خدا او را حجت و دلیل شیعیان قرار می دهد که در قیامت، به وجود او [بر اعمال خود] احتجاج و استدلال کنند. دعای او این است: 'خداوندا، مرا هدایت کن و بر آن [هدایت] ثابت قدم بدار و در کمال امنیت، با آن محشورم فرما. امنیت کسی [را برایم مقدر فرما] که هیچ ترس و اندوه و بی تابی ندارد. بی گمان تو سزاوار تقوایی و اهل آمرزشی.'

خدای تعالی در صلب وی نطفه ای پرخیر و خالص و خرسند و پسندیده قرار داده و او را محمد بن علی نام نهاده است. او شفاعت کننده شیعیان و میراث دار علم نیای خویش است. نشانه ای آشکار و حجتی نمایان دارد. چون زاده شود، گوید: 'معبودی جز خداوند یکتا نیست و محمد(صلی الله علیه و اله) رسول خداست.' در دعایش می گوید: 'ای آن که مثل و مانندی نداری، تو خدایی هستی که جز تو نه معبودی هست، نه آفریدگاری. هستی ها را فانی می کنی و خود باقی می مانی. از آن که نافرمانی ات کند، در می گذری

و خشنودی تو در آمرزش است. ' هرکس این گونه دعا کند، محمد بن علی در قیامت شفیع او می شود.

خدای متعال در صلب وی، نطفه ای قرار داده که نه ستم کار است و نه طغیانگر؛ بلکه نیکوکار و فرخنده و پاک و مطهر است و نزد خود او را علی بن محمد نام نهاده است و بر تن او جامه ای از متانت و وقار پوشانده و علوم و اسرار نهان را در او به ودیعت نهاده است. هرکس با او ملاقات کند و در دلش چیزی پنهان باشد، وی می گوید که چیست و شخص را از دشمنش بر حذر می دارد. در دعایش می گوید: 'ای نور، ای دلیل آشکار، ای تابناک و روشنگر، پروردگارا، مرا از گزند بدی ها و آفت های روزگار در امان بدار و از تو می خواهم در آن روز که در صور دمیده شود، نجاتم دهی. ' هرکس با این کلمات دعا کند، علی بن محمد از او شفاعت کند و او را به بهشت برد. خداوند در صلب وی نطفه ای نهاده و نزد خود نامش را حسن گذاشته است و او را نوری در سرزمین های خود و جانشینی در زمین خود و مایه عزت امت جدش و هدایتگر شیعیانش و شفاعت کننده آن ها نزد پروردگارش و بهانه عذاب مخالفانش و حجت دوستدارانش و برهان کسانی قرار داده است که او را پیشوای خود می دانند. در دعای خود عرض می کند: 'ای به غایت عزیز در عزت خود، چه عزیز است آن که در عزت خود عزیز باشد. ای عزیز! به عزت خود عزیزم فرما و به نصرت خود یاری ام ده و وسوسه های شیطان را از من دور بدار و

ص: 146

به حمایت خود مرا حامی باش و به قدرت نفوذناپذیر خویش مرا استواری بخش و از بهترین و گزیده ترین مردم قرارم بده. ای یکتا، ای یگانه، ای بی همتا و ای مقصود همهٔ نیازمندان. ' هرکس این دعا را بخواند، خداوند او را با حسن بن علی محشور کند و گرچه سزاوار آتش باشد، از آتش برهاند.

خدای متعال در صلب حسن نطفه ای مبارک و پاک و ناب و بی گناه و مطهر نهاده است و همهٔ مؤمنانی که خداوند از آنان تعهد و پیمان بر ولایت گرفته، به او راضی و خشنودند و همهٔ منکران به او کافر و بی اعتقادند. او پیشوایی پرهیزکار و پاک و مسرت بخش و راهنما و هدایت یافته است. به عدل و داد حکم می راند و به آن امر می کند. او به خدای تعالی مصدق و باورمند است و خداوند نیز سخنش را تصدیق می کند. چون علامت ها و نشانه ها ظاهر شود، قیام خود را از تهامه می آغازد. گنج هایی دارد، نه از طلا و نقره؛ بلکه گنج هایش اسب های خوش نژاد و اصیل و مردان کاری و شناخته شده اند. خداوند از دورترین سرزمین ها، سیصدوسیزده تن را به شمار مجاهدان جنگ بدر پیرامون او گرد می آورد. با او طوماری مهرشده است شامل نام و نشان اصحابش با ذکر اصل و نسب و شهر و خلق و خوی و چهره و کنیهٔ آنان. همگی شان مردانی جنگاور و در اطاعت از امام خویش پرتلاش و کوشایند.»

ابی از پیامبر (صلی الله علیه و اله) پرسید: «علائم و نشانه های او چیست؟»

حضرت فرمودند: «وقتی زمان قیام وی فرا رسد، با او پرچمی است که خودبه خود از هم گشوده می شود و خداوند آن را به زبان می آورد. پرچم حضرت قائم را ندا می دهد: 'ای ولی خدا، برخیز و دشمنان خدا را بکش.' و این دو [یعنی باز شدن خودبه خود پرچم و سخن گفتن آن]، دو نشانه و علامت اند. نیز شمشیری غلاف شده دارد که چون هنگام قیام شود، از

نیام خود بیرون آید و خداوند آن را به سخن در آورد. پس شمشیر وی را ندا می دهد: 'ولی خدا، دیگر برای تو روا نیست از پیکار با دشمنان خدا باز ایستی.' اینجاست که وی قیام می کند و دشمنان را، هر جا بیابدشان، به قتل می رساند و حدود الهی را اجرا می کند و به حکم خدا فرمان می راند. جبرئیل از سمت راست و میکائیل از سمت چپ او با وی همراه و همگام می شوند. این حقایق که برایتان گفتم، اگرچه پس از روزگاران، بر شما معلوم می شود و من کار خود را به خدا می سپارم.

ای ابی بن کعب، خوشا کسی که به دیدارش توفیق یابد و خوشا آن که دوستش بدارد و خوشا کسی که به او باور داشته باشد. خداوند اینان را به واسطه او و به سبب اقرار به خدا و رسولش و به جمیع امامان رستگار می کند و درهای بهشت را به رویشان می گشاید. ایشان در زمین به عطر مُشکی می مانند که از خود بوی خوش می پراکنند و هرگز تغییر نمی کنند و در آسمان همچون ماه درخشانند اند که هرگز بی نور و تاریک نمی شوند.»

ابی گفت: «ای رسول خدا(صلی الله علیه و اله)، حالات و اوصاف این امامان، از جانب خداوند چگونه بیان شده است؟»

فرمودند: «خدای تعالی دوازده نوشته بر من فر فرستاده است که نام هر امامی بر مُهر هریک از آن نوشته ها نقش بسته و اوصاف او در متن نوشته ذکر شده است.»

حسین شهید(علیه السلام)

192. ریان بن شیبب: در نخستین روز از ماه محرم خدمت امام رضا(علیه السلام) رسیدم. به من فرمودند: «یا ابن شیبب، آیا روزه ای؟»

گفتم: «نه.» فرمودند: «در چنین روزی زکریا به درگاه پروردگارش

دعا کرد و گفت: «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» (1) (پروردگارا، فرزندی پاک به من بخش که تو شنونده دعایی) و خداوند دعای وی را اجابت کرد و به فرشتگان دستور داد به زکریا که در محراب به نماز ایستاده بود، بگویند: 'خداوند تو را به تولد یحیی نوید می دهد. ' پس هرکس این روز را روزه بدارد و به درگاه الهی دعا کند، خدای متعال همچنان که دعای زکریا را مستجاب کرد، دعای او را نیز اجابت می کند.

ای فرزند شیبیب، محرم ماهی است که مردمان عصر جاهلیت به حرمت این ماه، ظلم و جنگ را حرام می دانستند؛ اما این امت، احترام این ماه و حرمت پیامبر خود را نگه نداشتند. آنان در این ماه، فرزندان او را کشتند و زناش را به اسارت بردند و بار و بنه اش را چپاول کردند. خداوند هرگز گناه این کارشان را نیامرزد!

یا ابن شیبیب، اگر می خواهی بر چیزی بگریی، بر حسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) گریه کن که ایشان را همچون گوسفند سر بریدند و از خاندانشان، هجده تن که مانندشان روی زمین نبود، به همراه ایشان کشته شدند و هفت آسمان و هفت زمین، بر شهادت وی گریستند. چهارهزار فرشته برای یاری او به زمین فرود آمدند؛ اما اجازه نیافتند. آنان تا روزی که قائم قیام کند، ژولیده روی و آشفته موی، کنار قبر او هستند و از مهدی یاوران خواهند بود و شعارشان این است: 'ای خون خواهان حسین!'

ای پسر شیبیب، پدرم از پدرشان، و ایشان از جدشان برای من روایت کردند که چون جد بزرگوارم، حسین (علیه السلام) کشته شد، آسمان خون و خاک سرخ بارید. ای فرزند شیبیب، اگر بر حسین (علیه السلام) بگریی و اشک بر

ص: 149

گونه هایت جاری شود، خداوند هر گناهی که کرده ای، کوچک یا بزرگ، کم یا زیاد، می آمرزد. یا ابن شیب، اگر دوست داری پاک و بی معصیت خدا را دیدار کنی، حسین (علیه السلام) را زیارت کن. ای فرزند شیب، اگر می خواهی در غرفه های مستحکم بهشتی با پیامبر (صلی الله علیه و اله) هم خانه شوی، کشندگان حسین (علیه السلام) را نفرین کن. یا ابن شیب، اگر می خواهی همانند پاداش کسانی را داشته باشی که در رکاب حسین بن علی (علیه السلام) به شهادت رسیده اند، پس هرگاه از او

یاد کردی، بگو: 'ای کاش با آنان بودم و به فوز رستگاری بزرگ می رسیدم.' ای فرزند شیب، اگر دوست داری در عالی ترین مراتب بهشت با ما باشی، در اندوه ما اندوهگین باش و در شادی ما شادی کن و هرگز ولایت ما را از دست نده. اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد، خداوند در روز قیامت، او را با همان سنگ محشور می کند.»

193. امام رضا (علیه السلام): «هرکس مصائب ما را به یاد آورد و بگرید و بگریاند، در روز گریستن چشم ها، چشمش نگیرد و هرکس در جلسه ای بنشیند که امر ولایت ما در آن احیا می شود، در آن روز که دل ها می میرند، دلش نمی میرد.»

مهدی منتظر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

194. حسن بن علی بن فضال: ابوالحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) فرمودند: «انگار می بینم که شیعیان وقتی سومین فرد از فرزندانم را از دست می دهند، به دنبال امام و سرپرست می گردند و او را نمی یابند.»

عرض کردم: «چرا، ای فرزند رسول الله (صلی الله علیه و اله)؟» فرمودند: «چون

پرسیدم: «این غیبت برای چیست؟» فرمودند: «تا در هنگامه قیام با شمشیر، بیعت کسی بر گردن او نباشد.»

195. امام رضا(علیه السلام): «به ناچار فتنه ای سهمگین و خون ریز به پا خواهد شد که در آن هرگونه وابستگی و رفاقت و دوستی بی اعتبار می شود و این هنگامی است که شیعه، سومین فرد از فرزندانم را از دست می دهد و آسمان و اهل زمین و هر مرد و زن تشنه و هر ماتم زده و ستم دیده ای بر او می گریند. پدر و مادرم فدای آن فرزند که هم نام جدم و شبیه من و شبیه موسی بن عمران است. جامه های نور بر تن دارد که از پرتو نور قدسی روشنی می گیرند. چه بسیار زنان مؤمن تشنه کام و چه بسیار مردان مؤمن و متأسف و سرگردان و اندوهگین که آب زلال و خوش گوار نمی یابند. گویا می نگرم که چه ناامید و مأیوس اند؛ اما ناگاه ندایی که گوش های دور و نزدیک آن را می شنوند، آنان را به خود می آورد. این ندا بر مؤمنان رحمت است و بر کافران، عذاب و عقوبت.»

196. عبدالسلام بن صالح هروی: به ابوالحسن رضا(علیه السلام) عرض کردم: «نظرتان چیست درباره سخنی که از امام صادق(علیه السلام) نقل شده که فرموده اند: 'وقتی قائم(عجل الله تعالی فرجه الشریف) قیام کند، فرزندان قاتلان حسین(علیه السلام) را به جرم پدرانشان خواهد کشت؟'»

امام(علیه السلام) فرمودند: «چنین است که می گویند.»

پرسیدم: «در این صورت معنای آیه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»⁽¹⁾ (هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد.) چه خواهد بود؟!»

فرمودند: «خداوند در تمام گفته هایش صادق است؛ اما فرزندان قاتلان

ص: 151

حسین(علیه السلام) به اعمال پدرانشان خشنودند و به آن می بالند و هرکس به کاری راضی باشد، همانند کسی است که آن را انجام داده است. اگر کسی در مشرق عالم کشته شود و دیگری در مغرب عالم به این قتل رضایت دهد، وی نزد خداوند، شریک قاتل است. قائم(عجل الله تعالی فرجه الشریف) پس از قیام، آن فرزندان را که به جنایت پدرانشان خشنودند، خواهد کشت.»

گفتم: «قائم شما در آغاز قیام خود چه می کند؟»

فرمود: «نخست دستان بنی شیبه را که دزدان خانه خدا بودند، می بُرد.»

197. عبدالسلام بن صالح هروی: شنیدم که دعبل بن علی خزاعی می گوید:

قصیده ام را با این مطلع برای سرورم، علی بن موسی الرضا(علیه السلام) خواندم:

مدارس تفسیر و تبیین آیات الهی که از تلاوت نهی شده

و منزلگاه وحی که متروک و خالی از سکنه است

وقتی به این دو بیت رسیدم:

و قیام امامی که ناگزیر قیام خواهد کرد

و حرکتش را به نام خداوند و برکات او می آغازد

و در میان ما هر حقی را از باطل جدا می کند

و اعمال نیک و بد را جزا و پاداش می دهد،

امام(علیه السلام) به سختی گریستند و آنگاه سر به سوی من بلند کردند و فرمودند: «ای خزاعی، روح القدس با این دو بیت از زبان تو سخن گفته است. آیا می دانی این امام قائم(عجل الله تعالی فرجه الشریف) کیست و چه وقت قیام می کند؟!»

گفتم: «نه سرورم، نمی دانم. تنها شنیده ام امامی از شما اهل بیت(علیهم السلام)، علم قیام برمی افرازد و آلودگی های فساد و تباهی را از چهره زمین می زداید و

جهان را از عدل و داد آکنده می کند.»

فرمودند: «ای دعبل، پس از من، فرزندم محمد امام است و پس از او، فرزندش علی و بعد از او، فرزندش حسن و در پی حسن، فرزندش حجت قائم که در غیبتش منتظر است و به هنگام ظهورش، همگان فرمان بردار اویند. اگر تنها یک روز از عمر دنیا باقی مانده باشد، خداوند آن روز را چندان دراز می کند که حجت ما قیام کند و زمین را که از ستم و بیداد آکنده شده است، پر از عدل و داد کند. اما کی؟! این خبر دادن از هنگام ظهور است. پدرم از پدران بزرگوارشان، از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) برای من نقل کردند که به رسول خدا (صلی الله علیه و اله) گفته شد: 'قائم از نسل شما، کی ظهور خواهد کرد؟'

پیامبر (صلی الله علیه و اله) فرمودند: 'حکایت وقت ظهور، همچون وقت برپا شدن قیامت است که جز خداوند آن را به وقتش آشکار نمی کند. ظهور قائم، بر آسمان ها و زمین، امری عظیم و شکوهمند است و یک باره و ناگهان به سراغتان می آید.'

رجعت

198. مأمون گفت: «ای ابوالحسن، درباره رجعت چه می گویی؟»

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: «حقیقتی است. در امت های پیشین نیز سابقه داشته و قرآن نیز از آن سخن گفته است و رسول خدا (صلی الله علیه و اله) فرموده اند: 'هرچه در امت های گذشته رخ داده است، موبه مو در این امت نیز اتفاق خواهد افتاد. مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که از فرزندان من است، چون قیام کند، عیسی بن مریم (علیه السلام) فرود می آید و پشت سر وی نماز می گزارد. اسلام در آغاز

ص: 153

غریب بود و باز هم غریب خواهد شد. خوشا به حال غریبان!

گفته شد: 'ای رسول خدا(صلی الله علیه و اله)، پس از آن چه خواهد شد؟'

فرمودند: 'حق به اهل و جایگاه خود بازمی گردد.'

بعضی شاخصه های دین داری امامان (علیهم السلام)

200. امام رضا(علیه السلام) به مأمون عباسی نوشتند: «حقیقت ناب اسلام این است که معتقد باشی [این کارها] از جمله شاخصه های دین داری امامان(علیهم السلام) است: خودداری از امور شبهه ناک، پاک دامنی، راستی و درستی، پایداری و مجاهدت، امانت داری در حق نیکان و بدان، سجده طولانی، روزه داشتن و شب زنده داری، دوری از محرمات، انتظار صبورانه فرج، شکیبایی در مصائب و خوش رفتاری.»

رَدِّ بَرِّ غُلَاتٍ وَ مَفْوضَه

202. یاسر خادم: به امام رضا(علیه السلام) عرض کردم: «نظر شما درباره مسئله تفویض چیست؟»

فرمودند: «خدای تعالی کار دین خود را به پیامبرش(صلی الله علیه و اله) سپرده و فرموده است: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(1) (هرچه را پیامبر به شما دهد، به جان بپذیرید و از هرچه شما را بازدارد، دست بکشید)؛ اما کار آفرینش و روزی دادن را نه. پروردگار یکتا می فرماید: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»(2) (خداوند آفریدگار همه چیز است) و می فرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ

ص: 154

1- . حشر، 7

2- . رعد، 16

مَنْ يَفْعَلْ مِنْ دَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (1) (خداوند همان است که شما را آفرید و به شما روزی داد و آنگاه شما را می میراند و سپس زنده می کند؛ آیا هیچ یک از شریکان شما چیزی از این کارها انجام می دهند؟! پاک و منزّه و برتر است خداوند از آنچه شریک و همتای او قرار می دهند.)»

203. مأمون به امام رضا (علیه السلام) گفت: «به من رسیده است که جماعتی درباره شما غلو می کنند و سخن را از حد می گذرانند.»

فرمودند: «پدرم موسی بن جعفر (علیه السلام) از پدرانشان، و ایشان از رسول خدا (صلی الله علیه و اله) برای من روایت کردند که فرمودند: 'مرا بالاتر از حدی که حق من است، قرار ندهید؛ زیرا خداوند پیش از آنکه مرا رسول خویش کند، بنده خود خوانده است و در کتاب خود فرموده است: «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّاتَيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (2) (هیچ بشری را نرسد که خداوند به او کتاب و حکمت و پیامبری دهد و آنگاه او به مردم بگوید: به جای خداوند، بندگان من باشید؛ ولی [باید بگوید: [مردمی الهی باشید؛ چراکه شما کتاب خدا را تعلیم می دادید و درس می گرفتید و سزاوار نیست که به شما فرمان دهد فرشتگان و پیامبران را به خدایی گیرید. آیا شما پس از مسلمانی خود به کفر فرمان می دهید؟!]' علی (علیه السلام) فرموده اند: 'دو گروه درباره من هلاک شدند و مرا گناهی نیست؛ یکی دوست زیاده گو و افراطی و دیگر دشمن کم گوی و بی انصاف.' و

ص: 155

1- . روم، 40

2- . آل عمران، 79 و 80

من به درگاه خدا بیزاری می جویم از هرکس که درباره ما زیاده روی کند و ما را بالاتر از حدمان نشانند؛ همچون عیسی بن مریم (علیه السلام) که از نصارا برائت جست. خدای تعالی فرماید: «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُمْ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (1) (و یاد آور که خداوند به عیسی پسر مریم فرمود: آیا توبه مردم گفتمی که من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند پرستید؟! گفت: منزهی تو! مرا نسزد که چیزی را که حق من نیست، بگویم. اگر آن را گفته بودم، به یقین آن را می دانستی. آنچه در دل من است، می دانی و من آنچه در ذات توست، نمی دانم؛ زیرا تو داننده نهانی هابی. من به آنان نگفتم جز آنچه مرا بدان فرمان دادی که خدایی را که پروردگار من و پروردگار شماست، پرستید و تا در میان ایشان به سر می بردم، بر آنان گواه بودم و چون مرا نزد خود فرا بردی، تو خود مراقب آنان بودی و تو بر هر چیزی گواهی)، نیز می فرماید: «لَنْ يَسَّ تَنكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ» (2) (مسیح ابا و اکراه ندارد که بنده خدا باشد و فرشتگان مقرب نیز [همین گونه اند]) و می فرماید: «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَّا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ» (3) (و مسیح فرزند مریم، پیامبری بیش نبود که پیش از او نیز پیامبرانی آمده بودند و مادرش زنی بسیار راست کردار بود و هر دو

ص: 156

1- . مائده، 116 و 117

2- . نساء، 172

3- . مائده، 75

غذا می خوردند)؛ یعنی هر دو قضای حاجت می کردند. پس هرکس برای پیامبران (علیهم السلام) ربوبیت و برای امامان (علیهم السلام) ربوبیت یا نبوت و برای دیگران امامت ادعا کند، ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم و برائت می جوئیم.»

چهار. معاد

مرگ، نابودکننده لذت ها

204. امام رضا (علیه السلام) به نقل از پدران بزرگوارشان، از علی بن ابی طالب (علیه السلام) روایت کردند: شنیدم که رسول خدا (صلی الله علیه و اله) می فرمایند: «از نابودکننده لذت ها [یعنی مرگ] فراوان یاد کنید.»

205. امام رضا (علیه السلام) از پدرشان، موسی بن جعفر (علیهما السلام) نقل کرده اند: به حضرت صادق (علیه السلام) گفته شد: «مرگ را برای ما توصیف کنید.»

فرمودند: «مرگ برای مؤمن همچون خوشایندترین بویی است که استشمام می کند. از خوشی آن مدهوش می شود و خستگی و درد از وجودش رخت برمی بندد؛ اما برای کافر، مرگ چونان نیش افعی و عقرب، بلکه گزنده تر است.»

گفتند: «بعضی معتقدند مرگ از تکه تکه شدن با اره و مقراض و درهم کوبیده شدن با سنگ ها و از گردش سنگ آسیاب بر حلقه چشمان دردناک تر است.»

فرمودند: «برای بعضی کافران و بدکاران، این چنین است. آیا بعضی از این افراد را ندیده اید که این سختی ها را می کشند؟! و از این دشوارتر و بیچاره کننده تر، عذاب آخرت است که از عذاب دنیا فاجعه بارتر است.»

عرض شد: «پس چرا ما می بینیم بعضی کافران آسان جان می دهند و

در حال صحبت و خندیدن و سخن گفتن از دنیا می روند و برخی مؤمنان نیز چنین حالتی دارند؛ ولی مؤمنان و کافرانی هم به هنگام مدهوشی مرگ، دچار این شداید می شوند؟!»

فرمودند: «آسودگی مؤمن در آن هنگام، پاداش زودرس است و سختی هایی که متحمل می شود، مایه پاک شدن از گناهان است تا پاک و بی گناه به آخرت درآید و بی هیچ مانعی، سزاوار پاداش ابدی شود.

اما مرگ آسان برای کافر از آن روست که اجر نیکی های دنیایی خود را به طور کامل دریافت کند و در حالی وارد آخرت شود که جز آنچه موجب عذاب اوست، برای او باقی نمانده باشد و سختی جان کندن برای او، طلیعه عذاب الهی است؛ چراکه خداوند عدل مطلق است و ستم نمی کند.»

206. ابوالحسن رضا(علیه السلام):

«تو در سرایی زندگی می کنی که زمانی محدود دارد

و در آن تنها کار کسی که عمل و عبادتی کند، پذیرفته می شود

آیا نمی نگری که مرگ آن را از همه سو در بر گرفته است

و در آن امیدها و آرزوها بی سرانجام و بر باد است؟!»

در پی آنچه خواهش نفس توست، به گناه می شتابی؛

اما توبه را امید داری که در آینده بدان موفق شوی

در حالی که مرگ ناگهان آدمی را درمی یابد

این نمی تواند روش انسان دوراندیش و خردمند باشد»

حالت های قبر و قیامت

207. امام رضا(علیه السلام) به مأمون عباسی نوشتند: «مسلمان باید به عذاب قبر و آمدن منکر و نکیر و برانگیخته شدن پس از مرگ و وجود میزان و صراط

ص: 158

208. و فرمودند: «دهشت انگیزترین موقعیت ها برای انسان، سه جاست: روزی که زاده می شود و از شکم مادرش بیرون می آید و دنیا را می بیند و روزی که می میرد و آخرت و اهلش را به چشم می نگرد و روزی که زنده و برانگیخته می شود و چیزهایی را مشاهده می کند که در دنیا ندیده است.»

خداوند در این سه موقعیت عظیم بر جناب یحیی (علیه السلام) سلام و تحیت نثار کرده و وحشتش را فرونشانده و فرموده است: «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» (1) (سلام بر او در آن روز که زاده شد و روزی که جان می دهد و هنگامی که زنده برانگیخته می شود) و عیسی فرزند مریم نیز در این سه موقعیت، بر خود سلام فرستاده و سلامت خواسته است: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» (2) (و درود و سلام بر من، روزی که زاده شدم و روزی که بمیرم و روزی که زنده برانگیخته شوم.)»

بهشت و جهنم

209. امام رضا (علیه السلام) به مأمون نوشتند:

«خداوند مؤمنی را که وعده بهشت به او داده است، به جهنم نمی برد و کافری را که به آتش جاودان تهدید کرده است، از آتش به در نمی آورد و گناه شرک به خود را نمی آمرزد و کمتر از آن را برای هر که بخواهد، می آمرزد. گنهکاران موحد در آتش نمی مانند و از آن بیرون می آیند و شفاعت در حق آنان روا می شود.»

ص: 159

1- . مریم، 15

2- . مریم، 33

210. امام رضا(علیه السلام) به مأمون عباسی نوشتند: «آنگاه وضوست؛ چنان که خداوند در کتابش فرمان داده است: شستن صورت و دو دست از آرنج و مسح سر و پاها یک مرتبه.»

فلسفه وضو

211. و در پاسخ به پرسش های محمدبن سنان مرقوم داشتند: «وضو، که باید برای آن صورت و دست ها را شست و سر و پا را مسح کشید، فلسفه اش این است که انسان به هنگام نماز با تمام اعضا و جوارح ظاهری خود در پیشگاه خدای تعالی و روبه او برپا می ایستد و فرشتگان نویسنده و باکرامت را ملاقات می کند. شستن صورت برای سجده و فروتنی است و شستن دست ها برای آن است که در قنوت آن ها را روبه خداوند برمی گرداند و اظهار رغبت و بیم و توجه به معبود می کند و مسح کردن سر و پاها از آن روست که این دو عضو در همه حالت ها مکشوف و برهنه اند و آن مایه از خضوع و توجه که در صورت و دست هاست، در آن ها نیست.»

212. و فرمودند: «اگر کسی بپرسد چرا مردم به وضو مأمور شده اند و نماز با آن آغاز می شود، در پاسخ او گفته می شود که تا بنده هنگام ایستادن در پیشگاه خداوند جبار و در هنگام مناجات با او، پاکیزه باشد و فرمان بر

دستورهای او، بی هیچ گونه پلیدی و ناپاکی؛ افزون بر این، وضو کسالت و خواب آلودگی را از بین می برد و قلب را برای ایستادن در حضور خدای جبار، صاف و زلال می کند.

و اگر کسی بپرسد چرا در وضو فقط صورت و دست ها را باید شست و سر و پاها را مسح کرد، گفته می شود: ' زیرا وقتی انسان در برابر خداوند جبار می ایستد، آن اعضا و جوارح را آشکار می کند که در وضو به کار می آیند و با آن ها نماز به جای می آورد؛ با صورتش سجده و خضوع می کند و با دستش می طلبد و بیم و رغبت و توجه نشان می دهد و عبادت می کند و با سر، رویه قبله رکوع و سجده می گزارد و با پاها می نشیند و بر می خیزد. '

و اگر کسی بپرسد چرا باید صورت و دست ها را شست و مسح، تنها بر سر و پاهاست و چرا شستن همه یا مسح کردن همه واجب نشده است، پاسخ داده می شود: ' این جهات مختلف دارد: اول. مهم ترین و برترین شکل عبادت، رکوع و سجده است و این دو با صورت و دستان انجام می شود و نه با سر و پاها.

دوم. مردم نمی توانند همیشه سر و پاها را بشویند و این کار در سرما و سفر و بیماری و ساعت های گوناگون روز و شب بر آنان دشوار است؛ اما شستن صورت و دستان آسان تر و کم هزینه تر از شستن سر و پاهاست. واجبات الهی در حد کم توان ترین مردم سالم مقرر شده و آنگاه به قوی و ضعیف تعمیم داده شده است.

سوم. سر و پاها به خاطر وجود کفش و کلاه و عمامه و مانند آن، همانند صورت و دست ها، همیشه ظاهر و آشکار نیستند. ' «

213. و در پاسخ پرسش های محمدبن سنان نوشتند: «علت غسل جنابت پاکیزگی است تا انسان خود را از آلودگی و پیامدهای ناخوشایند جنابت تطهیر کند؛ اما شستن همه بدن در این غسل برای آن است که جنابت از تمام بدن سرچشمه می گیرد و بیرون می ریزد، بنابراین انسان باید تمام بدنش را شست و شو دهد و علت آسان گیری در خروج ادرار و مدفوع آن است که موارد آن نسبت به جنابت بیشتر و همیشگی تر است، پس به خاطر بسیاری [دفعات] و مشقت زابودن و بی اختیار و بی شهوت بودن دفع، در آن به وضو پسندیده شده است؛ اما جنابت جز به لذت بردن و با اختیار شخص و اقدام کردن او محقق نمی شود.»

فلسفه غسل عید فطر و عید قربان و جمعه

214. و در پاسخ به محمدبن سنان نوشتند: «... علت غسل عید فطر و عید قربان و جمعه و مانند آن، این است که بنده با انجام آن ها پروردگارش را بزرگ می دارد و به خداوند کریم و باعظمت روی می کند و آمرزش می طلبد تا عید برای او روزی معروف و بااهمیت به شمار رود که در آن گرد هم می آیند و یاد خدای تعالی می کنند. این غسل قرار داده شده است برای بزرگداشت و برتری آن روز بر دیگر روزها و افزون شدن نافلة ها و عبادت ها، و این غسل مقرر شده است تا طهارت و پاکی ای باشد از جمعه ای تا جمعه دیگر.»

غسل های مستحب

215. و به مأمون عباسی نوشتند: «غسل روز جمعه، مستحب و سنت است و نیز غسل عیدین و غسل ورود به مکه و مدینه و غسل زیارت و غسل احرام

و غسل نخستین شب ماه رمضان و شب هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم این ماه. این ها غسل های مستحب اند.»

فلسفه غسل میت

216. و در پاسخ پرسش های محمدبن سنان مرقوم داشتند: «... درباره علت غسل میت باید گفت که او با این غسل پاک می شود و از آلودگی های مربوط به بیماری ها و عوامل دیگر تطهیر می یابد. او با فرشتگان دیدار می کند و با اهل آخرت ملازم و همراه می شود؛

پس مستحب و نیکوست که هنگام حضور در پیشگاه خداوند و دیدار با پاکان و تماس متقابل با ایشان، طاهر و پاکیزه باشد و با این حالت، به خداوند رو کند و مطلوب و مورد شفاعت قرار گیرد.

دیگر اینکه به هنگام مردن، منی ای که شخص از آن آفریده شده است، از وی بیرون می ریزد و جنب می شود؛ پس این غسل برای آن است.

اما اینکه غسل دهنده و لمس کننده مرده باید غسل کند، علتش پاک شدن از چرک و پلیدی میت است؛ زیرا وقتی روح از بدن شخص به در می رود، بیشتر آفت ها در بدنش باقی می ماند؛ از این رو پس از تماس با او باید تطهیر کرد و وی را نیز پاکیزه کرد.»

کفن کردن میت

217. و فرمودند: «... اگر کسی بپرسد چرا باید مرده را کفن کنند، گفته می شود تا با بدنی پاک به دیدار پروردگارش برود و عورتش بر حاملان و دفن کنندگان جنازه آشکار نشود، مردم بعضی حالت های ناپسند و زشتی بدن و بدبویی او را درنیابند و انسان بر اثر نگرستن بسیار به چنین منظره

پر عیب و آفتی، سنگ دل نشود.

دیگر اینکه این کار برای زنده ها مطلوب تر است و باعث می شود دوستان میت، از او بیزار نشوند و یاد و محبتش را به فراموشی نسپارند و چنان نشود که در حفظ میراث و عمل به وصیت و سفارش های واجب یا مستحب او کوتاهی کنند.»

نماز میت

218. و فرمودند: «... اگر کسی پرسد چرا نماز میت را بدون وضو جایز می دانید، پاسخ داده می شود که چون رکوع و سجده ندارد و چیزی جز دعا و درخواست نیست و روشن است که دعا کردن به درگاه خداوند و طلب حاجت از او، در هر حالتی ممکن است. وضو تنها برای نمازی واجب است که رکوع و سجده دارد.

اگر کسی پرسد در این صورت چرا مردم باید نماز میت بخوانند، گفته می شود که تا برای او شفاعت کنند و از خداوند برایش آمرزش بخواهند؛ چون میت در آن ساعت بیش از هر زمان دیگر به شفاعت و دعا و طلب آمرزش نیازمند است.

اگر کسی بگوید چرا در نماز میت پنج تکبیر قرار داده شده است و نه چهار یا شش تکبیر، گفته می شود که این پنج تکبیر، از پنج نماز واجب در شبانه روز گرفته شده است.

اگر کسی پرسد چرا این نماز، رکوع یا سجده ندارد، پاسخ این است که چون نماز میت تنها برای شفاعت خواستن در حق بنده ای است که از آنچه بر جای گذاشته، دستش کوتاه شده است و به آنچه از پیش فرستد، نیازمند است.»

219. حسن بن نصر: از امام رضا(علیه السلام) پرسیدم: «علت چیست که بر میت پنج تکبیر گفته می شود؟»

فرمودند: «می گویند از پنج نماز واجب روزانه گرفته شده و این ظاهر حدیث است؛ اما از جهت دیگر، خداوند پنج فریضه نماز و زکات و روزه و حج و ولایت را بر مردمان واجب کرده و مقرر داشته است که به ملاحظه هر فریضه، یک تکبیر بر میت گفته شود. هرکس ولایت اهل بیت(علیهم السلام) را پذیرفته باشد، پنج تکبیر دارد و هرکس نپذیرفته باشد، چهار تکبیر؛ از این رو شما پنج تکبیر می گوید و مخالفان شما چهار تکبیر.»

خاک سپاری میت

220. و فرمودند: «... اگر کسی سؤال کند که چرا باید میت را به خاک سپرد، گفته می شود تا مردم فاسدشدن پیکر و بدمنظری بدن و بدبویی جسمش را درنیابند و زنده ها از بوی تعفن و آفت ها و گندیدگی که عارض وی می شود، زیان و آزار نبینند و از چشم دوستان و دشمنان پوشیده بماند تا دشمنان نکوهش نکنند و دوستان آزرده خاطر نشوند.»

221. و به مأمون عباسی نوشتند: «مرده را باید از طرف پاها، به قبر سرازیر کنند و این کار را به آرامی و مدارا انجام دهند.»

دو. نماز

حکمت امر به نماز

222. امام رضا(علیه السلام): «نماز، تقرب بخش هر انسان پرهیزکار به خداست.»

ص: 165

223. و فرمودند: «... اگر کسی بپرسد که چرا مردم به نماز دستور داده شده اند، گفته می شود زیرا در نماز اعتراف به ربوبیت خداوند نهاده شده و این به صلاح عموم انسان هاست؛ چون این اعتراف یعنی کوتاه کردن دست معبودهای دیگر و حضور در پیشگاه خداوند جبار، در نهایت خواری و فروتنی و خشوع و اعتراف و درخواست آمرزش گناهان گذشته و نهادن پیشانی بر زمین در هر روز و شب، تا اینکه بنده پیوسته به یاد خدای تعالی باشد و او را فراموش نکند و در محضر او سرافکننده و ترسان و بی مقدار و خواهان و مشتاق افزونی دین و دنیای خود باشد؛ بیش از این، در نماز نفرت و انزجار از فساد و تباهی نهفته است. نماز در هر روز و شب بر آدمی مقرر شده است تا مدبر امور و پروردگار و آفریدگار خویش را از یاد نبرد و به خودخواهی و سرمستی و نافرمانی دچار نشود. از سوی دیگر، بودن در مسیر اطاعت آفریدگار و قیام به وظایف بندگی در پیشگاه پروردگار مانعی برای آدمی در برابر گناهان و سدی استوار در مقابل انواع فساد است.»

نماز اول وقت

224. و به مأمون عباسی مرقوم داشتند: «نماز در اول وقت ارزش و فضیلت بیشتری دارد.»

قسمت اذان

225. امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) فرمودند: «اگر کسی بپرسد چرا مردم به اذان مأمور شده اند، پاسخ داده می شود که علت های بسیار دارد؛ از جمله اینکه اذان یاد آورنده فراموش کاران و تنبه بخش غافلان و اعلام کننده وقت است برای آن که نمی داند و به کاری جز نماز سرگرم شده است. دیگر

اینکه اذان فراخوان بندگان است به عبادت آفریدگار، و برانگیزاننده آنان است به نماز، و نشانهٔ اعتراف آنان به یگانگی خداوند محسوب می شود. نماز آشکارکنندهٔ ایمان و جلادهندهٔ اسلام و به یادآورندهٔ نماز برای کسی است که آن را فراموش کرده است. مؤذن را به این دلیل مؤذن می گویند که به نماز فرامی خواند.

اگر کسی پرسد چرا در اذان الله اکبر پیش از لااله الاالله گفته می شود، پاسخ این است که خداوند خواسته است اذان با یاد و نام او آغاز شود و چون نام خدای تعالی در تکبیر، کلمهٔ اول و در تهلیل، کلمهٔ پایانی است، خداوند اذان را با جمله ای آغاز کرده است که نام الله در آغاز آن است، نه در پایان.

اگر کسی پرسد چرا فرازهای اذان، دو تا دو تاست، گفته می شود یکی اینکه تکرار و تأکیدی در گوش شنوندگان است که اگر از یکی غافل شدند، دیگری را بشنوند و دیگر اینکه چون نماز دو رکعت دو رکعت است، اذان نیز دو بار دو بار تشریح شده است.

اگر کسی بگوید چرا الله اکبر در آغاز اذان چهار بار گفته می شود، پاسخ این است که چون اذان یک دفعه و بدون کلامی آغاز می شود که از پیش شنونده را متوجه کند، این تکرار، تبه و هشدار است که شنوندگان به ادامهٔ اذان گوش فرادهند.

اگر کسی پرسد چرا پس از الله اکبر گواهی به توحید و رسالت مقرر شده است، گفته می شود زیرا نخستین و مهم ترین مرتبهٔ ایمان، توحید و اعتراف به وحدانیت خداوند و آنگاه اعتراف به رسالت پیامبر (صلی الله علیه و اله) است و اینکه اطاعت و معرفت خداوند و رسولش به یکدیگر مقرون و پیوسته اند و اساس ایمان، جز گواهی دادن به این حقیقت نیست؛ به همین سبب

شهادتین در اذان لحاظ شده است، همچنان که در موارد حقوقی دیگر نیز دو شهادت و گواهی لازم است. پس هرگاه بنده به یگانگی خدای تعالی و به رسالت پیامبر (صلی الله علیه و اله) اعتراف کند، در واقع به همه ایمان اعتراف کرده است؛ چراکه بنیاد ایمان بر اقرار به خدا و رسول اوست.

اگر کسی پرسد چرا پس از شهادتین، به نماز دعوت شده است، گفته می شود زیرا اذان در اصل به خاطر اهمیت نماز، تشریح شده و فراخوانی به نماز است؛ از این رو این دعوت در میان اذان قرار گرفته است و مؤذن پیش از آن، چهار تکبیر و دو شهادت می گوید و پس از آن، چهار فراز دیگر که عبارت اند از: 'دو بار حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ که برانگیختن به نیکی و رستگاری است و دو بار حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ که دعوت به نماز به عنوان بهترین کار و ایجاد شوق به انجام و ادای آن است. آنگاه مؤذن دو بار ندای اَللَّهُ أَكْبَرُ و دو بار بانگ لَإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ سر می دهد و چهار فراز پس از حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ را کامل می کند تا کلامش همچنان که با اَللَّهُ آغاز شده است، با گفتن اَللَّهُ نیز به انجام برسد.

اگر کسی پرسد چرا اذان با لَإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ پایان می یابد و نه با اَللَّهُ أَكْبَرُ، گفته می شود چون کلمه آخر در تهلیل اَللَّهُ است و خداوند خواسته است اذان با نام او پایان یابد؛ همچنان که آغاز شده است.

اگر کسی پرسد چرا خداوند در اذان به جای لَإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، سُبْحَانَ اللَّهِ یا اَلْحَمْدُ لِلَّهِ را قرار نداده است که اَللَّهُ در هر دو، واژه پایانی است، در پاسخ گفته می شود زیرا لَإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفتن، اعتراف به یگانگی و وحدانیت خداوند و بی اعتبار دانستن معبودهای غیر خداست و این نخستین و برترین مرتبه ایمان محسوب می شود و از تسبیح و تحمید مهم تر است.»

226. و فرمودند: «... اگر کسی پرسد چرا انسان به هنگام گفتن **اللَّهُ أَكْبَرُ** دست ها را بالا می برد، گفته می شود چون این کار، نوعی اظهار خاکساری و دل بریدن از غیر خدا و فروتنی در برابر پروردگار است و خدای بلندمرتبه دوست داشته است بنده به هنگام یادکرد او، خاکسار و بریده از غیر و فروتن باشد. دیگر اینکه بالا بردن دستان، زمینه ساز به ذهن آوردن نیت و توجه قلبی به نماز و اذکار آن است.»

چرا هر قرائت نماز، با سوره حمد آغاز می شود؟

227. امام رضا(علیه السلام) به مأمون عباسی نوشتند: «بلند و آشکار گفتن **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** در همه نمازها، سنت است.»

228. علی بن موسی الرضا(علیه السلام) فرمودند: «... اگر کسی پرسد چرا در هر قرائت نماز، سوره حمد خوانده می شود و نه سوره های دیگر، پاسخ این است که در هیچ جای قرآن و سخنان دیگر، به اندازه سوره حمد، پرمایه ترین خیرات و اندیشه های حکمت الهی یک جا جمع نشده است. توضیح آنکه:

الْحَمْدُ لِلَّهِ، بیان و ادای شکری است که خدای تعالی بر بندگانش لازم کرده و سپاس گفتن خداست که بنده را توفیق خیرات و خوبی ها عنایت فرموده است.

رَبِّ الْعَالَمِينَ، حمد و ستایش خداوند و اعتراف به آفریدگاری و فرمان روایی او بر تمام هستی هاست.

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، جلب رحمت الهی و یادکرد نعمت های ظاهری و باطنی خداوند در حق همه آفریدگان است.

مالک یوم الدین، اعتراف به رستاخیز و بازگشت و محاسبه اعمال

و کيفر و پاداش است و اينکه فرمان روايي و مالکيت آن جهان، همچون اين جهان، از آن خداوند بلندمرتبه است.

إِيَّاكَ نَعْبُدُ، گرايش و تقرب به خدای تعالی و اظهار بندگی و عمل خالصانه برای اوست.

وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، خواستن توفيق روزافزون بر عبادت پروردگار و تداوم آن در زندگی به پاس نعمت هایی است که خداوند به انسان بخشیده و آگاهی هایی که عطا کرده است.

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، یعنی هدایت جستن از خداوند در فهم ادب و آیین او و تمسک به ريسمان الهی و درخواست شناخت بیش ازپیش پروردگار و به عظمت و شکوه او واقف تر شدن.

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ، تأکیدی است بر دعا و درخواست و خواهش بنده وار و نیز یادکرد نعمت ها و دهش های پیشین خداوند در حق دوستدارانش که اکنون نمازگزار، همانند آن را از خدا می خواهد.

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ، پناه بردن به خدای تعالی است که مبادا در زمره دشمنان و بی خدایان و خوارشمرندگان مقام پروردگار و دستورهای او قرار گیرد.

وَلَا الضَّالِّينَ، باز هم توسل به ذات پاک الهی است که مبادا جزو گمراهانی باشد که بدون شناخت و معرفت، از راه خدا منحرف شده اند و به گمان خویش، کار درست و نیکویی کرده اند. بی گمان در این سوره خیرات جامع و آموزه های حکیمانه ای در باب دنیا و آخرت گرد آمده است که در هیچ سخن و سوره دیگری وجود ندارد.»

229. و فرمودند: «... اگر کسی بپرسد چرا در رکوع و سجده باید تسبیح گفت، پاسخ او چنین است که این چند علت دارد: یکی اینکه بنده در حالی که سرشار از فروتنی و خشوع و بندگی و بی رغبتی به دنیا و بیچارگی و تذلل و تواضع و نزدیکی به پروردگار است، او را تقدیس و ستایش و تسبیح و فرمان بری کند و بزرگ بدارد و آفریدگار و روزی دهنده خویش را سپاسگزار باشد و افکار و خیالات و آرزوها، توجهش را به غیر خدا نگرداند...».

سجده شکر

230. ابوالحسن رضا(علیه السلام) به سلیمان بن حفص مروزی نوشتند: «در سجده شکر، صد بار بگو شُکراً و اگر خواستی، بگو عَفْواً».

231. حسن بن علی بن فضال: امام رضا(علیه السلام) فرمودند: «سجده شکر خداوند، پس از هر نماز واجب، در واقع شکر و یادکرد توفیقی است که خدا در انجام نماز به بنده خود داده است. کمترین ذکر در این سجده، آن است که سه بار بگوید: شُکراً لِلَّهِ.»

گفتم: «معنای این ذکر چیست؟» فرمودند: «یعنی این سجده من، بابت شکر خدای تعالی است که مرا به خدمتگزاری خویش و انجام واجباتش موفق کرده است. شکر و سپاس موجب افزونی است؛ پس اگر در نماز نقص و کاستی ای باشد که با نوافل جبران نشود، با این سجده کامل می شود.»

232. امام رضا(علیه السلام): «نزدیک ترین حالت انسان به

خدای تعالی در سجده است؛ همان که فرمود: «وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ»⁽¹⁾ (سجده کن و نزدیک آی.)»

فضیلت نماز جماعت

233. امام رضا(علیه السلام) به مأمون عباسی نوشتند: «فضیلت نماز جماعت، بیست و چهار برابر نماز فرد است.»

234. و فرمودند: «اگر کسی پرسد فلسفه نماز جماعت چیست، گفته می شود برای این است: اول. اخلاص و یکتاپرستی و اسلام و عبادت خداوند جز به صورت آشکار و بی پرده و روشن ابراز نشود؛ چراکه این اعلان، حجت و نشانه توحید خدای تعالی بر ساکنان شرق و غرب عالم است؛ دوم. انسان منافق و سبک شمرنده نماز، آنچه را اعتراف کرده، به ظاهر مسلمانی و مراقبت خود، به جای آورد؛ سوم. گواهی دادن مردم به اسلام یکدیگر ممکن شود؛ چهارم. نماز جماعت زمینه مساعدی است برای نیکوکاری و تقوا و پرهیز از بسیاری گناهان و منهیات خدای تعالی.»

235. و به مأمون عباسی نوشتند: «نماز مستحب را به جماعت خواندن جایز نیست؛ چون این کار، بدعت است و هر بدعتی، گمراهی و هر گمراهی، سرانجامش آتش است.»

نماز شب

236. امام رضا(علیه السلام) درباره این آیه «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ»⁽²⁾ (و گوشه گیری و رهبانیتی را که از پیش خود

ص: 172

1- . علق، 19

2- . حدید، 27

برساختند، ما بر آنان مقرر نکردیم؛ جز آنکه برای رسیدن به خشنودی خداوند چنین کردند)، فرمودند: «منظور نماز شب است.»

237. و به مأمون عباسی نوشتند: «... اگر کسی بی‌رسد چرا مسافر و بیمار می‌تواند نماز شب را در آغاز شب بخواند، گفته می‌شود که چون مسافر کار و اشتغالاتی دارد و بیمار، ضعیف و ناتوان است. حال برای اینکه نماز شب از دستشان نرود، آن را در اول شب می‌خوانند تا بیمار به استراحت خود برسد و مسافر به کار و تدارک مقدمات سفر پردازد.»

نماز جمعه

238. و فرمودند: «اگر کسی پرسید چرا نماز ظهر جمعه، با امام دو رکعت است و بدون امام چهار رکعت، گفته می‌شود به چند دلیل: اول. مردم از دوردست‌ها به نماز جمعه می‌آیند و خدای تعالی دوست دارد به خاطر سختی‌ای که متحمل می‌شوند، بر آنان سهل و آسان بگیرد؛ دوم. امام مردم را برای خطبه نگه می‌دارد و آنان باید منتظر نماز باشند. هرکس منتظر نماز باشد، در نمازی به حکم نماز تمام واقع است؛ سوم. نماز با امام، تام‌ترین و کامل‌ترین نماز است، به خاطر علم و دانش دینی و عدالت و برتری او بر دیگران؛ چهارم. جمعه روز عید است و نماز عید، دو رکعت است و با وجود این، شکسته نیست؛ چون دو خطبه دارد.»

اگر کسی پرسد که خطبه برای چیست، گفته می‌شود که نماز جمعه یک گردهمایی عمومی است و خداوند خواسته است این بهانه‌ای باشد که امام مردم را موعظه کند و به طاعت خدا برانگیزاند و از معصیت بیم دهد و به مصالح دنیا و آخرت آگاهشان کند و به آنان خبر دهد که در حوزه حکومتش بر او چه گذشته و آنان را به اوضاع و شرایطی که سود و زیانشان

نماز مسافر

239. امام رضا(علیه السلام) به مأمون عباسی نوشتند: «اگر کسی پرسد چرا نماز در سفر شکسته می شود، پاسخ آن است که در آغاز تنها ده رکعت نماز در شبانه روز واجب شده بود و آنگاه هفت رکعت دیگر بر آن افزوده شد. پس خداوند آن زیاده را بر مسافر بیخشد و تخفیف داد، به خاطر رنج ها و مشکلات سفر و مشغولیات شخصی و مسائل سفر و اقامت، تا از کارهای ضروری خود بازماند. این رحمت و لطف خدای تعالی در حق مسافر است.»

نماز آیات

240. و به مأمون نوشتند: «... اگر کسی پرسید چرا برای خورشیدگرفتگی نماز وضع شده است، گفته می شود چون این حادثه، آیتی از آیات الهی است و کسی نمی داند سرانجامش رحمت است یا عذاب؛ از این رو پیامبر(صلی الله علیه و اله) دوست داشتند امتشان در چنین لحظه هایی به آفریدگار و خدای مهربان خود پناهنده شوند تا شر و بدی این واقعه را از آنان بردارد و از پیامدهای ناخوشایند آن در امانشان دارد؛ همچنان که با قوم یونس(علیه السلام) چنین کرد، پس از آنکه به درگاه پروردگارشان تضرع و زاری کردند.

اگر کسی پرسد چرا در نماز آیات ده رکوع است، گفته می شود نخستین نمازی که حکمش از آسمان به زمین فرود آمد، دو رکعت برای شبانه روز بود که ده رکوع داشت و تمام آن ده رکوع، در این نماز جمع شده است. دلیل قرارگرفتن سجده در نماز آیات این است که هر نماز دارای

رکوع، باید سجده نیز داشته باشد؛ دلیل دیگر اینکه بندگان نماز خود را با سجده خشوع و افتادگی در برابر پروردگارشان به پایان برند. اما وضع چهار سجده در نماز، از این روست که هر نماز که کمتر از چهار سجده داشته باشد، اصلاً نماز نیست؛ چون کمترین تعداد سجده واجب در هر نماز، چهار سجده است.

اگر کسی پرسد چرا به جای رکوع، سجده افزوده نشد، گفته می شود چون اولاً نماز ایستاده، افضل از نماز نشسته است. ثانیاً انسان ایستاده، گرفتگی و باز شدن خورشید را می بیند؛ اما در حال سجده نمی تواند ببیند.»

نماز با انگشتر عقیق

241. امام رضا(علیه السلام) به نقل از پدرانشان، از علی بن ابی طالب(علیه السلام) فرمودند: «روزی رسول خدا(صلی الله علیه و اله) در حالی که انگشتری با عقیق یمانی در دست داشتند، به جمع ما وارد شدند و با ما نماز گزارند و آنگاه انگشتر عقیق خود را به من دادند و فرمودند: 'علی جان، این انگشتر را به دست راست کن و با آن نماز به جای آور. آیا نمی دانی که یک نماز با انگشتر عقیق، هفتاد نماز محسوب می شود؟ این انگشتر تسبیح می گوید و استغفار می کند و پاداش آن برای صاحبش خواهد بود، و عصمت و توفیق با خداست.»

سه. زکات

فلسفه زکات

242. و به مأمون نوشتند: «در هر دویت درهم، پنج درهم زکات واجب است و در کمتر از آن واجب نیست. تا یک سال بر مال زکاتی نگذرد،

ص: 175

زکات آن واجب نمی شود. زکات را به غیر شیعه امامی و کسی که در زمره معروفان به تشیع نیست، نمی توان داد. گندم و جو و خرما و مویز چون به پنج وسق (1)

رسید، یک دهم آن را باید به عنوان زکات پرداخت. زکات فطره بر هر فرد، کوچک و بزرگ، آزاد و برده، مردوزن، واجب است. از گندم و جو و خرما و مویز، هر نفر یک صاع که چهار مُد (2) است. پرداخت زکات فطره به غیر شیعه امامی جایز نیست.»

243. امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در پاسخ پرسش های محمد بن سنان نوشتند: «زکات برای تأمین خوراک بینوایان و حفظ دارایی توانگران وضع شده است؛ چون خدای تعالی تن درستان را به سرپرستی امور زمین گیران و مبتلایان مکلف کرده و فرموده است: «لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ» (3) (به یقین در رابطه با اموال و جان های خود آزموده خواهید شد)، در اموالتان، به پرداختن زکات و در جان هایتان، با عادت دادن خود به صبر و شکیبایی؛ افزون بر این، زکات به جای آوردن شکر نعمت های خداوند و امید زیادت داشتن است؛ نیز در آن ارزش هایی چون شفقت بر ضعیفان و توجه مهربانانه به مسکینان و برانگیختن بندگان به مواسات و هم دردی با مستمندان و تقویت و اعانت آنان در انجام امور و تکالیف دینی نهفته است و این بینوایان و تهی دستان، خود پند و اندرزی برای توانگران اند که با مشاهده حال و روز آنان، به وضع رقت بار فقیران آخرت پی ببرند و این انگیزه در آنان ایجاد شود که آنچه را خداوند در اختیارشان نهاده و به آنان عطا کرده است، شکر گویند و خدا را به دعا و تضرع بخوانند و بترسند از روزی که آنان نیز در بسیاری از امور همچون پرداخت زکات و صدقات و

ص: 176

1- هر وسق، شصت صاع و هر صاع چهار مُد است.

2- هر مُد 750 گرم است.

3- آل عمران، 186

دستگیری از خویشان و انجام خیرات، همچون مستمندان و نیازمندان شوند و کار و خدمتی از ایشان برنیاید.»

چهار. روزه

فضیلت ماه رمضان

244. مولایمان علی بن موسی الرضا(علیه السلام) فرموده اند: «... اگر کسی بپرسد چرا روزه در ماه رمضان قرار داده شده است و نه در ماه های دیگر، گفته می شود زیرا ماه رمضان، ماه نزول قرآن است و در آن، میان حق و باطل جدایی و تمایز افکنده شده است؛ چنان که

خدای تعالی فرموده: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ» (1) (ماه رمضان که قرآن در آن فرو فرستاده شده است. [قرآن] کتابی است که راهبر مردم و دربردارنده دلایل آشکار و جدایی حق از باطل است.) در این ماه به محمد(صلی الله علیه و اله) وحی شد و در آن، شب قدری است که از هزار ماه ارزشمندتر است و در آن شب، هر کار محکم و استواری فیصله داده می شود. ماه رمضان آغاز سال است و هر خیر و شر و سود و زیان و رزق و مدت عمری، در آن مقدر می شود؛ از این رو به آن شب، شب قدر گفته می شود.»

245. امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) از پدران بزرگوارشان، به نقل از علی(علیه السلام) و ایشان از رسول خدا(صلی الله علیه و اله) فرمایش کردند: «ماه رمضان به حق ماه باعظمتی است. خداوند در این ماه، بر خیرات و خوبی ها می افزاید و بدی ها و گناهان را می زداید و مراتب انسانی را بالا می برد.»

ص: 177

هرکس در این ماه چیزی صدقه بدهد، خدایش می آمرزد و هرکس به زیردستان خود احسان کند، خدایش می آمرزد و هرکس خوش اخلاقی ورزد، خدایش می آمرزد و هرکس از بستگان خود دستگیری کند، خدایش می آمرزد.

این ماه شما همچون دیگر ماه ها نیست. این ماه چون به شما روی کند، با برکت و رحمت روی می آورد و چون بگذرد، با آمرزش گناهان به شما پشت می کند و می رود. این ماهی است که خوبی ها در آن دوچندان می شود و نیکوکاری ها مقبول می افتد. هرکس در این ماه، تنها برای خدا دو رکعت نماز مستحب بخواند، خدایش می آمرزد.

تیره بخت ترین انسان کسی است که این ماه بر او بگذرد و گناهانش را نبخشایند؛ در نتیجه روزی که نکوکاران با دریافت جوایز پروردگار کریم خود به سعادت و رستگاری می رسند، او تهی دست و زیان کار می ماند.»

فلسفه روزه

246. و فرمودند: «... اگر کسی پرسد چرا مردم به روزه امر شده اند، گفته می شود تا درد تشنگی و گرسنگی را بچشند و به فقر و نداری آخرت راه برند و تا روزه دار خشوع و خواری و مسکنت بیابد و پاداش بیند و به حساب خداوند، تحمل سختی کند و حق شناس شود و بر آزار گرسنگی و عطش بردباری کند و آنگاه سزاوار اجر و پاداش الهی شود. روزه چیرگی شهوات را درهم می شکند و اندرزدهنده امروز و آماده کننده انسان برای انجام تکالیف و رهنمودی برای آینده و آخرت است تا روزه داران بفهمند تشنگی و گرسنگی در دنیا با مردمان نیازمند و خاک نشین چه می کند؛ پس حقوقی را که خداوند در اموالشان برای آنان واجب کرده است، به جای آورند و بپردازند.

ص: 178

اگر کسی بپرسد چرا فقط باید ماه رمضان را روزه بدارند و نه کمتر و نه بیشتر، گفته می شود زیرا روزه این ماه در توان همه بندگان است، قوی باشند یا ضعیف، و خداوند احکامش را تنها به ملاحظه حال بیشترین مردم و توان عمومی واجب می کند. پس ضعیفان را رخصت داده است که به همان مقدار بسنده کنند و قویان را به روزه بیشتر برانگیخته و تشویق کرده است. حال اگر به کمتر از ماه رمضان مصلحتشان تأمین می شد، از روزه ها می کاست و اگر به بیش از آن نیاز داشتند، بر آن می افزود.»

247. امام رضا(علیه السلام) به مأمون نوشتند: «روزه ماه رمضان واجب است. با دیدن هلال روزه آغاز می شود و با دیدن هلال به پایان می رسد.»

248. و به مأمون نوشتند: «هرگاه نمازت شکسته بود، باید افطار کنی و هرکس افطار نکند، روزه اش در سفر کافی نخواهد بود و باید قضا کند؛ چون در سفر روزه ای بر او واجب نبوده است.»

روز عید فطر

249. و فرمودند: «... اگر کسی بپرسد چرا روز فطر را عید گذاشته اند، گفته می شود تا فرصتی باشد برای گردهمایی مسلمانان که جمع شوند و خود را در معرض رحمت خدای تعالی قرار دهند و او را به پاس نعمت روزه، حمد و ستایش گویند. روز فطر، روز عید و روز اجتماع و روز روزه گشودن و روز زکات و روز اشتیاق و روز زاری به درگاه پروردگار است. دیگر اینکه روز فطر، نخستین روز سال است و خوردن و آشامیدن در آن رواست؛ چون نزد حق باوران، ماه رمضان اولین ماه سال است و خداوند دوست دارد بندگان در این روز، اجتماع کنند و به حمد و ستایش و تقدیس او پردازند.»

اگر کسی بگوید چرا تکبیرهای این نماز بیش از دیگر نمازهاست، گفته

می شود زیرا تکبیر در نماز عید فطر، چیزی جز بزرگداشت مقام پروردگار و نکوداشت و ستایش او در برابر نعمت هدایت و تن درستی نیست؛ همچنان که خود فرموده است: «وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (1) (تا شمار روزه ها را کامل کنید و خداوند را که هدایتان کرده است، به بزرگی یاد آورید و بستایید؛ باشد که سپاس گوید.)»

روزه های مستحب

250. و فرمودند: «... و اگر کسی پرسد چرا روزه سنت و مستحب مقرر شده است، گفته می شود تا روزه واجب با آن تکمیل شود.

اگر کسی پرسد چرا خداوند در هر ماه سه روز و در هر ده روز، یک روزه مستحب قرار داده است، گفته می شود چون خدای تعالی می فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» (2) (هرکس کار نیکی به جای آورد، ده برابر آن پاداش دارد)؛ بنابراین هرکس در هر ده روز، یک روزه بگیرد، چنان است که تمام عمر را روزه داشته است؛ همچنان که سلمان فارسی 6 گفت: 'روزه سه روز در هر ماه، روزه تمام عمر است؛ پس هرکس بیرون از عمر خود روز دیگری یافت، آن را روزه بدارد.'

اگر کسی پرسد چرا روزه پنجشنبه اول و آخر ماه و چهارشنبه وسط، سنت شده است، گفته می شود که اما پنجشنبه، طبق گفته امام صادق (علیه السلام) است که فرموده اند: 'در هر پنجشنبه اعمال بندگان بر خدای تعالی عرضه می شود. من دوست دارم کار بنده، در حال روزه بر خداوند عرضه شود.'

اگر کسی پرسد آخرین پنجشنبه برای چیست، گفته می شود

ص: 180

1- . بقره، 185

2- . انعام، 160

زیرا بی گمان عرضه شدن اعمال هشت روز انسان با وجود روزه، بهتر و بافضیلت تر از عرضه اعمال دو روز در حال روزه است؛ اما علت استحباب روزه در چهارشنبه وسط ماه آن است که امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «در این روز بود که خداوند آتش را آفرید و اقوام گذشته در چنین روزی نابود شدند و آن، روزِ شومِ مستمرّ است. من دوست می دارم انسان با روزه خود، شومی این روز را دفع و دور کند.»

روزه ماه رجب

251. و فرمودند: «هرکس به امید پاداش الهی، نخستین روز ماه رجب را روزه بگیرد، بهشت بر او لازم شود و هرکس روز نیمه آن را روزه بدارد، به اندازه مردم دو قبیله ربیع و مضر را شفاعت تواند کرد و هرکس آخرین روز ماه را روزه باشد، خداوند او را از شهریاران بهشت قرار می دهد و شفاعتش را در حق پدر و مادر و فرزندان و خواهر و برادر و عمه و عمو و خاله و دایی و خویشان و دوستان و همسایگانش پذیرا می شود؛ اگرچه در میان آن ها کسی سزاوار آتش باشد.»

روزه ماه شعبان

252. و فرمودند: «هرکس در طلب ثواب خداوند، یک روز از ماه شعبان را روزه بگیرد، به بهشت رود و هرکس در هر روز آن، هفتاد بار از خداوند آمرزش بخواهد، خدا در روز قیامت او را با پیامبر (صلی الله علیه و اله) محشور می کند و تکریم الهی ملازم او خواهد بود و هرکس در شعبان چیزی به اندازه تکه ای خرما تصدق کند، خداوند پیکرش را به آتش نسوزاند و هرکس سه روز از این ماه را روزه بدارد و آن را به روزه ماه رمضان بیوندد، خداوند روزه دو ماه

پی در پی را برایش ثبت می کند.»

253. به نقل از پدران بزرگوارشان، از علی بن ابی طالب (علیه السلام) روایت کرده اند: «روش رسول خدا (صلی الله علیه و اله) این بود که با آمدن ماه شعبان، سه روز نخست و سه روز وسط و سه روز از پایان آن ماه را روزه می داشتند و دو روز مانده به ماه رمضان را روزه نمی گرفتند و آنگاه روزه واجب را آغاز می کردند.»

پنج. حج خانه خدا

فلسفه حج

254. امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام): «... اگر کسی بپرسد چرا مردم باید حج بگذارند، گفته می شود که علت وجوب حج، کوچ کردن به سوی خداوند و زیادت طلبیدن و بیرون شدن از آلودگی های گناه است و اینکه انسان از گذشته ناصواب خود روی برگرداند و همه چیز را از نو آغاز کند. فایده دیگر حج، هزینه کردن اموال و به زحمت افتادن بدن ها و ممنوعیت از شهوات و لذت ها و نزدیکی به خدای تعالی و اظهار فروتنی و افتادگی و انکسار در برابر پروردگار و رهسپار کوی دوست شدن در گرما و سرما و در حال امنیت و ناامنی و بیم خطر است، به گونه ای خستگی ناپذیر و پیوسته.

حج تأمین منافع تمام انسان ها و ایجاد شوق و رغبت به خداوند و ترس از عظمت او را در خود دارد. آدمی در حج سنگ دلی و گستاخی نفس و بی یاد خدا بودن و ناامیدی و بی عملی را از خود دور می کند و رسیدگی به حقوق دیگران و خودداری از فساد نفس را بر خویشتن ضروری می داند. مصالح و منفعت تمام انسان ها در غرب و شرق گیتی در خشکی ها و دریاها، حج گزار باشند یا نباشند، همه در گرو انجام مراسم حج است، از بازرگان

ص: 182

و واردکننده و فروشنده و خریدار و کاسب، تا مستمند و چاروادار و نیازمند؛ نیز تأمین مایحتاج مردم اطراف مکه و محل های ممکن برای اجتماع حاجیان وابسته به برگزاری مراسم حج است، تا همگان بهره های خویش را دریابند؛ افزون بر این، پیگیری مسائل دینی و نقل روایات امامان (علیهم السلام) به هر گوشه و ناحیه ای نیز از فواید بزرگ حج است. همچنان که خدای تعالی می فرماید: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (1) (پس چرا از هر گروه ایشان عده ای رهسپار نمی شوند که در دین، آگاهی و بصیرت یابند و چون نزد قوم خود بازگردند، آنان را بیم دهند؟ باشد که بترسند و خودداری کنند) و تا منافع خویش را دریابند.

اگر کسی بپرسد چرا هنگام حج، دهه نخست ذی حجه است، گفته می شود چون خداوند دوست دارد در ایام تشریق (2)

با اعمال حج پرستش شود. در این روزها بود که فرشتگان برای نخستین بار حج گزاردند و بیت الله را طواف کردند. پس خداوند مقرر فرموده است که این تا قیامت سنت و هنگام گزاردن حج باشد. پیامبران، یعنی آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (علیهم السلام) و نیز دیگر انبیای الهی هم در این زمان حج به جای آوردند و این تا قیامت میان فرزندان ایشان یک سنت و قانون باقی ماند.

علت احرام

255. و فرمودند: «اگر کسی بپرسد چرا مردم باید احرام ببندند، گفته

ص: 183

1- . توبه، 122

2- . روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه.

می شود برای اینکه پیش از ورود به حرم خدای تعالی و فضای امن آن، تسلیم و فروتن باشند و به چیزی از جلوه های دنیا و زینت ها و لذت های آن، سرگرم و مشغول نشوند و با همه وجود خود و با تلاش و جدیت تمام به کاری پردازند که قصد آن دارند و بدان روی کرده اند؛ افزون بر این، حج گزاران با احرام بستن، خدای تعالی و خانه اش را بزرگ می دارند و خویشان را به هنگام توجه به خداوند و کوچیدن به سوی او، ذلیل و بی مقدار می نمایند. امیدوار به پاداش

الهی و ترسان از عذاب او و با اظهار درماندگی و عجز و افتادگی، به سوی معبود خویش ره می سپارند و به او روی می کنند و صلی الله علی محمد وآله وسلم.»

لیک گفتن در حج

256. سلیمان بن جعفر: از ابوالحسن رضا(علیه السلام) درباره لیک گفتن و علت آن پرسیدم که فرمودند: «وقتی مردم جامه احرام بر تن می کنند، خداوند بزرگ آنان را ندا می دهد و می فرماید: 'بندگان من، همچنان که شما برای من احرام بسته اید، من نیز بی گمان آتش را بر شما حرام کرده ام.' و آنان در پاسخ این ندای نویدبخش الهی می گویند: 'لیک، اللهم لیک.'»

علت طواف

257. امام رضا(علیه السلام) در پاسخ پرسش های محمد بن سنان نوشتند: «علت وجوب طواف کعبه آن است که خدای تعالی به فرشتگان فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» (1) (من در زمین خلیفه و جانشینی

ص: 184

خواهم گماشت. گفتند: آیا کسی را در آن می گماری که تباهی می کند و خون ها می ریزد؛ در حالی که ما تو را با سپاس، به پاکی می ستاییم و تقدیس می کنیم)، فرشتگان از این پاسخ دادن خود در برابر خداوند شرمنده شدند و به عرش پناه بردند و آمرزش خواستند؛ از این رو خدای متعال می خواست که مردم به عبادت فرشتگان او را بپرستند، پس در آسمان چهارم در برابر عرش، خانه ای به نام ضراح بنا کرد و آنگاه در برابر ضراح، در آسمان دنیا خانه ای به نام المعمور بنیان نهاد و پس از آن، در برابر بیت المعمور، روی زمین کعبه را ساخت و آدم(علیه السلام) را به طواف کردن آن مأموریت داد. آدم(علیه السلام) کعبه را طواف کرد و خداوند توبه اش پذیرفت و این عمل تا قیامت در میان بنی آدم مرسوم و معمول شد.»

258. احمد بن موسی بن سعد: به هنگام طواف با ابوالحسن رضا(علیه السلام) همراه شدم. چون به مقابل «رکن یمانی» رسیدیم، امام(علیه السلام) ایستادند و دستانشان را به دعا بلند کردند و عرضه داشتند: «خداوندا، ای دارنده عافیت، ای آفریننده عافیت، ای روزی کننده عافیت، ای بخشنده عافیت، ای منت گذارنده به عافیت و ای افزون دهنده عافیت به من و تمامی بندگان! ای رحمان و ای رحیم دنیا و آخرت! بر محمد و خاندان محمد درود فرست و در دنیا و آخرت به ما عافیت و دوام و کمال و شکر عافیت ارزانی کن، ای مهربان ترین مهربانان.»

فلسفه چندزنی و تک شوهری

259. امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در پاسخ پرسش های محمدبن سنان نوشتند: «علت اینکه مرد می تواند تا چهار همسر داشته باشد، ولی ازدواج با بیش از یک مرد بر زن حرام است، این است که هرگاه مردی چهار زن بگیرد، همه فرزندان، از هر زنی که باشند، به او منسوب اند؛ اما زن اگر دو شوهر یا بیشتر داشته باشد، دانسته نمی شود که فرزند از کدام یک است. شوهران در نکاح و آمیزش با زن مشترک اند و در این صورت، انساب و ارث و آموزه های شریعت، از اساس باطل می شود.»

وجوب مهریه بر مرد

260. و در پاسخ محمدبن سنان نوشتند: «علت وضع مهریه که مردان باید پردازند و نه زنان، برای آن است که هزینه زندگی زن بر عهده شوهر است. دیگر اینکه زن فروشنده خویش است و مرد خریدار او و هیچ فروشی بدون بها و قیمت و هیچ خریدی بدون پرداخت آن قیمت ممکن نیست؛ از سوی دیگر زنان برای واردشدن به معاملات روزانه و تجارت و کسب درآمد، با موانع و محظورات درونی و بیرونی بسیاری مواجهند. البته علت های فراوان دیگر نیز وجود دارد.»

حرمت زنا

261. و در پاسخ محمدبن سنان نوشتند: «خداوند زناکردن را حرام کرد، به خاطر پیامدهای فسادانگیز آن، همچون آدم کشی و ازبین رفتن نسب ها

و روابط خویشاوندی و بی تربیت ماندن بچه ها و اختلال در مواریث و مفاسد دیگری از این دست.

علت اینکه باید تازیانه را هرچه محکم تر بر بدن زناکار نواخت، آن است که وی با بدن خود زنا کرده و همه پیکرش از آن خوشی و لذت یافته است؛ پس تازیانه برای وی کیفر است و برای دیگران، درس عبرت. زنا از بزرگ ترین جنایات هاست.»

علت تحریم هم جنس بازی

262. و در پاسخ محمدبن سنان مرقوم داشتند: «علت حرام شدن هم جنس بازی مردان و زنان، به طبیعت بدنی و روانی مرد و زن بازمی گردد [که هریک دیگری را می طلبد، نه هم جنس خود را]. دیگر اینکه هم جنس بازی برافتادن نسل انسان و به هم ریختگی امور زندگی و خرابی دنیا را در پی دارد.»

نگاه به موی زنان

263. و در پاسخ محمدبن سنان نوشتند: «نگریستن به موی زنان شوهردار و زنان دیگر حرام شده است؛ زیرا نتیجه آن برانگیخته شدن مردان و در پی آن، بروز بی بندوباری و انجام کارهای حرام و ناشایست است. نگاه کردن به جاهای دیگر بدن زن همچون موها نیز همین حکم را دارد؛ مگر زنانی که در این سخن خدای تعالی استثنا شده اند: «وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ»⁽¹⁾ (و بر زنان ازکارافتاده ای که دیگر امید زناشویی ندارند، گناهی نیست

ص: 187

که پوشش خود را کنار نهند؛ بی آنکه زینت خود را بنمایانند.) منظور از پوشش، چادر و روسری است. پس نگرستن به چنین زنانی مانع ندارد.»

احکام نوزادان

264. امام رضا(علیه السلام) به مأمون عباسی نوشتند: «عقیقه کردن برای نوزاد لازم است؛ همچنین نام گذاری و تراشیدن سر در روز هفتم و صدقه دادن طلا یا نقره به قدر موهایش، دختر باشد یا پسر، [انجام شود]. ختنه کردن، سنتی واجب برای مردان است [که در روز هفتم باید انجام شود].» (علیه السلام) [1]

هفت. جهاد

وجوب جهاد

265. امام رضا(علیه السلام) به مأمون عباسی نوشتند: «جهاد با حضور پیشوای عادل، واجب است و هرکس به خاطر حفظ اموال خود کشته شود، شهید به شمار می رود. در زمان و سرزمین تقیه، حتی یک تن از کافران و ناصبی ها را نباید کشت؛ مگر اینکه قاتل باشد و در پی تبهکاری و فساد برود. این جواز نیز در صورتی است که درباره خود و اصحاب و بستگان احساس ترس و خطر نکنی. تقیه کردن در زمان و موقعیت تقیه واجب است و هرکس برای دورکردن ظلم و ستم از خود، از روی تقیه سوگند بخورد، شکستن آن گناه نیست و کفاره ندارد.»

حرمت گریختن از حمله دشمن

266. امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در پاسخ به پرسش های محمدبن سنان

ص: 188

مرقوم داشتند: «خداوند گریختن از میدان جهاد را حرام فرموده است؛ زیرا این کار باعث سستی و سهل انگاری در دین و بی ارزش شدن کار پیامبران و پیشوایان عادل و یاری نکردن آنان در برابر دشمنان است و این برای گریختگان، عذاب و کیفر به دنبال دارد که با فرار خود عملاً دعوت پیامبران به اعتراف به ربوبیت و آشکارکردن عدالت و ستم نکردن و خشکاندن ریشه های فساد را نادیده گرفته اند و انکار کرده اند و این البته دشمنان را در برابر مسلمانان گستاخ تر می کند و در آن، اسارت و کشتار و تباه شدن دین خدا و مفاسد بسیار دیگر است.»

کفر پس از ایمان

267. و در پاسخ محمدبن سنان نوشتند: «و خداوند حرام فرمود که کسانی پس از هجرت، به عربیت جاهلی خود بازگردند که این به معنای بازگشتن از دین و حمایت نکردن رسولان و حجت های الهی است و فساد و بی اعتبارشدن حقوق انسانی را سبب می شود؛ نه اینکه سکونت در بادیه، به خودی خود، حرام باشد. همچنین اگر کسی دین را به درستی دریافت و شناخت، نباید با جاهلان و کسانی که از ناحیه آن ها بر دین و ایمان خود می ترسد، نشست و برخاست و زندگی کند؛ زیرا در این صورت تضمینی وجود ندارد که شخص، علم و معرفت خود را زیر پا نگذارد و همچون مردم نادان و بی اعتقاد رفتار نکند و در عمل، دچار افراط و زیاده روی نشود.»

هشت. امر به معروف و نهی از منکر

268. امام رضا(علیه السلام) به مأمون نوشتند: «امر به معروف و نهی از منکر دو واجب اند؛ در صورتی که زمینه فراهم باشد و جان انسان در خطر نباشد.»

وجوب دوستی و دشمنی، تنها برای خدا

269. امام رضا(علیه السلام) به مأمون عباسی نوشتند: «دوستی و محبت با دوستان خدا و نیز دشمنی با دشمنان خدا و بیزاری جستن از آنان و از پیشوایانشان واجب است.»

بیزاری از ستم کنندگان در حق خاندان محمد(صلی الله علیه و اله)

270. و به مأمون نوشتند: «[بیزاری جستن از این افراد واجب است:]

اول. کسانی که در حق آل محمد(علیهم السلام) جفا کردند، همان هایی که به اخراج ایشان از شهر و دیار خویش همت گماشتند و ستم بر آنان را معمول داشتند و شیوه پیامبرشان را دگرگون کردند؛

دو. اظهار بیزاری از پیمان شکنان و جورپیشگان و منحرفانی مفروض است که حجاب حرمت رسول خدا(صلی الله علیه و اله) را دریدند و بیعت امام خود را شکستند و آن زن را از خانه به در آوردند و با امیر مؤمنان(علیه السلام) به جنگ پرداختند و شیعیان متقی و پرهیزکار را، که رحمت خدا بر آنان باد، کشتند؛

سوم. بیزاری جستن از کسی واجب است که نیکان را تبعید و آواره کرد و طردشدگان و ملعونان را پناه داد و اموال مسلمانان را در میان توانگران به گردش درآورد و بی خردانی چون معاویه و عمرو بن عاص را که هر دو نفرین شده رسول خدا(صلی الله علیه و اله) بودند، به کار گماشت؛

چهارم. بیزاری از هواداران بنی امیه و کسانی که با امیر مؤمنان(علیه السلام) کارزار کردند و انصار و مهاجران و برجستگان و راستان سابق در اسلام را به شهادت رساندند، [بر عهده شیعیان است]؛

پنجم. بیزاری از قدرت طلبان شورا و از ابوموسی اشعری و هم پیمانانش واجب است، «الَّذِينَ صَلَّوْا سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صَدَقَاتِنَا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا» (1) (همان ها که سعی و تلاششان در زندگی دنیا تباه شده است و خود می پندارند که نیکوکارند. آنان اند که به آیات پروردگارشان [و به ولایت امیر مؤمنان (علیه السلام)] و دیدار خدا کافر شدند [که او را بی قبول امامت علی (علیه السلام) ملاقات کردند]؛ پس کارهایشان تباه و بی اعتبار شد و از این رو در قیامت میزانی برای آنان برپا نخواهیم کرد) و آنان سگان اهل دوزخ اند؛

ششم. اظهار نفرت و بیزاری از آن بت ها و ازلام که پیشوایان گمراهی و راهبران جفاکاری اند، واجب است، از همه آنان، از اولین و آخرینشان؛

هفتم. بیزاری از کسانی [بر شیعیان فرض است] که به پی کنندگان ناقه صالح، آن نگون بخت ترین انسان ها، می مانستند و نیز از پیروان و حامیان ایشان.

و دوستی کردن با امیر مؤمنان (علیه السلام) و تمام کسانی ضروری است که در راه پیامبرشان (صلی الله علیه و اله) گام زدند و چیزی از آموزه های وی را تغییر ندادند و چیز دیگر به جای آن نیاوردند، همچون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفه بن یمان و ابوالهیثم بن تیّهان و سهل بن حنیف و عباد بن صامت و ابویوب انصاری و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و ابوسعید خُدَری و امثال ایشان که خدا از آنان خشنود باشد و رحمت خداوند نثارشان باد.»

ص: 191

271. و به مأمون نوشتند: «و دوستی و همبستگی با پیروان و هواداران و هم حزبان اهل بیت (علیهم السلام) که به راهبری ایشان هدایت یافته اند و مسلک و مرام آل محمد (صلی الله علیه و اله) را دنبال می کنند، که خداوند از همه شان خرسند باد، واجب است.»

ده. دادوستدها

فلسفه حرمت ربا

272. امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در پاسخ به پرسش های محمد بن سنان مرقوم داشتند: «علت حرام شدن ربا نهی الهی است؛ چراکه ربا اموال را تباه می کند. وقتی انسان یک درهم را به دو درهم بخرد، در حالی که قیمت یک درهم همان یک درهم است، ارزش دو درهم باطل شده و نادیده گرفته شده است؛ پس معامله ربوی در همه حال، هم برای خریدار و هم برای فروشنده، خسارت محض است. خداوند ربا را به خاطر فسادی که در اموال و سرمایه ها پدید می آورد، حرام کرده است؛ همچنان که فرموده است اموال شخص سفیه و کم خرد را تا وقتی که رشد عقلی و معیشتی در او دیده شود، در اختیار وی نگذارند؛ چون بیم آن است که آن ها را تباه کند، به همین علت خداوند ربا و خرید و فروش مستقیم یک درهم به دو درهم را حرام کرد.

راز تحریم ربا پس از دانسته شدن حکم و دلیل، آن است که در صورت ربا، یک حکم معلوم الحرمه، کوچک شمرده شده است و این کار، پس از بیان و تحریم الهی، گناه کبیره است و جز استخفاف و بی اهمیت انگاشتن

حرام شرعی چیز دیگری نیست و چنین بی ارزش کردنی، زمینه ساز ورود به کفر است.

اما فلسفه حرمت ربای قرضی، از بین رفتن کار خیر و تلف شدن سرمایه ها و گرایش مردم به سود و قرض ندادن و ادا نکردن حقوق واجب و به نیکی ها نپرداختن است و این همه، فساد و شیوع ستم و نابودی اموال را در پی دارد.»

خوردن مال یتیم

273. و در پاسخ محمدبن سنان نوشتند: «خداوند خوردن ظالمانه و ناحق مال یتیم را حرام کرده است؛ به علت های فراوانی که همه موجب فساد است: نخست اینکه چون آدمی مال یتیم را به ستم بخورد، به کشتن او کمک کرده است؛ زیرا یتیم بی نیاز نیست و نمی تواند زندگی خود را سروسامان دهد و راه به کار خود نمی برد و کسی را ندارد که همچون پدر و مادر به او برسند، پس اگر کسی مال او را بخورد، چنان است که او را کشته و به فقر و بیچارگی کشانده است؛ افزون بر این، خداوند مردمان را از پیامدهای ناگوار این کار ترسانده و برای آن در این آیه، کیفر مشخص کرده است: «وَلْيُنْخَسِ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ» (1) (کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود بر جای نهند، از آینده آنان بیم دارند، باید [از ستم در حق یتیمان مردم نیز] بترسند؛ پس باید از خداوند پروا کنند.) علت دیگر، سخن ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) است که فرموده اند: 'خداوند برای خوردن مال یتیم، دو کیفر قرار داده است: کیفری در دنیا و کیفری در آخرت؛ پس علت تحریم خوردن مال یتیم،

ص: 193

تداوم زندگی یتیم و بر سرپاماندن اوست و اینکه فرزندان کسانی که مال یتیمان در دست آنان است، از چنین سرنوشتی (که اموالشان خورده شود) به سلامت مانند؛ زیرا خداوند چنین کیفری را یادآور شده است. ' دیگر اینکه چون یتیم به حد رشد و کفایت برسد، درصدد انتقام بر می آید و کار به انزجار و دشمنی و کینه ورزی و نابودی یکدیگر می انجامد.»

یازده. خوردنی ها و نوشیدنی ها

آنچه به نام غیر خدا کشته شود

274. امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در پاسخ به پرسش های محمدبن سنان نوشتند: «خداوند حیوانی را که به نام غیر خدا کشته شده باشد، حرام کرده است؛ زیرا بر مردم واجب فرموده به یگانگی اش اعتراف کنند و هنگام کشتن حیوانات حلال گوشت، نام او ببرند تا میان آنچه مایهٔ تقرب به خداست و آنچه پرستش شیاطین و بت هاست، همسانی نباشد؛ چون در بردن نام خدا، اعتراف به ربوبیت و توحید نهاده شده و در نام بردن از غیر خدا، شرک و تقرب به آن غیر. پس یاد خدا و گفتن بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ در هنگام کشتن حیوان، نقطهٔ تمایز حلال و حرام الهی است.

خداوند همهٔ پرندگان شکاری و وحوش را که مردار و گوشت انسان و مدفوع و مانند آن می خورند، حرام کرده است. خدای تعالی نشانه هایی برای تشخیص وحوش و پرندگان حلال از حرام قرار داده است؛ همچنان که پدرم(علیه السلام) فرموده اند: 'هر حیوان وحشی و درنده که دندان نیش دارد و هر پرندهٔ چنگال دار حرام است و هر پرندهٔ دارای سنگدان، حلال گوشت است. ' فرق دیگر میان پرندهٔ حلال گوشت و حرام گوشت آن است که

پدرم (علیه السلام) فرمودند: آن پرنده را که در پرواز، یک سره بال می زند، بخور و آن را که بیشتر بال هایش بی حرکت است، از گوشتش نخور. «

حرمت گوشت خوک

275. و در پاسخ محمدبن سنان مرقوم داشتند: «خداوند خوردن گوشت خوک را حرام کرده؛ چون زشت و بدمنظر است و خدای تعالی آن را مایهٔ پند و عبرت و بیم بندگان و نشان چیزهایی قرار داده است که به صورت این حیوان مسخ شده اند؛ علت دیگر اینکه غذایش بدترین و پلیدترین نجاسات است و به علت های فراوان دیگر.»

فلسفه تحریم شراب

276. امام رضا (علیه السلام) به مأمون عباسی نوشتند: «از نمونه های حقیقت ناب اسلام، یکی حرمت شراب و خمر و حرمت هر مایع مست کننده است، اندک باشد یا زیاد. هر چیزی که بسیارش مستی آور باشد، اندک آن نیز حرام است و انسان مضطر و ناچار نیز نباید شراب بنوشد؛ چراکه او را می کشد.»

277. ابوالحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام): «خداوند خوردن خمر را حرام کرده است؛ چون در آن فساد بسیار قرار دارد و عقل و فکر شراب خوار را به هم می ریزد و او را به انکار خداوند و دروغ بستن به او و رسولان الهی وامی دارد؛ همچنین فسادهای دیگر در آن است، همچون آدم کشی و تهمت جنسی و زنا و پروانکردن از هیچ گناه و مانند آن، از این رو حکم کردیم که هر نوشیدنی مست کننده ای حرام مسلم باشد؛ چون آثار و پیامدهای آن، همان آثار و تبعات خوردن خمر است؛ پس هرکس به خدا و روز قیامت ایمان دارد و از ولایت ما برخوردار است و دوستی ما را ادعا می کند، باید

از آن و از هر مست کننده دیگری پرهیزد. بی گمان هیچ گاه میان ما و شراب خوار هیچ پرده امانی وجود نخواهد داشت.»

278. امام رضا(علیه السلام): «خدای تعالی هیچ پیامبری را به رسالت برنینگیخت؛ مگر اینکه خمر را حرام می دانست و معترف بود که خداوند هرچه بخواهد، می کند.»

دوازده. قضاوت

حرمت دزدی

279. و در پاسخ محمدبن سنان نوشتند: «علت حرام بودن دزدی آن است که اگر جایز باشد، باعث فساد و ازبین رفتن اموال و قتل و خون ریزی می شود. دزدی، غصب کردن اموال، آدم کشی و نزاع و به یکدیگر حسادت ورزیدن را به دنبال دارد و به رکود در معامله و صناعات و کسب و کار منجر می شود. اینکه هرکس هر مالی را بخواهد، به دست آورد، به این معنی است که همه در مالی که با کوشش فردی به دست آمده است، حق برابر داشته باشند.»

علت قطع کردن دست راست دزد

280. و در پاسخ محمدبن سنان مرقوم داشتند: «علت بریدن انگشتان دست راست دزد این است که وی با دست راست کار انجام داده که مهم ترین و سودمندترین و کارآمدترین عضو بدن اوست؛ پس بریدن آن، کیفر دزدی و مایه پند و عبرت برای دیگران است تا در پی دزدی و ربودن ظالمانه اموال مردم نباشند؛ علت دیگر این است که بیشتر دزدی ها با

حرمت غضب

281. و در پاسخ محمدبن سنان نوشتند: «... غضب کردن اموال و دارایی دیگران و برداشتن آن بدون مجوز شرعی، حرام شده است؛ زیرا انواع فساد و آفت های فردی و اجتماعی بر آن مترتب می شود و فساد چون به نابودی و تباهی می انجامد، حرام است و مفسد دیگری نیز در این باب وجود دارد.»

شهادت در زنا

282. و در پاسخ محمدبن سنان مرقوم داشتند: «علت لزوم چهار شهادت در زنا و کافی بودن دو شهادت در دیگر حقوق، سخت گیری در اجرای حد بر زن و مرد همسر دار است؛ زیرا در آن، سنگسار و کشتن است و شهادت باید دوچندان و دقیق تر باشد، چون نتیجه چنین عملی، کشتن و بی نسب شدن فرزندان و تباهی میراث است.»

آدم کشی

283. و در پاسخ محمدبن سنان نوشتند: «خداوند قتل و آدم کشی را حرام کرده است؛ چون اگر حلال می شد، زندگی مردم به تباهی می کشید و نابودی و هرج و مرج و نابسامانی به بار می آمد.»

چرا زن نصف مرد ارث می برد؟

284. امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در پاسخ به پرسش های محمدبن سنان نوشتند: «علت اینکه زنان، نیم مردان ارث می برند، این است که زن چون ازدواج کند، مالی می ستاند، اما مرد مالی می دهد؛ از این رو سهم و درآمد مردان افزون شده است. علت دیگر که به مرد دو برابر زن ارث داده می شود، این است که زن اگر نیازی داشته باشد، عیال و نان خور مرد قلمداد می شود و وی باید او را سرپرستی کند و نفقه اش را بپردازد؛ اما زن تأمین کننده نیازهای مرد نیست و در صورت احتیاج، درباره نفقه وی هیچ مسئولیتی ندارد. بدین خاطر خداوند مردان را افزون تر بخشیده است و دلیل دیگر این سخن خدای تعالی است که فرموده: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»⁽¹⁾ (مردان سرپرست زنان اند؛ بدان روی که خداوند برخی را بر بعض دیگر برتری داده و به این دلیل که مردان از اموال خود می بخشند.)»

ص: 198

285. ابوالحسن امام رضا(علیه السلام): «آدم سخاوتمند از غذای مردم می خورد تا از غذایش بخورند و انسان بخیل از غذای مردم نمی خورد تا از غذایش نخورند.»

دنیای بی وفا

286. به نقل از جد بزرگوارشان امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: «هرگاه دنیا به کسی روی کند، خوبی های دیگران را به او می بخشد و چون به او پشت کند، خوبی های خودش را نیز از او می گیرد.»

مؤمن راستین

287. و فرمودند: «مؤمن به راستی مؤمن نخواهد بود؛ مگر اینکه سه ویژگی در او باشد: سنتی از پروردگارش و سنتی از پیامبرش و سنتی از امامش. سنت پروردگارش، رازپوشی است. خدای تعالی فرموده است: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» (1) (غیب و نهان را می داند. پس هیچ کس را بر غیب خود آگاه نکند؛ مگر پیامبری را که از او خشنود باشد)؛ اما سنت پیامبرش سازگاری و مدارا با مردم است. خداوند پیامبرش محمد(صلی الله علیه و اله) را به مدارا با مردم فرمان داده و فرموده است:

ص: 199

«خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (1) (گذشت پیشه کن و به نیکی فرمان بده و از نادانان روی بگردان)؛ اما سنت امامش شکیبایی در سختی ها و گرفتاری هاست. خدای تعالی می فرماید: «وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ» (2) (و شکیبایان در سختی ها و تنگ دستی ها.)»

سکوت فقیهانه

288. و فرمودند: «از جمله نشانه های انسان فقیه، بردباری و دانش و خاموشی است. سکوت دری از درهای حکمت است و محبت و علاقه می آورد و راهنما به هر خیری است.»

دوست و دشمن حقیقی

289. و فرمایش کردند: «دوست حقیقی هرکس خرد او و دشمنش نادانی اوست.»

آزم و ایمان

290. و فرمودند: «شرم و حیا از ایمان است.»

پیشامدهای پندآموز یک پیامبر

291. و فرمودند: «خداوند به یکی از پیامبرانش وحی فرستاد که صبحگاهان با نخستین چیزی که رویه رو شدی، آن را بخور و دومی را بپوشان و سومی را بپذیر و چهارمی را ناامید نکن و از پنجمی بگریز. بامداد فردا به راه افتاد

ص: 200

1- . اعراف، 199

2- . بقره، 177

و نخست با کوهی سیاه و بزرگ مواجه شد. ایستاد و گفت: 'پروردگارم فرموده است این را بخورم!' پس حیران شد و پیش خود گفت: 'پروردگار شوکت مند من هرگز مرا به کاری که توانش را ندارم، فرمان نمی دهد.' آنگاه به سوی کوه رفت تا آن را بخورد. هر گام که نزدیک می شد، کوه کوچک تر می شد. تا وقتی به آن رسید، دید لقمه ای است. آن را خورد و از هر غذایی، لذیذترش یافت؛ پس به راه خود ادامه داد و تشتی از طلا دید. گفت: 'پروردگارم فرمان داده است این را پنهان کنم.' گودالی کند و تشت را در آن نهاد و روی آن خاک ریخت و گذشت. چون پشت سر خود را نگریست، تشت نمایان شده بود. گفت: 'کاری را کردم که پروردگارم دستور داده بود.' در ادامه راه، چشمش به پرنده ای افتاد که باز شکاری در پی اش بود. پرنده بالای سر پیامبر شروع به چرخیدن کرد. پیامبر گفت: 'پروردگارم فرموده است این را بپذیرم.' پس آستین خود را گشود و پرنده داخل آن شد. باز شکاری گفت: 'صید مرا گرفتی که چند روز است دنبالش می کنم.' پیامبر با خود گفت: 'پروردگارم فرمایش کرده است این را ناامید نکنم.' پس پاره ای از ران خود جدا کرد و به سوی باز انداخت. آنگاه به راه افتاد و در مسیر، به گوشت متعفن و کرم زده مرداری رسید. گفت: 'پروردگارم فرموده است از آن بگریزم.' پس گریخت و به خانه اش بازگشت. شب در خواب دید که گویا به او می گویند: 'تو به آنچه دستور یافته بودی، عمل کردی. آیا دانستی حقیقتش چه بود؟' گفت: 'نه.' گفته شد: 'آن کوه نماد خشم انسان بود که وقتی غضبناک می شود، خود را نمی بیند و از شدت و بزرگی خشم، قدر و ارزش خود را فراموش می کند. پس هرگاه خویشتن داری کند و قدر خود را بشناسد و غضبش آرام گیرد، نتیجه اش چنان لقمه پاک و خوش مزه ای است که می خورد. اما تشت طلا عمل صالح بنده است که چون آن را

پوشیده دارد، بنای خداوند آن است که آشکارش کند تا افزون بر پاداش ذخیره شده آخرت، بنده را بدان عمل نیک بیاراید. اما پرنده مثال آن کسی است که به خیرخواهی نزد تو می آید. او را بپذیر و نصیحتش را به کار گیر. اما باز شکاری نمودار شخصی است که به حاجت خواهی نزد تو می آید، پس ناامیدش نکن. اما مردار متعفن، همان غیبت است. از آن گریزان باش.»

خوی ثروت اندوزی

292. و فرمودند: «مال و ثروت انباشته نمی شود، مگر به پنج خصلت: بخل بیش از حد، آرزوی دراز، حرص غالب، گسستن از خویشان و ترجیح دنیا بر آخرت.»

گناهان کبیره، به استناد قرآن

293. و فرمودند که پدرم موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمایش کردند: «روزی عمرو بن عبید خدمت ابی عبدالله (علیه السلام) رسید و نزد ایشان نشست و این آیه را قرائت کرد: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ» (1) (کسانی که از گناهان کبیره می پرهیزند) و ساکت شد. ابوعبدالله صادق (علیه السلام) به او فرمودند: 'چرا ساکت شدی؟'

گفت: 'دوست دارم بدانم گناهان کبیره از روی کتاب خدای تعالی چه چیزهایی است.'

فرمودند: 'خوب است، ای عمرو.'

1. بزرگ ترین گناه کبیره، شرک به خداست. خداوند در این باره می فرماید: «إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا

ص: 202

لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ»(1) (هرکس به خدا شرک ورزد، خداوند بهشت را بر او حرام می کند و جایگاهش آتش است و ستمگران هیچ یآوری نخواهد داشت.)

2. ناامیدی از روح و رحمت خدا، زیرا خدای تعالی می فرماید: «وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»(2) (از رحمت خدا ناامید نباشید. بی گمان جز کافران و خداناباوران کسی از رحمت خدا مأیوس نمی شود.)

3. خود را از مکر خدا ایمن دانستن، چراکه خدای متعال می فرماید: «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»(3) (جز مردم زیان کار کسی خود را از مکر خدا در امان نمی داند.)

4. عاق پدر و مادر شدن، چراکه خداوند عاق شده را از زبان عیسی (علیه السلام) جبار و نگون بخت نامیده است. «وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا»(4) ([عیسی گفت:] و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و گردن کش و نگون بخت نکرده است.)

5. کشتن کسی که خداوند حرام کرده است، مگر به حق و طبق شرع، زیرا خدای عزوجل می فرماید: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِدًا فِجْرًاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»(5) (هرکس به عمد مؤمنی را بکشد، کیفر او دوزخ است که تا ابد در آن می ماند...)؛

6. نسبت زنا دادن به زنان پاک دامن، چراکه خدای تعالی می فرماید:

ص: 203

1- . مائده، 72

2- . یوسف، 87

3- . اعراف، 99

4- . مریم، 32

5- . نساء، 93

«إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (1) (به راستی آنان که به زنان پاک دامن بی خبر مؤمن تهمت زنا می زنند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند و برای آنان عذابی سهمگین خواهد بود)؛

7. خوردن مال یتیم، به خاطر این سخن خداوند که فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا» (2) (کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرومی برند و زود است که به آتشی افروخته درآیند)؛

1. گریز از حمله دشمن، که خداوند می فرماید: «وَمَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (3) (و هرکس در آن روز به آنان پشت کند مگر آنکه برای نبردی دوباره یا پیوستن به جمعی دیگر از مبارزان کناره گیری کند، بی گمان به خشم خدا گرفتار خواهد شد و جایگاهش دوزخ است و چه بد سرانجامی است)؛

2. رباخواری، زیرا خداوند می فرماید: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» (4) (کسانی که ربا می خورند، به شکلی از گورها برمی خیزند که انگار شیطان بر اثر تماس با آن ها، آشفته سرشان کرده است)؛

3. سحر و جادو، که خدای تعالی می فرماید: «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا

ص: 204

1- . نور، 23

2- . نساء، 10

3- . انفال، 16

4- . بقره، 275

لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ»(1) (و خوب می دانستند که هرکس خریدار آن جادو باشد، در آخرت بهره ای ندارد)؛

4. زناکردن، زیرا خداوند می فرماید: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا إِلَّا مَنْ تَابَ»(2) (و هرکس زنا کند، کیفر خواهد دید. عذابش در قیامت دوچندان می شود و به خواری در آن عذاب خواهد ماند؛ مگر کسی که توبه کند)؛

5. سوگند دروغ، که خدای تعالی می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ»(3) (کسانی که پیمان با خداوند و سوگندهای خود را به بهای ناچیز می فروشند، آنان را در آخرت نصیبی نباشد)؛

6. خیانت، زیرا خدای عزوجل می فرماید: «وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»(4) (هرکس خیانت کند، در قیامت با خیانتی که کرده است، به محشر می آید)؛

7. زکات واجب را نپرداختن، چون خداوند می فرماید: «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتَكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ»(5) (روزی که آن زر و سیم را در آتش دوزخ بگدازند و با آن بر پیشانی و پهلو و پشت آنان داغ نهند و گویند: این همان چیزی است که برای خود می انباشتید. اکنون بچشید آنچه می انباشتید)؛

ص: 205

1- . بقره، 102

2- . فرقان، 68 و 69

3- . آل عمران، 77

4- . آل عمران، 161

5- . توبه، 35

8. شهادت باطل و کتمان شهادت، زیرا خداوند می فرماید: «وَالَّذِينَ لَا يَشْعُرُونَ الزُّورَ» (1) (و آنان که گواهی دروغ نمی دهند) و می فرماید: «وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» (2) (و هرکس شهادت را پنهان دارد، دلش گنهگار است)؛

9. شراب خواری، زیرا خداوند این کار را با بت پرستی برابر دانسته است.

10. ترک عمدی نماز یا هر واجب دیگر، چراکه رسول خدا (صلی الله علیه و اله) فرموده است: «هرکس به عمد و بی دلیل نماز نخواند، رابطه اش را با خدا و رسولش قطع کرده و از ولایت آنان بیرون رفته است»؛

11. عهدشکنی و گسستن از خویشان، زیرا خداوند می فرماید: «أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (3) (لعنت و بدفرجامی، نصیب آنان است).

پس عمرو بن عبید در حالی از جلسه بیرون رفت که با صدای بلند می گریست و می گفت: 'به خدا سوگند، هرکس خودرایی ورزد و با شما در فضل و دانش هموردی کند، هلاک خواهد شد.'»

خشم و خوش اخلاقی

294. فاطمه دخت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) روایت کرده است که از پدرم علی (علیه السلام) شنیدم که از پدران بزرگوارشان برای ما روایت کردند که پیامبر (صلی الله علیه و اله) فرموده اند: «هرکس خشم خود را نگه دارد، خداوند عذاب خود را از او باز می گیرد و هرکس خوش خلقی پیشه کند، خداوند او را به مرتبه انسان روزه دار شب زنده دار می رساند.»

ص: 206

1- . فرقان، 72

2- . بقره، 283

3- . رعد، 25

295. امام رضا(علیه السلام) به مأمون نوشتند: «از نشانه های حقیقت اسلام، یکی پرهیز از گناهان کبیره است؛ یعنی آدم کشی (مگر به حکم شرع) زنا، دزدی، شراب خواری، عاق پدر و مادر شدن، گریز از حمله دشمن، خوردن مال یتیم به ناحق، خوردن مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا بر آن برده شده است بدون ضرورت، رباخوردن پس از دانستن آن، مال حرام، قمار، کم فروشی و تهمت زنا زدن به زنان پاک دامن، لواط، گواهی دروغ، ناامیدی از رحمت خدا، ایمن دانستن خود از مکر خداوند، ناامیدی از بخشایش الهی، کمک به ستم کاران و اعتماد به آن ها، سوگند دروغ، پرداختن حقوق واجب با وجود توانایی، دروغ، خودبزرگ بینی، اسراف، ریخت و پاش نعمت، خیانت، اهمیت ندادن به حج، جنگ با اولیاءالله، سرگرمی به ساز و آواز و اصرار بر گناهان.»

غنا حرام است؟

296. ریان بن صلت: روزی در خراسان، از امام رضا(علیه السلام) پرسیدم: «مولای من، ابراهیم بن هاشم عباسی از شما نقل کرده است که به او اجازه گوش کردن به غنا و آواز حرام داده اید.»

فرمودند: «این بی دین دروغ می گوید! او در این باره از من سؤالی کرد و من برایش روایت کردم که شخصی از ابوجعفر، امام باقر(علیه السلام) در موضوع غنا و حرمت یا حلیت آن پرسید و ایشان به او فرمودند: 'هرگاه خداوند حق و باطل را از هم متمایز کرده باشد، غنا جزو کدام است؟' سائل گفت: 'جزو باطل است.' و امام(علیه السلام) فرمودند: 'به حق، حکم کردی.'»

در نگویش انسان

297. ریان بن صلت: امام رضا(علیه السلام) این شعر عبدالمطلب را برایم خواندند:

«مردم همگی از عصر و زمانه بد می گویند؛

اما زمانه را جز خود ما عیب و نقصی نیست

بر زمانه و روزگار خود عیب می گیریم و عیب در ماست

و اگر روزگار به زبان می آمد، ما را هجو و رسوا می کرد

گرگ گوشت گرگ را نمی خورد؛ اما

ما آشکارا گوشت یکدیگر را می خوریم

برای فریب کاری ظاهر خود را می آراییم

وای بر غریبه و ناآشنا که نزد ما آید»

دو. رفتار با خانواده

جز در معصیت با خدا

298. امام رضا(علیه السلام) به مأمون عباسی نوشتند: «... نیکی کردن به پدر و مادر، اگرچه مشرک باشند، واجب است. البته در معصیت و نافرمانی خدا، نه از پدر و مادر و نه از هیچ کس دیگر نباید اطاعت کرد؛ زیرا در معصیت خالق، فرمان بردن از هیچ مخلوقی جایز نیست.»

عاق والدین

299. علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در پاسخ به پرسش های محمدبن سنان نوشتند: «و خدای تعالی عاق شدن از جانب پدر و مادر و ناخشنود کردن آنان را حرام کرده است؛ چون این کار به معنای حرمت نهادن به دستور خداوند

و بی احترامی به پدر و مادر و ناسپاسی نعمت و برچیدن بساط شکر است و به کم شدن نسل و فرزند می انجامد؛ زیرا در حقوق و نافرمانی از والدین، نادیده گرفتن جایگاه باعظمت پدر و مادر و حق ناشناسی در برابر آنان نهفته است که سبب می شود روابط خویشی بریده شود و والدین به فرزند خود رغبتی نداشته باشند و در تربیت او نکوشند؛ چون فرزند به آنان نیکی و احسان نکرده است.»

ارزش های همراه

300. و فرمودند: «خداوند متعال به سه چیز که با سه چیز دیگر همراه است، امر فرموده: نخست به نماز همراه با زکات؛ پس هرکس نماز به جای آورد و زکات نپردازد، نمازش را نمی پذیرد. دوم به سپاسگزاری از خداوند همراه با تشکر از پدر و مادر؛ پس هرکس شکر پدر و مادر نگوید، خداوند را سپاس نگفته است. سوم به تقوای الهی همراه با صله رحم؛ پس هرکس پیوند خویشاوندی را رعایت نکند، از خدای تعالی پروا نکرده است.»

سه. رفتار با دیگران

دوستی و خویشاوندی

301. امام رضا(علیه السلام) فرمودند: «دوستی بیست ساله، نوعی خویشاوندی است و دانش، بهتر از پدران [خیر و سعادت را] برای دارندگانش فراهم می کند.»

ص: 209

هرچه کنی، به خود کنی

302. «إِنْ أَحْسَدْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (1) (اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده اید و اگر بدی کنید نیز به خود کرده اید)، امام رضا(علیه السلام) درباره این آیه فرمودند: «یعنی اگر بدی کنید، پروردگاری هست که آن را می آموزد.»

بخشش، بی سرزنش

303. و درباره آیه «فَاَصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» (2) (پس به نیکویی، از آنان درگذر)، فرمودند: «منظور از صَفْح و گذشت نیکو، بخشیدن بدون سرزنش است.»

شکر ناقص

304. و فرمودند: «هرکس از بنده احسان کننده خدا تشکر نکند، خداوند را شکر و سپاس نگفته است.»

رسم مسلمانی

305. و فرمایش کردند: «مؤمن هرگاه نیکی و احسان کند، شاد شود و چون بدی کند، بخشش خواهد.»

306. و فرمودند: «مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند.»

307. و فرمودند: «از ما نیست کسی که همسایگانش از آزار او ایمن نباشند.»

ص: 210

1- . اسراء، 7

2- . حجر، 85

توکل چیست، تواضع یعنی چه؟

308. حسن بن جهم: از امام رضا(علیه السلام) پرسیدم: «فدایتان شوم، تعریف توکل چیست؟» فرمودند: «اینکه با وجود خداوند، از هیچ کس نترسی.» گفتم: «تعریف تواضع چیست؟» فرمودند: «با مردم چنان معامله و رفتار کنی که دوست داری با تو معامله و رفتار کنند.»

گفتم: «فدایتان شوم، می خواهم بدانم من نزد شما چگونه ام.» فرمودند: «بنگر که من نزد تو چگونه ام.»

نگاهی که عبادت است

309. امام رضا(علیه السلام): «نگاه کردن به نسل و ذریه ما عبادت است.» گفته شد: «ای فرزند رسول الله(صلی الله علیه و اله)، نگاه به امامان شما عبادت است یا نگرستن به تمام فرزندان و نسل پیامبر(صلی الله علیه و اله)؟» فرمودند: «نگاه کردن به همه آن ها عبادت است، تا جایی که از روش رسول الله(صلی الله علیه و اله) جدا نشوند و خود را به گناه آلوده نکنند.»

سلام خداناپسندانه

310. و فرمودند: «هرکس با فقیر مسلمانی رویه رو شود و بر او سلامی کند، متفاوت با سلامش با شخص توانگر، در روز قیامت خداوند را در حالی دیدار کند که بر او خشمگین است.»

به اهل و ناهلش

311. به نقل از پدران بزرگوارشان، از علی(علیه السلام) و ایشان از رسول خدا(صلی الله علیه و اله) روایت کردند: «خیر برسان و نیکی کن به اهل و ناهلش؛ چه اگر سزاوار آن خیر باشد، که هست و اگر نباشد، تو سزاوار آنی.»

312. به نقل از پدران مطهرشان، از رسول خدا(صلی الله علیه و اله) فرموده اند: «از جمله حقوق مهمان این است که با او بروی و تا بیرون رفتن از حریم خانه ات او را همراهی کنی.»

سزای تحقیر مؤمن

313. و به روایت از علی بن ابی طالب(علیه السلام) از رسول خدا(صلی الله علیه و اله) روایت فرموده اند: «هرکس مؤمنی را به خاطر فقر و نیازمندی اش خرد و حقیر شمارد، خداوند در قیامت بر پل دوزخ او را رسوا کند.»

ترساندن ممنوع

314. فاطمه، دختر امام رضا(علیه السلام) از پدرش از علی بن ابی طالب(علیه السلام) نقل کرده است: «جایز نیست مسلمانی، مسلمان دیگر را بترساند.»

عذرش را بپذیر

315. ابوالفیاض حسن کاتب: در حضور علی بن موسی(علیه السلام) نشسته بودیم. مردی از برادرش گله کرد. امام(علیه السلام) این ایبات را برای او خواندند:

«برادرت را در لغزش ها و زشتی هایش معذور بدار

و عیب و نقص هایش را بپوشان و پرده بیفکن

بر تهمت انسان بی خرد، بردبار باش

و نیز بر مصائب و سختی های روزگار

بزرگواری و آقایی کن و پاسخش را نده

و ستم پیشه را به انتقام گیرنده اش واگذار»

بهشت واجب

316. امام باقر(علیه السلام) از پدر بزرگوارشان، از امام حسین(علیه السلام)، از امیرمؤمنان(علیه السلام) روایت کرده اند که رسول خدا(صلی الله علیه و اله) فرمودند: «زود است که پاره ای از تن من در سرزمین خراسان به خاک سپرده شود. هر مؤمنی او را زیارت کند، خدای عزوجل بهشت را بر او واجب می سازد و پیکرش را به آتش نمی سوزاند.»

شست و شو در زلال زیارت

317. امیرمؤمنان علی بن ابی طالب(علیه السلام): «زود است که یکی از فرزندانم به ظلم و ستم و با زهر در سرزمین خراسان کشته شود. او هم نام من، و پدرش هم نام موسی بن عمران(علیه السلام) است. هرکس او را در غربتش زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده اش را می آمرزد؛ هرچند که آن گناهان، به شمار ستارگان و دانه های باران و برگ های درختان باشد.»

تسلی بخش

318. زبده جانشینان و وارث علم پیامبران، ابوجعفر امام محمدباقر(علیه السلام)، از سرور عابدان علی بن حسین(علیه السلام)، از سالار شهیدان حسین بن علی(علیه السلام)، از علی بن ابی طالب امیرمؤمنان(علیه السلام) برای من نقل کردند که رسول خدا(صلی الله علیه و اله) فرموده اند: «زود است که پاره تن من در سرزمین خراسان به خاک سپرده شود. هر دردمند و مصیبت زده ای او را زیارت کند، خداوند درد و اندوهش را از دل بردارد و هر گنجهکاری به زیارتش رود، خدا گناهش را بیامرزد.»

319. امام جعفر بن محمد صادق (علیه السلام): «هرکس با حق شناسی و معرفت، علی بن موسی (علیه السلام) را زیارت کند، خداوند پاداش کسانی را به او می بخشد که پیش از فتح مکه، در راه خدا انفاق کرده اند و جنگیده اند.»

زیارت با معرفت یعنی چه؟

320. حمزه بن حمران: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «نواده من در سرزمین خراسان و در شهری به نام طوس کشته می شود. هرکس با حق شناسی و معرفت به آن شهر برود و او را زیارت کند، من در قیامت دستش را می گیرم و او را به بهشت می برم؛ هرچند گناهان بزرگ مرتکب شده باشد.»

گفتم: «فدایتان شوم، منظور از حق شناسی و معرفت چیست؟» فرمودند: «این است که زائر بداند ایشان پیشوایی است که باید از او اطاعت کرد و او شهید و کشته راه حق و فضیلت و بندگی خداوند است. هرکس با چنین شناختی، علی بن موسی (علیه السلام) را زیارت کند، خداوند او را پاداش هفتاد هزار تن را که به حقیقت و راستی پیش چشم رسول خدا (صلی الله علیه و اله) به شهادت رسیده اند، عطا خواهد کرد.»

ملاقات با خدا در عرش

321. سلیمان بن حفص مروزی: از ابوالحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: «هرکس قبر فرزندانم، علی (علیه السلام) را زیارت کند، نزد خداوند پاداش هفتاد حج خالصانه دارد.»

پرسیدم: «هفتاد حج؟!» فرمودند: «آری، بلکه هفتاد هزار حج؛ زیرا بسا حجی که پذیرفته نمی شود. هرکس فرزندانم را زیارت کند یا شبی را در کنار

مزار او به صبح رساند، چنان است که خداوند را در عرش دیدار کرده است.»

گفتم: «دیدار خداوند در عرش؟!» فرمودند: «آری. چون روز قیامت فرا رسد، چهار تن از پیامبران نخستین، یعنی نوح، ابراهیم، موسی و عیسی (علیهم السلام) و چهار تن از واپسین بندگان زبده خداوند، یعنی محمد، علی، حسن و حسین (علیهم السلام) بر عرش پروردگار قرار گیرند؛ سپس حصار و مرزی مشخص شود و زائران قبور ائمه (علیهم السلام) با ما نشینند؛ با این تفاوت که زائران قبر فرزندانم، علی (علیه السلام)، نسبت به دیگران بلندمرتبه تر و از لطف و عطای الهی برخوردارترند.»

مثل زیارت رسول الله (صلی الله علیه و اله)

322. ابوالحسن موسی بن جعفر (علیه السلام): «فرزندانم، علی (علیه السلام)، با زهر و به ناحق کشته می شود و در طوس در کنار هارون به خاک سپرده می شود. هرکس او را زیارت کند، چنان است که رسول الله (صلی الله علیه و اله) را زیارت کرده است.»

323. عبدالسلام بن صالح هروی: چون علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نزد مأمون رفتند... وارد خانه حمید بن قحطبه طایی شدند و به اتاقی که قبر هارون در آن بود، رفتند و پهلوئی قبر، خطی با دست خود کشیدند و فرمودند: «این قبر من است و در آن به خاک سپرده می شوم و خداوند به زودی این مکان را محل آمدوشد شیعیان و محبان من قرار می دهد. به خدا هرکدام از ایشان مرا زیارت کند و بر من سلام دهد، خداوند به شفاعت ما اهل بیت، آمرزش و رحمت خود را بر او واجب می کند.»

پس رو به قبله، چند رکعت نماز به جای آوردند و دعاهایی خواندند و آنگاه سر به سجده ای طولانی نهادند. شمردم، پانصد «سُبْحَانَ اللَّهِ» گفتند و برخاستند.

324. علی بن موسی الرضا (علیه السلام): «برای زیارت هیچ قبری جز قبور ما امامان نباید بار سفر بست. بدانید که من با زهر و به ناحق کشته می شوم و در سرزمین غربت به خاک سپرده خواهم شد.»

فرصت نجات

325. و فرمودند: «هرکس با وجود دوری قبر و بارگاهم مرا زیارت کند، من در روز قیامت در سه موقعیت خطیر نزد وی آییم و او را از هول و هراس آن مواقع نجات دهم: آنگاه که نامه های اعمال به راست و چپ پراکنده شود، در کنار صراط و هنگام نهادن میزان و حساب رسی.»

قدمگاه فرشتگان

326. امام علی بن موسی (علیه السلام): «در خراسان قطعه زمینی است که روزگاری محل آمدوشد فرشتگان خواهد شد. پیوسته گروهی از آسمان فرود می آیند و گروهی بالا می روند، تا روزی که در صور دمیده شده و قیامت برپا شود.»

گفته شد: «ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و اله)، این کدامین قطعه زمین است؟»

فرمودند: «جایی است در سرزمین طوس. به خدا سوگند این زمین نمونه ای از باغ های بهشت است. هرکس مرا در این مکان زیارت کند، چنان است که رسول خدا (صلی الله علیه و اله) را زیارت کرده و خدای تعالی پاداشی به اندازه هزار حج خالصانه و هزار عمره پذیرفته برای او مقرر می فرماید و من و پدرانم، در روز بازپسین شفاعت کنندگانش خواهیم بود.»

327. امام رضا(علیه السلام): «بدانید که هرکس در غربت من، مرا زیارت کند، خداوند پاداش صد هزار شهید و صد هزار انسان راستین و صد هزار حج گزار و عمره گزار و صد هزار مجاهد در راه خدا برایش می نویسد و او را در جمع ما به محشر می آورد و در بالاترین مراتب بهشت، با ما همراه و هم نشین می کند.»

هزاران حج

328. احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی: نامه ابوالحسن علی بن موسی(علیه السلام) را خواندم که نوشته بودند: «به گوش شیعیان ما برسان که زیارت من نزد خداوند، برابر است با هزار حج.»

روزی به فرزند ایشان، امام جواد(علیه السلام) گفتم: «هزار حج؟!»

فرمودند: «به خدا آری، و هزارهزار حج برای کسی که با حق شناسی و معرفت، او را زیارت کند.»

امانت پیغمبر(صلی الله علیه و اله)

329. مردی خراسانی به علی بن موسی الرضا(علیه السلام) گفت که در خواب رسول خدا(صلی الله علیه و اله) را دیدم که گویا به من می فرمودند: «چگونه خواهید بود، آنگاه که پاره تن من در سرزمین شما به خاک سپرده شود و از شما بخواهند امانت مرا حفظ و رعایت کنید و کوکب درخشان من در خاک شما ناپدید و غایب شود؟» امام رضا(علیه السلام) فرمودند: «من آن پاره تن پیغمبر(صلی الله علیه و اله) هستم که در سرزمین شما مدفون می شود و همان امانت و آن کوکب درخشانده ام. بدانید هرکس در حالی به زیارت من آید که آن حق و اطاعت مرا به درستی شناخته که خداوند بر او واجب کرده است، من و پدرانم در روز بازپسین

شفاعت کنندگان او خواهیم بود و هرکس شفیعیانی چون ما داشته باشد، بی گمان نجات می یابد؛ هرچند گناهان جن و انس بر شانه اش سنگینی کند. پدرم از جدم و ایشان از پدران گرامی شان برای من نقل کرده اند که رسول خدا(صلی الله علیه و اله) فرمودند: 'هرکس در خواب مرا ببیند، در حقیقت مرا زیارت کرده است؛ زیرا شیطان هرگز به صورت من و به صورت جانشینان من و به صورت یکی از شیعیان من در نمی آید و متمثل نمی شود و خواب راست، بخشی از هفتاد جزء نبوت است.'»

نولدی دیگر

330. ابوصلت هروی: خدمت امام رضا(علیه السلام) بودم که گروهی از مردم قم وارد شدند و بر حضرت سلام کردند. امام(علیه السلام) سلام آنان را پاسخ گفتند و نزدیکشان آوردند و به آنان فرمودند: «خوش آمدید، صفا آوردید! به راستی شما شیعه ما هستید و روزی خواهد رسید که قبر مرا در طوس زیارت می کنید. آگاه باشید که هرکس غسل کند و به زیارت من آید، همچون روزی که از مادر زاده شده است، از آلودگی گناه پاک و پاکیزه شود.»

عهد امامت

331. امام رضا(علیه السلام): «هر امامی را بر گردن پیروان و دوستدارانش عهد و پیمانی است و آنچه وفا به این عهد و پیمان و انجام نیک آن را به کمال می رساند، زیارت قبر آن پیشوایان است. پس هرکس امامان(علیهم السلام) را با شور و اشتیاق و از سر باور به امور مطلوب ایشان زیارت کند، آن وجود های مقدس در قیامت از او شفاعت خواهند کرد.»

ص: 219

332. ابوالحسن علی بن موسی الرضا(علیه السلام): «من با زهر جفا و در سرزمین غربت کشته می شوم. این واقعیتی است که من از وعده پدرم، به نقل از اجداد طاهرینشان، از امیرمؤمنان(علیه السلام) از رسول خدا(صلی الله علیه و اله) به آن پی برده ام؛ بنابراین هرکس در غربتم مرا زیارت کند، من و پدرانم

در روز بازپسین از او شفاعت می کنیم و هرکه ما شفاعت کنندگان او باشیم، نجات می یابد؛ اگرچه بار گناهان جن و انس را بر دوش داشته باشد.»

ماجرای شعر دعبل

333. روزی دعبل بن علی خزاعی در مرو خدمت امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) رسید و گفت: «ای فرزند رسول الله(صلی الله علیه و اله)، من درباره شما قصیده ای گفته ام و با خود عهد کرده ام شما نخستین کسی باشید که آن را برایش می خوانم.»

امام(علیه السلام) فرمودند: «شعرت را بخوان.» و دعبل شروع به خواندن کرد:

«مدارس تفسیر و تبیین آیات الهی که از تلاوت تهی شده

و منزلگاه وحی که متروک و خالی از سکنه است...»

تا رسید به این بیت:

«می بینم که غنیمت و حقشان در میان دیگران تقسیم شده

و دست ایشان از غنیمت و حقشان کوتاه مانده است...»

در این هنگام، امام رضا(علیه السلام) شروع به گریستن کردند و به دعبل فرمودند: «ای خزاعی، راست گفتی!»

دعبل ادامه داد و به این بیت رسید:

«چون هدف تیرهای نامردمی و ستم قرار گیرند

دستان بسته خویش را به سوی دشمن گشایند...»

امام(علیه السلام) کف دو دستشان را این سو و آن سو کردند و فرمودند: «آری، به خدا سوگند این دست ها منقبض و فرو بسته است.»

دعبل شعر را این طور ادامه داد:

«من در دنیا و روزهای زندگی ام همواره در بیم و هراس بوده ام

اما امیدم همه آن است که پس از مرگ در امان باشم»

آنگاه امام(علیه السلام) با شنیدن این بیت فرمودند: «خداوند تو را از آن روز پرهراس قیامت در امان دارد!»

چون دعبل این بیت را خواند:

«وقبری است در بغداد، از آن شخصیتی پاک و مقدس

که خداوند رحمان او را در غرفه های بهشت ساکن کرده است»

حضرت به او فرمودند: «آیا پس از این بیت، دو بیت نیفزایم که قصیده ات با آن کامل شود؟» دعبل گفت: «بفرمایید ای فرزند رسول

خدا(صلی الله علیه و اله).»

و امام رضا(علیه السلام) این دو بیت را افزودند:

«وقبری است در طوس که وا حسرت و مصیبت از آن

مصیبتی که شعله هایش اندرون را می سوزاند و می گدازد

تا روز حشر، مگر که خداوند قائمی را برانگیزاند

و او درد و رنج ما را فروکاهد و به آرامش رساند»

دعبل گفت: «ای فرزند رسول خدا(صلی الله علیه و اله)، این قبری که در سرزمین طوس است، از آن کیست؟»

امام(علیه السلام) فرمودند: «قبر من است و دیری نخواهد پایید که طوس محل رفت و آمد شیعیان و زائران من خواهد شد. بدان هرکس مرا

در دوران غربتم در طوس زیارت کند، روز قیامت با من هم رتبه خواهد بود و آمرزیده می شود.»

پس از پایان یافتن شعر دعبل، امام(علیه السلام) برخاستند و به دعبل فرمودند که از جای خود برنخیزد. پس به درون اتاق رفتند. دقایقی بعد، خادم امام(علیه السلام) وارد شد و صد دینار که سکه اش به نام حضرت بود، به دعبل داد و گفت: «مولایت فرمودند این دینارها را هزینه راه و سفر خود کنی.»

دعبل گفت: «به خدا سوگند من برای این به اینجا نیامده ام و این شعر را به این طمع نسروده ام که چیزی به من دهند.»

دعبل کیسه زر را بازگرداند و خواست که یکی از پیراهن های حضرت را به او بدهند تا بدان تبرک جوید و مایه افتخار او باشد.

امام رضا(علیه السلام) جبه ای از جنس خز با همان کیسه زر را توسط خادمش برای دعبل فرستادند و به خادم فرمودند: «به دعبل بگو این دینارها را بگیرد که به زودی به آن ها محتاج می شود و آن را بازگرداند.»

دعبل هدایای حضرت را پذیرفت و بازگشت و با کاروانی رهسپار مرو شد. در منطقه «میان قوهان» دزدان به کاروان حمله کردند و همه چیز را به غارت بردند و دستان اهل کاروان را بستند و به تقسیم اموال و کالاها پرداختند. دعبل نیز جزو دست بستگان بود. در هنگام تقسیم اموال دزدی، یکی از راهزنان در توصیف آن موقعیت، این بیت از قصیده دعبل را خواند:

«می بینم که غنیمت و حقشان در میان دیگران تقسیم شده و دست ایشان از غنیمت و حقشان کوتاه مانده است»

وقتی صدای مرد به گوش دعبل رسید، از او پرسید: «این بیت شعر از کیست؟» گفت: «از شاعری خزاعی به نام دعبل بن علی.» گفت: «دعبل منم. سراینده قصیده ای هستم که این بیت یکی از ابیات آن است.»

مرد به شتاب خود را به رئیس راهزنان رساند، که شیعه بود و بالای

تپه ای نماز می خوانند، و ماجرای دعبل را برایش بازگو کرد. وی شخصاً نزد دعبل آمد و گفت: «تو دعبلی؟» گفت: «آری.» گفت: «پس قصیده ات را برایم بخوان.»

دعبل قصیده اش را خواند. سردسته دزدان، بند از دست و بازوی او و دیگر کاروانیان گشود و به احترام دعبل، اموال غارت شده را به آنان بازگرداند.

دعبل در ادامه سفر، به شهر قم رسید. مردم قم از او خواستند شعر معروفش را برای آنان بخواند. دعبل به آنان گفت که در مسجد جامع گرد هم آیند؛ پس بر فراز منبر رفت و شروع به خواندن قصیده کرد. در پایان مردم اموال و هدایای بسیاری به شاعر تقدیم کردند و چون از داستان «جبه خز» آگاه شدند، از وی خواستند آن را در عوض هزار دینار به آنان بفروشد که دعبل نپذیرفت. گفتند: «پس پاره ای از آن را به هزار دینار به ما بفروش.» باز هم نپذیرفت و از قم راهی شهر و دیار خود شد.

هنوز چند قدمی از آبادی های اطراف قم دور نشده بود که دسته ای از جوانان عرب از پشت سر به او دست یافتند و جبه را از او ربودند و با خود بردند. دعبل به قم بازگشت و خواست جبه را به او پس دهند. جوانان نپذیرفتند و حرف بزرگ ترها مبنی بر پس دادن جبه را نشنیده گرفتند و به دعبل گفتند: «به جبه نخواهی رسید. هزار دینار قیمتش را بگیر و برو.» دعبل قبول نکرد و چون از بازستاندن جبه ناامید شد، درخواست کرد که تکه ای از آن را به وی بدهند. جوانان راضی شدند و پاره ای از جبه را به دعبل پس دادند و قیمت باقی را به او پرداخت کردند.

دعبل خزاعی به شهر خود بازگشت و چون وارد خانه اش شد، دید دزدان داروندارش را برده اند. پس متوجه آن صد دینار شد که امام رضا(علیه السلام)

به وی بخشیده بودند و هر دینار آن را به صد درهم به شیعیان بفروخت و ده هزار درهم به دست آورد. آنجا بود که سخن حضرت را به خاطر آورد که فرموده بودند: «تو به این دینارها نیاز خواهی داشت.»

در ضمن دعبل کنیزی داشت که سخت به وی علاقه مند بود. کنیز به چشم درد سختی دچار شد و دعبل طبیبان را بر بالین وی آورد. معاینه کردند و گفتند: «چشم راست را نمی شود کاری کرد و از دست رفته است؛ ولی می کوشیم چشم چپ بهبود یابد و امید درمان داریم.» دعبل سخت اندوهگین شد و بسیار بی تابی کرد. ناگاه به یاد تکه ای از جبه افتاد که با خود داشت. آن را بر دو

چشم کنیزش مالید و با رشته ای از آن، شبی تا صبح چشمان وی را بست. فردای آن شب، چشمان کنیزک به برکت امام رضا(علیه السلام) شفا یافت و سالم تر از پیش شد.

شفاعت در قیامت

334. امام رضا(علیه السلام): «هرکدام از پیروان و دوستانم با حق شناسی و معرفت مرا زیارت کند، تک نکشان را در قیامت شفاعت خواهم کرد.»

خاک قدسی طوس

335. امام محمد جواد(علیه السلام): «زمین میان دو کوه طوس، مشتی از خاک بهشت است که هرکس در آن گام نهد، در روز قیامت از آتش در امان ماند.»

به شرط معرفت

336. و فرمودند: «هرکس با حق شناسی و معرفت پدرم را در طوس زیارت

کند، من از جانب خداوند بهشت را برایش ضمانت کنم.»

کدام را زیارت کنم؟

337. عبدالعظیم بن عبدالله حسنی: به امام جواد(علیه السلام) عرض کردم: «من میان زیارت قبر اباعبدالله حسین(علیه السلام) و زیارت مرقد مطهر پدرتان در طوس سرگشته ام که کدام را به جای آورم. نظر شما چیست؟» فرمودند: «باش تا بازگردم». پس وارد خانه شدند و لحظه ای بعد بیرون آمدند و در حالی که اشک بر گونه های مبارکشان جاری بود، فرمودند: «زائران قبر ابی عبدالله(علیه السلام) بسیارند؛ ولی قبر پدرم در طوس زائرانی اندک دارد.»

به جای حج مستحب

338. محمد بن سلیمان: از ابوجعفر محمد بن علی جواد(علیه السلام) پرسیدم: «فردی حج اسلام را به جای آورده و از عمره تمتع به حج پرداخته و خداوند او را توفیق حج و عمره عنایت کرده و آنگاه به مدینه آمده و پیامبر(صلی الله علیه و اله) را سلام داده، سپس به زیارت پدرتان امیر مؤمنان(علیه السلام) مشرف شده، در حالی که حق طاعت او را می شناخته و می دانسته که او حجت خداوند بر خلق و راه ورود به رحمت پروردگار است. بعد به زیارت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) توفیق یافته و در آخرین مرحله وارد بغداد شده و به موسی بن جعفر(علیه السلام) سلام داده و به شهر و دیار خود بازگشته است و در همان روزها، بار دیگر خداوند هزینه حج دیگری را روزی او کرده است. نظر شما در این باره چیست: چنین کسی که حج واجب خود را به جای آورده، آیا دوباره رهسپار حج شود یا عزم خراسان کند و به پابوس پدرتان علی بن موسی الرضا(علیه السلام) برود و بر ایشان سلام دهد؟»

امام جواد(علیه السلام) فرمودند: «بهتر و بافضیلت تر آن است که راهی خراسان

شود و به پدرم سلام دهد و این باید در ماه رجب باشد، نه هم اکنون که ماه ذی حجه و موسم زیارت خانه خداست؛ زیرا زمان، زمانه تقیه است و حکومت وقت، چنین زیارتی را بر ما و شما عیب می‌گیرد و رسوایمان می‌کند.»

بر منبری از نور و امان

339. امام جواد(علیه السلام): «هرکس در طوس قبر پدرم را زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده اش را می‌بخشاید و چون رستخیز برپا شود، برای او منبری در کنار پیامبر(صلی الله علیه و اله) قرار می‌دهند و او بر آن منبر باشد تا اینکه خداوند حساب رسی بندگان را به پایان رساند.»

زیارت برتر

340. علی بن مهزیار: به ابوجعفر امام جواد(علیه السلام) عرض کردم: «فدایتان شوم، زیارت امام رضا(علیه السلام) فضیلت و برتری بیشتری دارد یا زیارت ابی عبدالله حسین(علیه السلام)؟»

فرمودند: «زیارت پدرم افضل است؛ زیرا ابی عبدالله(علیه السلام) را همگان زیارت می‌کنند، اما پدرم(علیه السلام) را جز خواص شیعه زیارت نکنند.»

رهایی از آتش

341. امام هادی(علیه السلام): «مزار جدم، رضا(علیه السلام) از مکان های بهشت است و هر مؤمنی آن را زیارت کند، خداوند او را از بند آتش می‌رهاند و در سرای جاودان ساکن می‌کند.»

ص: 226

342. امام علی بن محمد هادی (علیه السلام): «مردم قم و مردم آبه (1)»

که جدم، علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را در طوس زیارت می کنند، آمرزیده اند. بدانید هرکس رهسپار زیارت وی شود و در راه، قطره ای باران بر او بیارد، خداوند پیکرش را بر آتش حرام کند.»

ب. آداب زیارت

ادب حاجت خواهی

343. امام هادی (علیه السلام): «هرکس نیاز و حاجتی از خداوند می خواهد، باید در حالی که غسل کرده است، قبر جدم علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را زیارت کند. بالای سر ایشان دو رکعت به جای آورد و حاجت خود را در قنوت از خداوند بخواهد. مادام که عمل گناه و قطع پیوند خویشاوندی را درخواست نکرده باشد، دعایش به اجابت می رسد.»

این گونه زیارت کنیم

344. محمد بن حسن در کتاب جامع خود گوید: هرگاه خواستی امام رضا (علیه السلام) را در طوس زیارت کنی:

پیش از بیرون رفتن از خانه غسل کن و هنگام غسل کردن بگو: «خداوندا، پاکم کن و قلبم را مطهر ساز و سینه ام را فراخ فرما و حمد و ثنای

ص: 227

1- . در قدیم دهی بوده است میان قم و ساوه.

خویش را بر زبانم جاری کن. بی گمان هیچ دگرگونی و نیرویی جز به اراده تو محقق نشود. خداوندا، این غسل را مایه پاکی و تندرستی ام قرار بده.»

هنگام خروج از خانه بگو: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بِسْمِ اللَّهِ وَيَا لِلَّهِ وَإِلَى اللَّهِ وَإِلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ حَسْبِيَ اللَّهُ.....تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ تَوَجَّهْتُ وَإِلَيْكَ قَصَدْتُ وَمَا عِنْدَكَ أَرَدْتُ بِه نام خدا و به یاری خدا و به سوی خدا و به سوی فرزند رسول خدا(صلی الله علیه و اله). خداوند کفایت کننده است و امید و توکل من نیز به خداست. خداوندا، رو به سوی تو کرده ام و قصد و نیتم تویی و آنچه را نزد توست، می خواهم.»

پس بر درگاه خانه ات بایست و بگو: اللَّهُمَّ إِلَيْكَ وَجَّهْتُ وَجْهِي وَعَلَيْكَ خَلَفْتُ أَهْلِي وَمَالِي وَمَا خَوَّلْتَنِي وَبِكَ وَثِقْتُ فَلَا تُخَيِّبْنِي يَا مَنْ لَا يُخَيِّبُ مَنْ أَرَادَهُ وَلَا يُضَيِّعُ مَنْ حَفِظَهُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَاحْفَظْنِي بِحِفْظِكَ فَإِنَّهُ لَا يَضِيْعُ مَنْ حَفِظْتَهُ «خداوندا، رو به سوی تو آورده ام و اهل و مال و فرزندان و آنچه به من بخشیده ای، همه را به تو می سپارم و می روم و به تو اعتماد دارم؛ پس مرا ناامید و ناکام نکن. ای آن که خواهان خویش را محروم نمی کنی و بنده موردحمایت خود را به حال خویش وانمی گذاری، بر محمد و خاندان محمد درود فرست و به حفظ خود مراقب من باش که هرکس تو از او مراقبت کنی، تباہ و نابود نشود.»

چون به سلامت به مشهدالرضا(علیه السلام) رسیدی، بار دیگر غسل کن و هنگام غسل کردن بگو: اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَطَهِّرْ قَلْبِي، وَإِشْرَحْ لِي صَدْرِي، وَأَجْرِ عَلَى لِسَانِي مِدْحَتَكَ وَمَحَبَّتَكَ وَالثَّنَاءَ عَلَيْكَ، فَإِنَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ، وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ قُوَّةَ دِينِي أَلَسَّ لِيْمَ لِأَمْرِكِ، وَالْإِتِّبَاعُ لِسَنَنِهِ نَبِيِّكَ، وَالشَّهَادَةُ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِي شِفَاءً وَنُوراً إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. «خداوندا، مرا

پاک فرما و قلبم را مطهر کن و سینه ام را فراخ فرما و مدح و محبت و ستایش خود را بر سر زبانم انداز. بی گمان هیچ نیرویی جز به اراده تو تحقق نیابد و من می دانم که قوت دین و ایمان من در فرمان برداری محض از تو و پیروی از آیین پیامبرت و گواه بودن بر تمام آفریدگان توست. خداوندا، برای من شفا و نوری مقرر فرما؛ چراکه تو بر کار، قدیر و توانایی.»

پس پاکیزه ترین لباس خود را بپوش و پابرهنه حرکت کن؛ در حالی که از آرامش و طمأنینه برخوردار و «اللَّهُ أَكْبَرُ» و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و حمد خداوند بر لب داری و گام های کوتاه بر می داری.

هنگام ورود به حرم بگو: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. اللَّهُ هَدَانَا لَنَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ. به نام خدا و به یاری خدا و به راه و آیین رسول خدا(صلی الله علیه و اله). گواهی می دهم که معبودی جز خداوند یکتا نیست و او یگانه است و شریک ندارد و گواهی می دهم که محمد(صلی الله علیه و اله) بنده و رسول خداست و گواهی می دهم که علی(علیه السلام) ولی و حجت خدا بر خلق است.»

پس حرکت کن تا به قبر شریف برسی و روبرو آن قرار گیری. آنگاه پشت به قبله بایست و بگو:

اللَّهُ هَدَانَا لَنَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ سَيِّدُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَأَنَّ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَ سَيِّدِ خَلْقِكَ أَجْمَعِينَ صَلَاةً لَا يُطِيقُ إِحْصَاءَهَا غَيْرَكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَبْدِكَ وَ أَخِي رَسُولِكَ الَّذِي أَنْتَجَبْتَهُ لِعِلْمِكَ وَ جَعَلْتَهُ هَادِيًا لِمَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِكَ وَ الدَّلِيلَ عَلَى مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسَالَتِكَ وَ دِيَانَ الدِّينِ بِعَدْلِكَ وَ فَضْلَ فَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَ الْمُهَيِّمِينَ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ وَالسَّلَامُ

عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَرُوحَهُ وَلِيِّكَ وَ أُمَّ السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيْ شَرِّ بَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الطَّهْرِ الطَّاهِرَةِ الْمُطَهَّرَةِ النَّقِيَّةِ الرَّضِيِّ بِرُزْئِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ صَلَاةً لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَبْطَيْ نَبِيِّكَ وَ سَيِّدَيْ شَرِّ بَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْقَائِمِينَ فِي خَلْقِكَ وَ الدَّلَائِنِ عَلَى مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسَالَاتِكَ وَ دِيَانِ الدِّينِ بِعَدْلِكَ وَ فَضْلِ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَبْدِكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ وَ الدَّلِيلِ عَلَى مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسَالَاتِكَ وَ دِيَانِ الدِّينِ بِعَدْلِكَ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَ خَلِيفَتِكَ بِاِقْرَابِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَبْدِكَ وَ وَلِيِّ دِينِكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُوسَى الرِّضَا الْمُزْتَضَى عَبْدِكَ وَ وَلِيِّكَ الْقَائِمِ بِعَدْلِكَ الدَّاعِي إِلَى دِينِكَ وَ دِينَ آبَائِهِ الصَّادِقِينَ صَلَاةً لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ النَّقِيِّ النَّقِيِّ الرَّضِيِّ صَلَاةً لَا يُحْصِيهَا غَيْرُكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَى عِبَادِكَ صَلَاةً لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَامِلِ بِأَمْرِكَ الْقَائِمِ بِحَقِّكَ وَ حُجَّتِكَ الْمُؤَدِّي عَنْ نَبِيِّكَ وَ شَاهِدِكَ عَلَى خَلْقِكَ الْمَخْصُوصِ بِكَرَامَتِكَ الدَّاعِي إِلَى طَاعَتِكَ وَ طَاعَةِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى حُجَّتِكَ وَ وَلِيِّكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ صَلَاةً تَامَةً تَامِيَةً بَاقِيَةً تُعَجَّلُ بِهَا فَرَجُهُ وَ تَنْصُرُهُ وَ تَجْعَلُنَا مَعَهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِحُبِّهِمْ وَ أُوَالِي وَلِيَّهُمْ وَ أَعَادِي عَدُوَّهُمْ فَارْزُقْنِي بِهِمْ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اصْرِفْ عَنِّي بِهِمْ شَرَّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اخْفِنِي أَهْوَالَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ «كُوَاهِي مِي دَهْم كه

معبودی جز

ص: 230

خداوند یکتا نیست و او یگانه است و شریک ندارد و گواهی می‌دهم که محمد(صلی الله علیه و اله) بنده و رسول خداست و او مولای نخستین و واپسین انسان‌ها و سالار پیامبران و فرستادگان الهی است. خداوندا، بر محمد(صلی الله علیه و اله) که بنده و رسول و پیامبر تو و سرآمد جمیع بندگان توست، سلام و درود فرست. درودی فرست که جز تو کسی شمارش آن نتواند. خداوندا، بر امیر مؤمنان علی بن ابی طالب(علیه السلام) که بنده تو و برادر رسول توست نیز درود نثار فرما، هم او که به علم خود برگزیدی و راهنمای آن بندگان که خواستی، قرارش دادی و نشان راه پیامبرت که برانگیختی، بود و به طریق عدالت، مردمان را به اطاعت و دین داری وامی داشت و فیصله بخش حکم قاطع تو در میان آنان بود و بر همه این امور، مسلط و مراقب بود. سلام و رحمت و برکات خداوند بر او باد.

خداوندا، درود فرست بر فاطمه زهرا(علیها السلام) دخت پیامبرت و همسر ولی ات و مادر حسن و حسین(علیهما السلام)، سرآمدان جوانان بهشت، آن بانوی بی‌آلایش و پاک سرشت و مطهر و پرهیزکار و زبده و خرسند و پسندیده و مهذب و فخر بانوان بهشت. درود و تهیتی فرست که جز تو کسی شمارش آن نتواند.

خداوندا، درود فرست بر حسن و حسین(علیهما السلام) نوادگان پیامبرت و سرآمدان جوانان بهشت که در میان مردم، به حق قیام کردند و نشانه‌های راه پیامبرت بودند که به رسالت مبعوثش کردی و به طریق عدالت، بندگان را به اطاعت و دین داری وامی داشتند و فیصله بخش حکم قاطع تو در حق آنان بودند.

خداوندا، بر علی بن حسین(علیه السلام) درود فرست که بنده تو و برپاکنده پرچم دین تو در میان مردم بود و نشانه راه پیامبرت بود که به رسالت برانگیختی؛ نیز به طریق عدالت، بندگان را به اطاعت و دین داری وامی داشت و

فیصله بخش حکم قاطع تو درباره آنان و مولای پرستشگران بود.

خداوندا، بر محمدبن علی (علیه السلام) درود نثار کن که بنده تو و جانشین تو در زمین و روشنگر و شکافنده علم پیامبران بود.

خداوندا، بر بنده ات و عهده دار امور دینت و دلیل و حجت روشنت بر تمام بندگان، آن انسان راستین و شایسته، جعفر بن محمد صادق (علیه السلام) درود فرست.

خداوندا، بر بنده صالح خود و زبان گویای خود در میان بندگان و تبیین کننده احکام خود و حجت خود بر مردمان، موسی بن جعفر (علیه السلام) درود فرست.

خداوندا، بر علی بن موسی الرضا المرتضی (علیه السلام)، آن بنده تو که عهده دار امور دینت بود و برپادارنده عدالت و دعوت کننده به دین تو و دین پدران راستین و بااخلاص خویش بود، درود و سلامی نثار کن که جز تو کسی شمارش آن نتواند.

خداوندا، بر بنده و حجت و برپادارنده دین و دعوت کننده به راهت، محمدبن علی جواد (علیه السلام) درود فرست.

خداوندا، بر بنده و عهده دار امور دینت، علی بن محمد هادی (علیه السلام) درود و تحیت نثار کن.

خداوندا، درود فرست بر حسن بن علی عسکری (علیه السلام)، آن بنده عامل به فرمانت، قیام کننده به حق در میان بندگان، حجت رسالت گزار در نبود پیامبرت، گواه بر آفریدگانت، ویژه و شایسته به دریافت کرامت و دعوت کننده خلق به فرمان برداری از تو و پیروی از رسالت که درود های تو بر همه آنان باد.

خداوندا، بر حجت و ولی خود که برپاکننده حق در میان مردمان است،

درود و صلواتی نثار کن که کامل و فزاینده و ماندگار باشد و با آن در کار حضرتش گشایش پدید آوری و او را یاری رسانی و در دنیا و عقبی، ما را با او و در کنار او قرار دهی.

خداوندا، من با محبت ایشان، به تو تقرب می جویم و با دوستانشان دوستی می کنم و با دشمنانشان دشمنم. به شفاعت و دستگیری این وجودهای شریف، خیر دنیا و آخرت را نصیب کن و بدی های دنیا و آخرت و نیز بیم و هراس قیامت را از من بگردان.»

پس بالای سر حضرت بنشین و بگو: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّهَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا عَمُودَ الدِّينِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَجِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ إِسْمَاعِيلَ ذَبِيحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ حَبِيبِ رَبِّ الْعَالَمِينَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَّ اللَّهِ وَ وَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ الصِّدِّيقِ الْبَارِ الْأَمِينِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْكَاطِمِ الْحَلِيمِ السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ الشَّهِيدُ السَّعِيدُ الْمَظْلُومُ الْمَقْتُولُ السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الْوَصِيُّ الْبَارِ النَّقِيُّ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ عَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصاً حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ لَعَنَ اللَّهُ

أُمَّةً قَتَلْتَكُ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً ظَلَمْتَكُ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ وَ البِدْعَةِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ البَيْتِ. «سلام بر تو ای ولی خدا، سلام بر تو ای حجت آشکار خدا، سلام بر تو ای نور خدا در تاریکی ها و تیرگی های زمین، سلام بر تو ای اساس استوار دین، سلام بر تو ای میراث دار آدم(علیه السلام)، برگزیده خدا، سلام بر تو ای میراث دار نوح(علیه السلام)، بنده پاک و خالص خدا، سلام بر تو ای میراث دار ابراهیم(علیه السلام)، رفیق یک دل خدا، سلام بر تو ای میراث دار اسماعیل(علیه السلام)، فدایی خدا، سلام بر تو ای میراث دار موسی(علیه السلام)، هم سخن خدا، سلام بر تو ای میراث دار عیسی(علیه السلام)، روح خدا، سلام بر تو ای میراث دار محمدبن عبدالله(صلی الله علیه و اله)، واپسین حلقه پیامبران و محبوب پروردگار جهانیان، سلام بر تو ای میراث دار علی بن ابی طالب(علیه السلام)، امیر مؤمنان و ولی خدا، سلام بر تو ای میراث دار فاطمه زهرا(علیها السلام)، فخر بانوان عالم، سلام بر تو ای میراث دار حسن و حسین(علیهما السلام)، سرآمدان جوانان بهشت، سلام بر تو ای میراث دار علی بن حسین(علیه السلام)، سرور عبادت کنندگان، سلام بر تو ای میراث دار محمدبن علی(علیه السلام)، روشنگر و شکافنده علم اولین و آخرین، سلام بر تو ای میراث دار جعفر بن محمد(علیه السلام)، بنده راستین و شایسته و امانت دار، سلام بر تو ای میراث دار موسی بن جعفر(علیه السلام)، بنده خویشتن دار به هنگام خشم، و بردبار، سلام بر تو ای شهید و سعادت مند و ستم دیده و کشته راه حق، سلام بر تو ای امام راستین و جانشین به حق و شایسته و پرهیزکار، گواهی می دهم که تو نماز را برپا داشتی و حق زکات را ادا کردی و به خوبی ها امر کردی و از بدی ها و منکرات بازداشتی و تا واپسین روز زندگی، مخلصانه بندگی و عبادت خدا کردی. سلام بر تو ای ابوالحسن و رحمت و برکات خدا بر تو باد! دور باد از رحمت خدا مردمی

که شما را کشتند! دور باد از رحمت خدا مردمی که بر شما ستم کردند! دور باد از رحمت خدا مردمی که ظلم و بیداد و بدعت بر ضد شما خاندان پیامبر (صلی الله علیه و اله) را بنیان نهادند!»

آنگاه خود را به قبر بچسبان و بگو: **اللَّهُمَّ إِلَيْكَ صَدَّ مَدْتُ مِنْ أَرْضِي وَقَطَعْتُ الْبِلَادَ رَجَاءَ رَحْمَتِكَ فَلَا تُخَيِّبْنِي وَلَا تُرِدِّدْنِي بِغَيْرِ فِضَاءٍ حَاجَتِي وَارْحَمْ تَقَلُّبِي عَلَى قَبْرِ ابْنِ أَخِي رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا مَوْلَايَ أَتَيْتُكَ زَائِراً وَافِداً عَانِداً مِمَّا جَنَيْتُ عَلَى نَفْسِي وَاحْتَطَبْتُ عَلَى ظَهْرِي فَكُنْ لِي شَافِعاً إِلَى اللَّهِ يَوْمَ فَتْرِي وَفَاقَتِي فَلَكَ عِنْدَ اللَّهِ مَقَامٌ مَحْمُودٌ وَأَنْتَ عِنْدَهُ وَجِيهٌ.** «خداوندا، من از شهر و سرزمینم رهسپار کوی تو شدم و به امید رحمت تو شهرها را پیمودم و پشت سر نهادم؛ پس ناامیدم نکن و بی آنکه حاجتم را برآوری، بازم نگردان و بر این شهر به شهر گشتن و آمدن من به زیارت قبر فرزند برادر پیامبرت، که درود های تو بر او و خاندانش باد، رحمت آور.

پدر و مادرم به فدای تو امام! در حالی نزد شما آمده ام که زائر و مهمان شمایم و از شر بدی هایی که در حق خویش کرده ام و بار گناهی که بر شانه دارم، به شما پناه آورده ام. پس در روز نیاز و تنگ دستی و بیچارگی، نزد خداوند از من شفاعت کنید؛ زیرا شما در پیشگاه خدا از مقام و منزلتی شایسته برخوردارید و نزد او آبرو و عزت بسیار دارید.»

پس دست راست را بلند کن و دست چپ را بر قبر بگذار و بگو: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِحُبِّهِمْ وَبِوَالِيَّتِهِمْ، أَنْوَلِي آخِرَهُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوْلَهُمْ، وَأَبْرَأُ مِنْ كُلِّ وَلِيَجْهٍ دُونَهُمْ، اللَّهُمَّ الْعَنِ الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَكَ، وَآتَهُمُوا نَبِيَّكَ، وَجَحَدُوا بِآيَاتِكَ، وَسَخَرُوا بِإِمَامِكَ، وَحَمَلُوا النَّاسَ عَلَى أَكْتافِ آلِ مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِاللَّعْنَةِ عَلَيْهِمْ وَالْبِرَاءَةِ مِنْهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا رَحْمَنُ.** «خداوندا، من با محبت و ولایت ایشان به تو تقرب می جویم و به واپسین ایشان چنان وابسته و سرسپرده ام که به اولینشان،

و از همدم و هم پیمانی جز آنان نزد خداوند متنفر و بیزارم. خداوندا، از رحمت خود دور کن کسانی را که دینت را دگرگون کردند و نعمتت را تغییر دادند و پیامبرت را متهم کردند و آیات و نشانه هایت را منکر شدند و امام منصوب از سوی تو را به سخره گرفتند و مردمان را ضد خاندان محمد (صلی الله علیه و اله) برانگیختند و تحریک کردند. خداوندا، من با لعن و نفرین بر آن ها و بیزاری جستن از آن ها در دنیا و آخرت خود را به تو نزدیک می کنم، ای خداوند رحمان!»

سپس به پایین پاهای امام (علیه السلام) بازگرد و بگو: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَي رُوحِكَ وَبَدَنِكَ، صَبَرْتَ وَأَنْتَ الصَّادِقُ الْمُصَدَّقُ، قَتَلَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ بِالْأَيْدِي وَالْأَلْسُنِ. «صلوات و درود خداوند بر تو ای ابوالحسن، صلوات و درود خدا بر روح و پیکرت. شکیبایی پیشه کردی؛ در حالی که در ادعای امامت خود راستگو و تصدیق شده بودی. از رحمت خدا دور باشند کسانی که با دست و زبان تو را به شهادت رساندند.»

آنگاه در لعن و نفرین بر قاتل امیر مؤمنان (علیه السلام) و کشندگان امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و تمام دشمنان جانی اهل بیت (علیهم السلام) اصرار و تضرع و زاری کن.»

حال بار دیگر از پشت قبر به بالای سر بازگرد و دو رکعت نماز به جای آور. در یک رکعت «حمد» و «یاسین» بخوان و در دیگری «حمد» و «الرحمن» و اگر این دو سوره را در حفظ نداری، در هر دو رکعت، سوره «اخلاص» بخوان و برای مردان و زنان مؤمن، به ویژه پدر و مادرت، دعا کن و در دعا و درخواست و تضرع و زاری به درگاه پروردگار بکوش و بسیار در حق خود و پدر و مادر و برادران دینی ات از خداوند نیاز بخواه و هر قدر خواستی، بالای سر بمان. البته نماز را باید نزدیک قبر بخوانی.

چون خواستی امام رضا(علیه السلام) را وداع کنی، بگو: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَوْلَايَ وَابْنَ مَوْلَايَ وَرَحْمَهُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَنْتَ لَنَا جَنَّةٌ مِنَ الْعَذَابِ وَهَذَا أَوْانُ انصِرَافِنَا عَنْكَ غَيْرَ رَاغِبٍ عَنْكَ وَلَا مُسْتَبَدِّلٍ بِكَ وَلَا مُؤَثِّرٍ عَلَیْكَ وَلَا زَاهِدٍ فِي قُرْبِكَ وَقَدْ جُدْتُ بِنَفْسِي لِلْحَدَثَانِ وَتَرَكْتُ الْأَهْلَ وَالْأَوْطَانَ وَالْأَوْلَادَ فَكُنْ لِي شَافِعاً يَوْمَ حَاجَتِي وَفَقْرِي وَفَاقَتِي يَوْمَ لَا يُعْنِي عَنِّي حَمِيمِي وَلَا قَرِيبِي يَوْمَ لَا يُعْنِي عَنِّي وَالِدِي (1) أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي قَدَّرَ رَحِيلِي إِلَيْكَ أَنْ يُنَفِّسَ بِكَ كُرْبَتِي وَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي قَدَّرَ عَلَيَّ فِرَاقَ مَكَانِكَ أَنْ لَا يَجْعَلَهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ رُجُوعِي وَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَبْكَى عَلَیْكَ عَيْنِي أَنْ يَجْعَلَهُ لِي سَبَباً وَذُخْراً وَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَرَانِي مَكَانَكَ وَهَدَانِي لِلتَّسْلِيمِ عَلَیْكَ وَزِيَارَتِي إِيَّاكَ أَنْ يُورِدَنِي حَوْضَ كُمْ وَ يَرْزُقَنِي مُرَافَقَتِكُمْ فِي الْجَنَّةِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَی مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ السَّلَامُ عَلَی أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَقَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ السَّلَامُ عَلَی الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيْ سَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ السَّلَامُ عَلَی الْأَيِّمَةِ وَتَسْمِيهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَهُ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ السَّلَامُ عَلَی مَلَائِكَةِ اللَّهِ الْحَافِينَ السَّلَامُ عَلَی مَلَائِكَةِ اللَّهِ الْمُقِيمِينَ الْمُسَبِّحِينَ الَّذِينَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَی عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلُهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي إِيَّاهُ فَإِنْ جَعَلْتَهُ فَاحْشُرْنِي مَعَهُ وَمَعَ آبَائِهِ الْمَاضِينَ وَإِنْ أَبْقَيْتَنِي يَا رَبِّ فَارْزُقْنِي زِيَارَتَهُ أَبَداً مَا أَبْقَيْتَنِيَاكَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

«سلام بر تو ای سرور و فرزند مولای من، رحمت و برکات خداوند نثار تو باد! تو سپر بلا و عذاب مایی و اگر اجازه فرمایی، نزدیک است از خدمت شما مرخص شوم؛ بی آنکه از شما رویگردان باشم و به دیگران بپردازم و کسی را بر شما ترجیح دهم و نزدیک بودن به شما را نخواهم. من به خاطر شما خود را با ناملایمات و حوادث سفر به زحمت افکندم و خانواده و فرزندان

و سرزمینم را رها کردم؛ پس در روز نیاز و تنگ دستی و بیچارگی ام، مرا شفاعت کن. در روزی شفاعتم فرما که نه دوست صمیمی و نزدیکانم به کار آیند و نه پدر و مادر و فرزندانم مرا کفایت توانند کرد. از خداوند که سفر زیارت شما را بر من مقدر فرمود، می خواهم به واسطه شما رنج و اندوهم را بزدايد و از هم او که جدایی از این مکان شریف را برایم رقم زد، می طلبم که این زیارت را آخرین زیارت و آمدن من به پیشگاه شما قرار ندهد و از خدایی که چشمان مرا بر تو گریان کرد، می خواهم که این اشک و گریه را وسیله سعادت و اندوخته آخرتم کند و از خدایی که بارگاه شما را به من نمایاند و مرا به زیارت و نثار درود بر شما راه نمود، می طلبم که مرا بر حوض شما در آورد و همراهی با شما در بهشت را روزی ام کند.

سلام بر تو ای برگزیده خدا، سلام بر امیر مؤمنان (علیه السلام) و جانشین رسول پروردگار جهانیان و پیشوای بندگان سپیدروی خدا، سلام بر حسن و حسین (علیهما السلام) سرآمدان جوانان بهشت و سلام بر همه پیشوایان (و یکایک را نام می بری) و رحمت و برکات خدا بر آنان باد، سلام بر فرشتگان الهی که گرداگرد این مرقد شریف در حرکت اند، سلام بر فرشتگان الهی

که در این حرم مقیم و تسبیح گوی اند؛ همان ها که به فرمان خداوند عمل می کنند. سلام بر ما و بندگان شایسته خدا.

خداوندا، چنان کن که این زیارت، آخرین زیارت من از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نباشد و اگر هست، پس مرا با ایشان و با پدران و نیاکان بزرگوارشان محشور فرما؛ ولی پروردگارا، اگر مقدر است که مرا عمر دهی و باقی گذاری، پس مادام که زنده ام، زیارتشان را روزی ام کن که تو بر هر کار، قدیر و توانایی.

سَتَوَدُّعَكَ اللَّهُ وَ أَسْتَرْعِيكَ وَ أَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ

بِمَا دَعَوْتُ إِلَيْهِ اللَّهُمَّ فَارْزُقْنِي حُبَّهُمْ وَ مَوَدَّتَهُمْ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي السَّلَامَ عَلَى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ زُورِ قَبْرِكَ يَا إِبْنَ نَبِيِّ اللَّهِ
السَّلَامَ عَلَيْكَ مِنِّي أَبَدًا مَا بَقِيْتُ وَ دَائِمًا إِذَا فَنَيْتُ السَّلَامَ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ.

شما را به خدا و سایهٔ حمایت او می سپارم و بدرود می گویم. من به خدا و به محتوای دعوت شما ایمان دارم.

خداوندا، نام ما را در زمرهٔ گواهان بنویس. خداوندا، در همهٔ عمر، عشق و دوستی ایشان را روزی ام فرما. سلام بر فرشتگان خدا و زائران قبر شریف تو ای فرزند پیامبر (صلی الله علیه و اله)، سلام من بر تو چندان که زنده ام و تا همیشه، آنگاه که بمیرم. سلام بر ما و بندگان شایستهٔ خدا.»

هنگام بیرون رفتن از محوطهٔ زیر گنبد، روی برنگردان و پشت نکن تا آنجا که دیگر قبر را نبینی. ان شاء الله تعالی!

ج. آثار و بهره های زیارت

دلیل آفتاب

345. محمدبن عمر نوقانی: شبی تاریک و ظلمانی در شهر نوقان در بالاخانه خوابیده بودم. نیمه های شب بیدار شدم و نگاهم به سمت سناباد، مشهد علی بن موسی الرضا(علیه السلام) افتاد. ناگاه نوری دیدم که بالا آمد و تمام آن منطقه را در بر گرفت و چنان روشنائی و درخشندگی ای ایجاد کرد که گویا روز است. من در امامت حضرت رضا(علیه السلام) تردید داشتم و نمی دانستم که او برحق است. مادرم که در اتاق خوابیده بود و او نیز مخالف امام(علیه السلام) بود، بیدار شد و پرسید: «چه شده است فرزندم؟» گفتم: «نوری دیدم که از مشهد علی بن موسی الرضا(علیه السلام) ساطع شد و اکنون تمام مشهد را در بر گرفته است.»

او را به جایی که خوابیده بودم، بردم و نور را نشانش دادم. با دیدن آن، اظهار تعجب و دهشت کرد و پروردگار را حمد و ستایش گفت؛ ولی همچون من، ابراز ایمان و یقین و اعتراف به امامت حضرت نکرد.

پس همان ساعت خود را به مشهد امام(علیه السلام) رساندم. در بسته بود. عرضه داشتم: «خداوندا، اگر امامت علی بن موسی الرضا(علیه السلام) امر حق است، این در را بر من بگشا.» در را فشار دادم. ناگاه باز شد. با خود گفتم شاید اصلاً آن گونه که باید قفل نشده بود. در را بستم و محکم قفل کردم. آنگاه گفتم: «خداوندا، اگر امامت حضرت رضا(علیه السلام) امر حق است، این در را بر من بگشا.» بار دیگر در را فشار دادم و باز شد. داخل رفتم و زیارت کردم و نماز به جای آوردم و حقیقت در باب امامت حضرت مثل روز بر من روشن شد. از آن پس هر شب جمعه، از نوقان خود را به حرم امام رضا(علیه السلام) می رسانم، زیارت می خوانم و کنار قبر شریفشان نماز می گزارم.

در آرزوی فرزند

346. ابومنصور بن عبدالرزاق به حاکم طوس، معروف به بیوردی گفت: «آیا فرزند داری؟» بیوردی گفت: «نه.» گفت: «چرا به حرم حضرت رضا(علیه السلام) نمی روی و آنجا از خدا نمی خواهی که به تو فرزندی عنایت کند؟ من در این مکان مقدس چیزهای بسیار از خدای تعالی خواسته و به آن ها رسیده ام...»

حاکم بیوردی گوید: «پس از این ماجرا به حرم حضرت رضا(علیه السلام) رفتم و در کنار قبر شریف، از خداوند فرزند خواستم. چیزی نگذشت که خدای تعالی فرزند پسری به من روزی کرد. بعداً نزد ابومنصور بن عبدالرزاق رفتم و گفتم که خداوند در حرم حضرت رضا(علیه السلام) دعایم را مستجاب کرد. وی خوش حال شد

و به خاطر این قضیه، هدایایی به من بخشید و مرا احترام و تکریم کرد.»

مشهد اجابت

347. مؤلف کتاب عیون اخبارالرضا(علیه السلام)، جناب شیخ صدوق گوید: در سال 352 از رکن الدوله اجازه خواستم که به زیارت امام رضا(علیه السلام) مشرف شوم. در رجب همان سال این اجازه به من داده شد. هنگام خداحافظی، رکن الدوله رو به من گفت: «آنجا بارگاه پر خیر و برکتی است. من پیش از این، آن را زیارت کرده ام و حاجت هایی را که در نظرم بوده است، از خدای تعالی خواسته ام و خداوند همه را به اجابت رسانده است؛ پس آنجا از دعا در حق من و زیارت از سوی من کوتاهی نکن که دعا در آن مشهد مستجاب است.» قول دادم که چنین کنم و کردم. چون از مشهد، که بر ساکنش درود و سلام باد، بازگشتم و نزد رکن الدوله رفتم، به من گفت: «آیا برای ما دعا کردی و عوض ما زیارت به جای آوردی؟» گفتم: «آری.» گفت: «بسیار کار خوبی کردی. برای من یقین شده که دعا در آن مکان و مشهد مستجاب است.»

کرامتی از زبان دشمن اهل بیت(علیهم السلام)

348. ابونصر احمد بن حسین صَبَّی که من ناصبی تر از او ندیده بودم و از شدت دشمنی اش با اهل بیت(علیهم السلام) در صلوات بر جمله «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ» بسنده می کرد و «وَأَلِّ مُحَمَّدٍ» را نمی گفت، برای ما روایت کرد که شنیدم ابوبکر حَمَّامی فراء که از اهل حدیث بود، در «سکهاالحرب»⁽¹⁾

می گفت: «شخصی نزد من چیزی به امانت گذاشته بود. من آن را در خاک

ص: 241

پنهان کردم و بعدها مکان آن را از یاد بردم. مانده بودم که چه کنم. مدتی از این قضیه گذشت تا اینکه یک روز صاحب امانت نزد من آمد و مالش را خواست. اصل مطلب را برایش گفتم؛ اما او نپذیرفت و مرا به دروغ گویی متهم کرد. غمگین و سرگشته از خانه بیرون رفتم. دیدم جماعتی قصد رفتن به مشهدالرضا دارند. با آن ها همراه شدم و در حرم امام، زیارتی کردم و از خدا خواستم که جای امانت را به من بنمایاند. همان جا شبی در خواب دیدم که گویا کسی نزد آمد و گفت: 'امانت را در فلان مکان دفن کرده ای.' پس بازگشتم و نزد صاحب امانت رفتم و او را به جایی که در خواب به من گفته بودند، راه نمودم؛ در حالی که خود باور درستی به آن خواب نداشتم؛ اما او رفت و همان مکان را حفر کرد و مال خویش را با همان مُهری که بر آن نهاده بود، یافت. از آن پس بارها این ماجرا را برای مردم بازمی گفت و آنان را به زیارت مضجع شریف امام رضا، که بر او سلام و تحیت باد، تشویق و تحریض می کرد.»

مکاشفه در نیمه شب

349. علی بن حسن قهستانی: من در مرورود بودم. آنجا مرد رهگذری به نام حمزه از اهالی مصر را دیدم. او سرگذشت خود را برایم تعریف کرد و گفت که به قصد زیارت مشهدالرضا(علیه السلام)، از مصر رهسپار طوس شدم. نزدیکی های غروب به حرم رفتم، زیارت کردم و نماز خواندم. زائری جز من آنجا نبود. نماز مغرب را که خواندم، خدمتکار حرم خواست مرا بیرون کند و در را ببندد. گفتم: «می مانم، تو در را قفل کن. بگذار در حرم باشم. از سرزمین دوری آمده ام. نیازی به بیرون رفتن ندارم و می خواهم تا صبح به عبادت پردازم و نماز بخوانم.»

خادم پذیرفت و مرا به حال خود وا گذاشت و رفت و در را پشت سر قفل کرد. تا پاسی از شب در تنهایی، چندان به نماز ایستادم که خسته شدم. نشستم و برای استراحت، لختی سرم را روی زانوها نهادم. چون سر برداشتم، روبه رویم بر دیوار، تکه کاغذی دیدم که این دو بیت بر آن نقش بسته بود:

«هرکه می خواهد قبری را ببیند که با دیدن آن

خداوند غم و اندوه زائرش را برطرف می کند

باید این قبر را زیارت کند که خداوند یک تن از

دودمان پیامبر برگزیده خود را در آن جای داده است»

پس برخاستم و تا سحر به نماز ایستادم. آنگاه بار دیگر نشستم و سر روی زانوها گذاشتم؛ اما این بار چون سر بلند کردم، روی دیوار چیزی نبود. آن نوشته که دیده بودم، چنان بود که گویا تازه و در همان لحظه نوشته شده است. با دمیدن صبح، در گشوده شد و من از حرم بیرون آمدم.

بگو لا اله الا الله

350. ابونصر مؤذن نیشابوری: به بیماری سختی دچار شده بودم که بر اثر آن، زبانم سنگینی می کرد و قدرت سخن گفتن نداشتم. به ذهنم آمد به زیارت امام رضا (علیه السلام) مشرف شوم و در کنار قبر ایشان، خداوند را بخوانم و حضرت را برای بهبودی بیماری و باز شدن زبانم شفیع و واسطه قرار دهم. بر الاغی سوار شدم و آهنگ مشهد کردم. به زیارت رفتم و بالای سر امام (علیه السلام) دو رکعت نماز خواندم و سر به سجده گذاشتم و با حال دعا و گریه و تضرع، صاحب قبر شریف را در درگاه خداوند واسطه قرار دادم که مرا از بیماری نجات بخشد و گره از زبانم بگشاید. در همان حال، خواب مرا در ربود و در رؤیا دیدم که گویا قبر از هم شکافته شد و مردی میان سال و سخت گندمگون بیرون

آمد و به من نزدیک شد و گفت: «ای ابونصر، بگو لاإلهَ إِلاَّالله.»

با اشاره به او فهماندم که با این زبان گرفته چگونه «لاإلهَ إِلاَّالله» بگوییم! ناگاه بر سرم فریاد کشید و گفت: «آیا قدرت خدا را انکار می کنی؟! بگو لاإلهَ إِلاَّالله!»

پس به یک باره زبانم باز شد و «لاإلهَ إِلاَّالله» گفتم. از مشهد تا خانه ام را با پای پیاده بازگشتم و در راه یک سره «لاإلهَ إِلاَّالله» می گفتم. آری، زبانم باز شده بود و پس از آن هیچ گاه بسته نشد.

ص: 244

مسابقه فرهنگی چشمه معارف رضوی

توضیحات شرکت در مسابقه

* پرسش‌ها از متن موجود طرح شده است و افراد بالای دوازده سال می‌توانند در مسابقه شرکت کنند.

* به روش‌های زیر می‌توانید در مسابقات فرهنگی شرکت کنید:

۱. ارسال پاسخ به سامانه پیامکی: برای این کار، کافی است به ترتیب نام مسابقه و شماره گزینه‌های صحیح پرسش‌ها به صورت یک عدد چهار رقمی از چپ به راست را، همراه با نام و نام خانوادگی خود به سامانه پیامکی ۳۰۰۰۸۰۲۲۲۲ ارسال کنید.

مثال: چشمه معارف رضوی ۱۳۴۲ محمد عظیمی

۲. مراجعه به بخش مسابقات پرتال جامع آستان قدس رضوی:

<https://tv.razavi.ir/plus/@mosabeghat>



۳. پاسخ به پرسش‌ها در پاسخ‌نامه: پاسخ‌نامه تکمیل شده را می‌توانید به صندوق‌های مخصوص مستقر در پایگاه‌های اطلاع‌رسانی فرهنگی بیندازید یا به صندوق پستی ۳۵۱ - ۹۱۷۳۵ ارسال کنید.

* هزینه ارسال پاسخ‌نامه از طریق قرارداد «پست جواب قبول» پرداخت شده است و لازم نیست از پاکت و تمبر استفاده کنید.

* آخرین مهلت شرکت در مسابقه، یک ماه پس از دریافت کتاب است.

* قرعه‌کشی از بین پاسخ‌های کامل و صحیح و به صورت روزانه انجام می‌شود و نتیجه آن نیز از طریق سامانه پیامکی گفته شده به اطلاع برندگان می‌رسد.

تذکر: پیشنهادها و انتقادهای خود را در پیامکی جداگانه ارسال کنید.

تلفن: ۰۵۱ - ۳۲۰۰۲۵۶۹



پرسش‌ها

پرسش اول. امام رضا علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارشان، چه چیزی را نابودکننده «لذت‌ها» دانسته‌اند؟

۱. بیماری

۲. جهل

۳. مرگ

۴. غفلت

پرسش دوم. بر اساس فرمایش امام رضا علیه السلام فلسفه حرمت ربای قرضی چیست؟

۱. ازبین رفتن کارخیر

۲. تلف شدن سرمایه‌ها

۳. گرایش مردم به سود

۴. همه گزینه‌ها

پرسش سوم. بر اساس فرمایش امام رضا علیه السلام نشانه انسان فقیه کدام است؟

۱. خاموشی

۲. سخاوت

۳. شجاعت

۴. عدالت

پرسش چهارم. بزرگ‌ترین گناه کبیره از منظر امام رضا علیه السلام چیست؟

۱. ناامیدی از رحمت خدا

۲. عاق پدر و مادر

۳. نپرداختن زکات واجب

۴. شرک به خدا



پاسخ‌نامه مسابقه فرهنگی چشمه معارف رضوی

نام و نام خانوادگی: نام پدر:

تحصیلات: استان: شهر:

تلفن ثابت باکد شهر: شماره همراه:

گزینه	۱	۲	۳	۴
پرسش				
اول				
دوم				
سوم				
چهارم				

نظرسنجی کتاب چشمه معارف رضوی

ردیف	موضوع	خیلی کم	کم	متوسط	زیاد	خیلی زیاد
۱	میزان رضایت از جذابیت ظاهری (طرح جلد، اندازه و...)					
۲	میزان شیوایی مطالب					
۳	قابلیت فهم مطالب					
۴	میزان جذابیت و تازگی موضوع و مطالب					
۵	میزان تأثیرگذاری و مفیدبودن مطالب					
۶	میزان تناسب محتوا با نیاز شما					
۷	میزان تناسب پرسش‌ها با موضوع					
۸	میزان رضایت کلی					
پیشنهادها و انتقاداتها:						

لبه کاغذ را پس از برش، تازده و بچسباند.

پست جواب قبول



فرستنده:

.....

.....

کدپستی:

از این قسمت تا شود

هزینه پستی بر اساس قرارداد شماره ۲۵۱ - ۹۱۷۳۴ پرداخت شده است.

طرف قرارداد: اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی

صندوق پستی: ۳۵۱ - ۹۱۷۳۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

